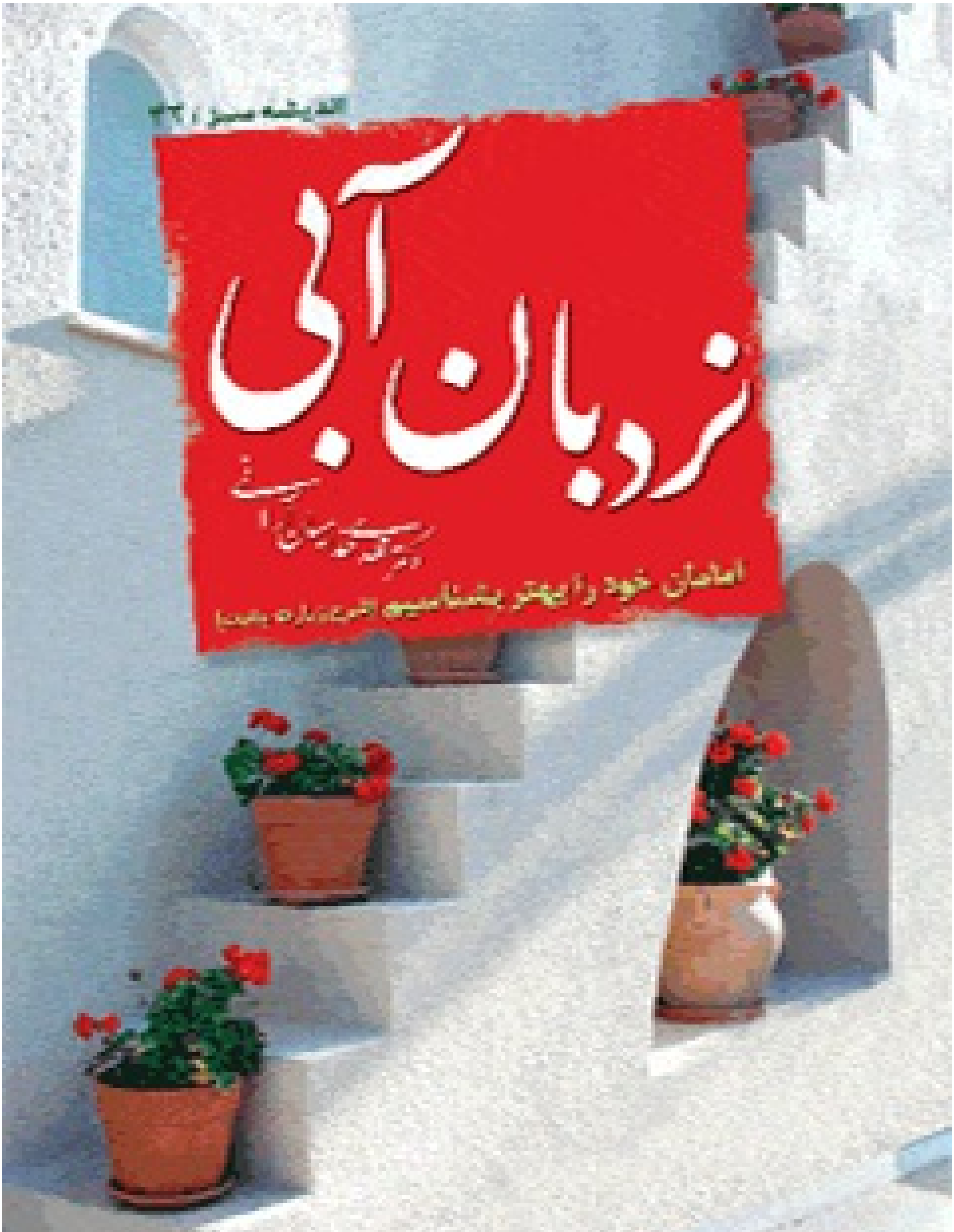

نردبان آبی
احساس خود را بهتر بشناسیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نردبان آبی - امامان خود را بهتر بشناسیم (شرح زیارت جامعه)

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نردبان آبی: امامان خود را بهتر بشناسیم(شرح زیارت جامعه)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : نردبان آبی: امامان خود را بهتر بشناسیم(شرح زیارت جامعه)/مهدی خدامیان آرانی

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۱۲۶ ص.

فروست :

اندیشه سبز؛ ۴۲

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۱۹۳۰۵

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می زند، به سویش رفتم، دیدم چشمهایش پر از اشک است. تعجّب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می داد، باور نمی کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکری(ع) خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال ۱۳۸۶ بود.

آخر چرا وهابی ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را این گونه ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می گفتم: شما خیال می کنید با این کارها می توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادی(ع) بنویسم، به این نتیجه رسیدم که کتابی در مورد «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نَخَعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می رفت، او نمی دانست که وقتی در حرمِ آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام

هادی(ع) بود و از آن حضرت خواست

تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این گونه بود که امام هادی(ع) لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می رود، چه بگوید.

در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام شناسی است. من در این کتاب تلاش کرده ام تا آموزه های زیبای آن را به زبانی شیوا برای شما بیان کنم.

من می خواهم به شما کمک کنم تا امامان خود را بهتر بشناسید، آری! اعتقاد به امامت، گنج پربهایی است. وهابی ها یک روز حرم امامان ما را خراب کردند و امروز به دنبال خراب کردن اعتقادات ما هستند. ما باید به فکر باشیم...

مهدی خُدّامیان آرانی

آذر ماه ۱۳۹۰

فصل اوّل

می خواهم به سوی شما بیایم

چه کنم؟ خسته ام، پریشانم. حس می کنم که از شما دور افتاده ام، حسی در درونم به من می گوید که باید به سوی شما بازگردم، باید دوباره باز گردم، آری! باید بازگردم.

چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آنها را می بینید و برایشان دعا می کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا من از شما این قدر دور شدم، چرا؟

فکر می کنم این بلا سر من آمد چون من در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، من شما را نشناختم، دوستتان داشتم، امّا بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

من باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم ها را باید

شست!

* * *

باید به سوی شما بیایم، امّا نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

اما چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم، دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، امّا افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که بپرسم؟

نگاهم می کنید و می گویید: از خود ما بپرس!

لبخندتان به دلم می نشیند، آری! از خودتان باید بپرسم. باشد، از خودتان می پرسم.

من می خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگویید. برایم از خودتان بگو!

اگر شما برایم سخن نگویید، دیگران برایم سخن می گویند، آن وقت است که من هم از دیگران می شوم!

پس در حق من لطف کنید، برایم سخن بگویید، جان مرا با کلام خود زنده کنید.

حالا که من آمده ام، به سوی شما بازگشته ام، دوست دارم برایم سخن بگویید، خودتان را برایم معرّفی کنید تا من بدانم شما کیستید.

چه کنم، دردِدل خویش را به شما نگویم به چه کسی بگویم، سال هاست که شیفته شما شده ام، امّا شما را به خوبی نمی شناسم، شما می دانید که این قلبِ من جز عشق شما چیزی ندارد، امّا چه کنم که این عشق بیشتر بوی احساس دارد.

امشب از شما می خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از خودتان بگویید، بگویید که شما که هستید!

* * *

ما می خواهیم برایت از خودمان سخن بگوییم، آیا تو آماده ای؟ سخنان ما را با دقّت گوش کن و برای

همه دوستانمان هم بگو.

سعی کن این سخنان را فراموش نکنی، امیدوارم که با فکر کردن در این سخنان بتوانی به خواسته خودت برسی.

اما قبل از هر چیز تو باید برگردی. باید از این جا بیرون بروی.

آخر برای چه؟

باید بروی و غسل کنی، باید با غسل زیارت بیایی، تو همین طوری، سرت را پایین انداخته ای و اینجا آمده ای، باید بروی و جسم و جانت را پاک کنی، خود را خوشبو کنی و آنگاه برگردی.

وقتی که نزدیک این در شدی، بایست، و چنین بگو: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه ،وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

بعد از آن ۱۰۰ بار «اللّه اکبر» بگو، آن گاه برایت خواهیم گفت که ما که هستیم.۱

* * *

رفتم و برگشتم، من اینجا هستم، نزدیک شما. غسل کرده ام، غسل زیارت. جسم خویش را پاک کرده ام، عطر زده ام و به سوی شما آمده ام.

شما به من گفتید که باید اینجا بایستم و چنین بگویم: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه ،وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

اللّه اکبر. اللّه اکبر. اللّه اکبر...

۳۰ بار اللّه اکبر می گویم، چند قدم جلوتر می آیم، به شما نزدیک تر می شوم، ۳۰ بار دیگر تکرار می کنم، مقداری جلوتر می آیم، روبروی شما می ایستم، ۴۰ بار دیگر اللّه اکبر می گویم.

حالا یک سؤال می کنم: چرا قبل از دیدار شما باید چنین بگویم؟ چرا باید «اللّه اکبر» را صد بار تکرار کنم؟ چه رمز و رازی در آن نهفته است؟

* * *

تو باید اوّل به یگانگی خدا اعتراف کنی، باید به خودت یاد آوری کنی که اگر اینجا آمده ای به امر خدا بوده است. تو باید شعار توحید سر بدهی، تو باید شبیه ما

بشوی، مگر نمی دانی که ما بزرگترین فریادگر توحید هستیم؟ پس تو هم شعار توحید آغاز کن!

مگر فراموش کرده ای که ما آمده ایم تا تو را به سوی خدا ببریم، ما آمده ایم تا واسطه بین تو و خدای تو باشیم.

تو باید از توحید شروع کنی، باید بدانی که چرا اینجا هستی. باید به خودت یادآوری کنی.

خدا را به یگانگی یاد کن، گواهی به یکتایی او بده، خدایی جز اللّه نیست!

شهادت بده، اقرار کن که خدا یکی است، شریک ندارد، او مثل و مانند ندارد. شهادت بده که محمّد(ص)، بنده خدا و فرستاده اوست. آری! او آخرین پیامبران است، بعد از او دیگر هیچ پیامبری نیست.

از غلو و زیاده گویی پرهیز کن، بدان که ما، بندگان خدا هستم، مخلوق او هستیم، مبادا در حق ما، گزافه بگویی، مبادا به چیزی باور داشته باشی که با یکتاپرستی منافات دارد.

اللّه اکبر. خدا بزرگ تر از این است که به وصف بیاید.۲

هیچ ذکری مانند این ذکر نیست. حقیقت خدا بالاتر و والاتر از این است که به فهم و درک تو در آید. هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا و چگونگی او را درک کند.

اللّه اکبر. تکرار کن! بزرگی خدا را یاد کن تا مبادا از توحید غافل شوی!

۱۰۰ بار بگو. بگو تا خوب بدانی که آن خدایی که این مقامی بس بزرگ به ما داده است، بسی بزرگ و بزرگ تر است.

ما می خواهم تو بزرگی خدا را تکرار کنی تا وقتی برایت سخن آغاز کردیم و از خودمان برایت حرف ها گفتیم، تو بدانی که همه آن مقام ها را خدا به ما داده است.

اکنون جلو بیا تا برایت سخن بگوییم...

فصل دوم

این گونه خدا را یاد کنید

ما از خاندان

پیامبر هستم، همه علم و دانش پیامبر نزد ما می باشد.

فرشتگان نزد ما می آیند و در خانه ما رفت و آمد دارند، فرشتگان خدمتگزاران ما هستند.

آیا دوست داری خاطره اُمّ اَیمن را برایت نقل کنم؟

اُمّ اَیمن یکی از زنان مدینه بود که به پیامبر و خاندان پیامبر بسیار علاقه داشت، او گاهی وقت ها به خانه فاطمه(س) می رفت تا به او کمک کند. یک روز وقتی به خانه فاطمه(س) رفت، نگاه کرد، دید فاطمه(س) کنار آسیاب دستی خوابش برده است، هوا گرم بود و فاطمه(س) روزه دار بود، از شدّت خستگی، خواب به چشم او آمده بود.

اُمّ اَیمن چیز عجیبی را دید، باور نمی کرد، دسته آسیاب خود به خود می چرخید، گهواره حسین(ع) هم تکان می خورد، گویا کسی هم مشغول ذکر گفتن بود.

اُمّ اَیمن به سوی پیامبر آمد، ماجرا را تعریف کرد، پیامبر به او خبر داد که رمز و راز ماجرا چیست. این جبرئیل بود که آسیاب را می چرخاند تا گندم ها آرد بشوند و فاطمه(س) بتواند با آن نان درست کند، میکائیل هم گهواره جنبان حسین شده بود. اسرافیل هم به جای فاطمه(س)، ذکر می گفت تا ثوابش برای فاطمه(س) باشد.

آری! آن روز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، خادم فاطمه(س) شده بودند، این سخن پیامبر توست، قرآن می گوید که سخن پیامبر جز حق چیزی نیست.

خلاصه آن که فرشتگان نزد ما می آیند تا خدمتی بکنند و اجری ببرند، آنها به این کار افتخار می کنند.۳

* * *

حالا که سخن به اینجا رسید بگذار برایت بگویم که گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می آیند، نمی دانم شنیده ای که فرشتگان اوّلین شاگردان ما بوده اند، آنها از ما توحید را فراگرفته اند.

قبل از این که خدا

این دنیا را خلق کنـد، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشـته ای را خلق نکرده بود.

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر.

این چهار شعار توحیـد را ما به فرشـتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشـتگان یاد بدهیم، آنان نمی دانسـتند چه بگوینـد و چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشـتگان شـروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم.۴

می دانم دوست داری برایت از این چهار جمله بیشتر بگویم، پس گوش کن:

جمله اوّل: سبحان اللّه

پاک و منزه است خدا.

خـدا یکتاست و هیـچ همتایی نـدارد، او هیـچ کـدام از ویژگی ها و صـفات مخلوقات خود را ندارد. خدا بالاتر و والاتر از همه چیزی است که به ذهن تو می آید.

همه ویژگی هایی که تو در آفریده ها می بینی، برای خدا عیب و نقص حساب می شود و خدا هم از هر عیب و نقصی پاک و منزه است.

سبحان اللّه یعنی تو خدای خود را از هر عیب و نقصی منزّه می دانی. تو فریاد می زنی که خدای من بالاتر از همه چیز است. او به چشم نمی آیـد، ذهن بشـر از درک حقیقت او نـاتوان است. خـدای من به کسـی ظلم نمی کنـد، خـدای من، جاهـل نیست، خدای من ناتوان نیست، خدای من هرگز از بین نمی رود...۵

جمله دوم: الحمد للّه

حمد و ستایش از آنِ خداست.

خدای

تـو همه خـوبی هـا را دارد، تو هر چه خوبی تصوّر کنی، خـدا آن خوبی را دارد، خـدا مهربـان است، بخشـنده است. زیبـاست. گناهان بنـدگان خود را می بخشـد، اوست که به بنـدگان خود روزی می دهـد، اوست که هرگز کسـی را ناامیـد نمی کند. او کسی است که توبه گنهکاران را قبول می کند... همین طور بگو، هر چه زیبایی به ذهن تو می آید درباره خدای خوبت بگو.

خدای تو همه خوبی ها را دارد، او مهربان، بخشنده، زیبا و... است و هر چه خوبی در این هستی می بینی، از آنِ خداست.

جمله سوم: لا اله الا اللّه

خدایی جز اللّه نیست.

تو بایـد همه بت هـا را از وجود خود بیرون کنی. تو بایـد فقـط خـدا را بپرستی. وقتی می گویی: «لا اللّه الا اللّه»، یعنی من فقط خدای یگانه را می پرستم.

هر چیز که بخواهـد نقش خـدا را برایت بازی کند، تو آن را نفی می کنی، تو فقط خدای یگانه را می پرستی، همان که نامش «اللّه» است، همان خدایی را که نمی شود با چشم دید، خدایی که همه خوبی ها از آنِ اوست.

جمله چهارم: اللّه اکبر

خدا بزرگ تر از این است که به وصف بیاید.۶

آری! حقیقت خـدا بالاتر و والاتر از این است که به فهم و درک تو در آیـد. هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا و چگونگی او را درک کند.

* * *

سخن اینجـا بود که فرشـتگان نزد ما رفت وآمـد دارنـد، آنها با ما مأنوس هسـتند، ما بودیم که به آنان درس توحیـد و یگانگی داده ایم، فراموش نکن که آن ها وقتی برای مأموریّتی به روی زمین می آیند، ابتدا نزد ما می آیند.

فرض کن که تو حاجت مهمّی داشته ای، به درگاه خدا راز و نیاز کرده ای

و اکنون خداوند اراده کرده است تا حاجت تو را بدهد، خداوند فرشته ای را مأمور می کند تا تو را یاری کند و حاجت تو برآورده شود، آن فرشته قبل از آغاز مأموریّت خود نزد ما می آید.

خلاصه آن که هر فرشته ای که از آسمان نازل می شود تا کاری را انجام دهد اوّل نزد ما می آید و مأموریّت خود را به ما اطّلاع می دهد.۷

حالا تو بنشین فکر کن، در این دنیای به این بزرگی، مأموریّت هایی که فرشتگان انجام می دهند چقدر زیاد است، آیا کسی می تواند آنها را بشمارد؟ اصلاً آیا کسی از آنها خبر دارد؟

فرشتگان در واقع کارگزاران خدا در این دنیا هستند، هر جا بارانی می بارد، فرشتگان رحمت همراه آن باران هستند، هر جا نسیم بهاری می وزد، هر کجا خیر و برکتی را می بینی.

هر قطره بارانی که می بارد، فرشته ای همراه اوست، آن فرشتگان همه باید مأموریّت خود را بر ما عرضه کنند.

شب قدر هم که فرا می رسد، فرشتگان نزد ما می آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود.۸

یک اقیانوس مهربانی

وقتی خدا می خواهد سخنی یا پیامی را برای بندگان خود بگوید، آن را به ما می گوید، ما محل نزول پیام و سخن خدا هستیم، البتّه تو خود می دانی که گاه خدا با پیامبر خود سخن می گوید، آن سخن، همان قرآن است، قرآنی که کتاب آسمانی است.

ما که پیامبر نیستیم، محمّد(ص) آخرین پیامبر خدا بود و بعد از آن دیگر هیچ پیامبری ظهور نخواهد کرد، آری! سخن خدا با ما، به معنای نزول قرآن یا دین جدید نیست.

گاهی خدا با بعضی از بندگان خود (که پیامبر هم

نیستند) سخن می گوید، آیا حکایت مادر موسی راشنیده ای؟

خدا در قرآن می گوید:

(وَأَوْحَيْنَآ إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِی الْيَمِّ...).

ما به مادر موسی وحی کردیم که موسی را در صندوقی قرار بده و او را در دریا بیانداز.۹

آیا مادر موسی، پیامبر بود؟ نه، او بنده خوب خدا بود، وقتی خدا با مادر موسی، سخن می گوید، دیگر از این سخن تعجّب نکن که خدا با ما هم سخن می گوید.

آری! گاهی خدا بدون هیچ واسطه ای با خود ما سخن می گوید و قلب ما پیام و سخن خدا را دریافت می کند.۱۰

آیا دوست داری برایت یک خاطره ای را نقل کنم؟

روز جنگ خیبر بود، سال هفتم هجری. پیامبر به جنگ یهودیان خیبر رفته بود، یکی از روزها پیامبر سراغ علی(ع) را گرفت، آن روز علی(ع) بیمار بود و چشم او به سختی درد می کرد.۱۱

آن روز پیامبر دست خود را به چشم او کشید و دعا خواند وعلی(ع) شفا گرفت.۱۲

بعد از آن، پیامبر پرچم لشکر اسلام را به دست علی(ع) داد و برای پیروزی او دعا نمود و به او فرمود: «علی جان! وقتی که قلعه خیبر را فتح نمودی، لحظه ای صبر و درنگ کن که خدا دستور داده است تا این خواسته را از تو بنمایم».

علی(ع) به سوی میدان حرکت کرد، مرحب به جنگ او آمد، همان که پهلوان عرب بود و شجاعتش زبانزد همه بود. بین علی و مرحب جنگ آغاز شد و بعد از لحظاتی این مرحب بود که بر روی خاک افتاده بود.۱۳

علی به سوی درب قلعه رفت و با قدرتی عجیب آن را از جا کند.۱۴

در این هنگام علی به یاد سخن

پیامبر افتاد، او در جای خود ایستاد، این ایستادن به طول کشید. هیچ کس نمی داند چه اتّفاقی افتاده است. چرا علی در میان میدان ایستاده است؟

یکی از مسلمانان نزد پیامبر رفت و از او چنین می گوید: «علی را دیدم که در میانه میدان، ایستاده بود»، پیامبر در پاسخ می گوید: «در آن لحظه، خدا با علی سخن می گفت».

آری! روز جنگ خیبر خدا با علی(ع) سخن گفت همانطور که در جنگ حُنَین و تَبُوک هم با او سخن گفت.۱۵

* * *

بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به درِ خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی دانم این مطلب را شنیده ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمود، ۹۹ قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقیمانده را میان همه آفریده های خود تقسیم نمود.۱۶

آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم.

ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ کس نمی تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این که لیاقت و شایستگی خاصّی داشته باشد که خدا این

شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم که بر بندگان خدا نازل می شود.

ما مهربانی در حق دیگران را به بالاترین حد خود رسانده ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ کس نمی تواند تصوّر کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

ما اقیانوس مهربانی و عطوفت هستیم، ما حتّی با دشمنان خود نیز مهربانی می کنیم، آیا حکایت زیر را شنیده ای؟

سحرگاه روز نوزدهم ماه رمضان سال چهلم بود و علی(ع) به نماز ایستاده بود، وقتی او به سجده رفت، ابن ملجم به سوی او حمله نمود و با شمشیر فرق او را شکافت. محراب مسجد کوفه با خون سر علی(ع) رنگین شد.

علی(ع) را به خانه بردند و برای او طبیب آوردند، طبیب بعد از دیدن زخم سر علی(ع) دستور داد تا شیر به او بدهند. علی از هوش رفته بود، همه فرزندان او، گرد بستر او نشسته بودند، اشک از چشمان آنها جاری بود، بعد از مدّتی، علی(ع) به هوش آمد، برای او ظرف شیری آوردند، امّا او از خوردن آن صرف نظر کرد. حسن(ع) رو به پدر کرد و گفت: «پدر جان! شیر برای شما خوب است. آن را میل کنید».

علی(ع) در پاسخ گفت: «پسرم! من چگونه شیر بخورم در حالی که ابن ملجم شیر نخورده

است؟ او اسیر ماست، باید هر چه ما می خوریم به او هم بدهیم تا میل کند، نکند او تشنه باشد، نکند او گرسنه باشد».

حسن(ع) دستور داد تا برای ابن ملجم شیر ببرند. ابن ملجم ظرف شیر را گرفت و آن را نوشید.۱۷

* * *

ما خزانه داران علم خـدا هستیم، خدا ما را با دانشـی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می گرفت ما را به عنوان خزانه داران علم خود به آنها معرّفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی کنیم. حتما شـنیده ای که مردی از دمشق به مدینه آمد، دسـتگاه تبلیغات معاویه کاری کرده بود که آن مرد بغض و کینه حسن(ع) به دل گرفته بود، وقتی او با حسن(ع) روبرو شد، شـروع به دشـنام دادن نمود، حرف های بسـیار زشتی زد، حسن(ع) که سـخنان آن مرد را می شـنید، صبر کرد تـا دشـنام های او خاتمه یابـد، سـپس حسن(ع) به او سـلام کرد، و به چهره اش لبخنـد زد و گفت: ای مردِ عرب! فکر می کنم که در شـهر ما غریب هستی، گویا تشنه و گرسنه هستی و جا و مکانی نداری، شاید هم پول تو تمام شده است. آیا مهمان ما می شوی که خانه ما، خانه خودت است، آنجا غذایی گوارا خواهی یافت، ما مهمانان خود را گرامی می داریم...

مرد عرب باور نمی کرد که چنین چیزی را بشنود، او هر چه فحش و ناسزا بلد بود، به حسن(ع) گفته بود و

اکنون می دید که حسن(ع) او را به مهمانی خود دعوت می کند.

همه دیدند که او بی اختیار اشک از چشمانش جاری شده است و چنین می گوید: آقای من! مرا ببخش که من گمراه بودم و نادان. بعد از آن بود که او از یاران واقعی حسن(ع) شد.۱۸

* * *

جود و بخشش را به نهایت رسانیده ایم، ما کریم هستیم و همه کرم و جود ما را به چشم دیده اند و با آن آشنا هستند.

ما رهبر و پیشوای مردم هستیم و خداوند از آنها خواسته است که از ما پیروی کنند تا به شاهراه هدایت رهنمون شوند.

وقتی تو به این دنیا نگاه می کنی، نعمت های زیادی را می بینی، بدان که اختیار همه این نعمت ها به دست ما می باشد، این ما هستیم که به اذن خدا، نعمت ها و برکت ها را به مردم عنایت می کنیم. ما صاحب همه نعمت ها می باشیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می بینید، از ما سرچشمه گرفته است، خوبیِ همه خوبان، از وجود ما می باشد، ما اساس زیبایی ها و خوبی هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می بینی.

و نکته مهم تر این که ما سرور و آقای همه بندگان خوب خدا هستیم که خدا به ما این مقام را عنایت کرده است، این ما هستیم که مردم را به سوی سعادت راهنمایی می کنیم و سرپرستی امور آنها را به عهده داریم.

ما همچون ستون های محکمی هستیم که مانع فروپاشی جهان می شویم، اگر ما نباشیم، زمین و زمان برهم می ریزد، آری! اگر برای لحظه ای، زمین از حجت خدا خالی بماند، این نظام هستی به هم می ریزد.

ما دروازه های ایمان هستیم، اگر می خواهی به سوی ایمان

واقعی رو کنی باید به سوی ما رو کنی و به ما توجّه نمایی، حقیقت ایمان را باید از ما فرا بگیری، برای رسیدن به سعادت، باید راه را بپیمایی.

اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می خواهی حکایت موسی(ع) را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی ببری؟

روزی از روزها، موسی(ع) از مکانی عبور می کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می کرد، موسی از کنار او عبور کرد و بعد از مدّتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسی(ع) چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی کنم، اگر او می خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده ام تا بندگان من از راهی که گفته ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه ایمان به سوی من بیاید، نه این که راه دیگری را بپیماید و از راه ایمان روی برگرداند.۱۹

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می کند، خدا دوست دارد که بندگانش از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه

به سوی خـدا بروی، خـدا صـدایت را می شـنود و تو را قبول می کنـد، امّا اگر راهی غیر از راه ما بپیمایی، بـدان که خـدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بـدان که خـدا مـا را امین خود قرار داده است، ما امین خـدا در آسـمان ها و زمین هستیم، ما امین علم و دانش خـدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم که هیچ کس غیر ما آن را نمی داند.

مـا یادگار پیامبران خـدا هستیم و خـدا ما را از میان همه بنـدگان خوب خودش، انتخاب نموده است و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین پیامبر خدا، محمّد(ص) هستیم.۲۰

به دنبال پیراهن یوسف بوده ام

ما همان رهبرانی هستیم که شـما را به سوی هـدایت راهنمایی می کنیم، ما نورهایی هستیم که تاریکی ها را روشن می کنیم و مردم را از گمراهی نجـات می دهیم. مـا همچون علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشـان می دهیم. مـا صاحبـان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سـختی ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می باشیم، ما هستیم که مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتّی فرشتگان هم به ما پناه می آورند.

روز قیامت که سخت ترین روز برای همه می باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از ما یافت نمی کنی.

مـا وارث همه پیـامبران هستیم، هر آنچه خـدا به پیـامبران عنایت کرده است، همه آنها نزد ماست، عصای حضـرت موسـی(ع)، پیراهن ابراهیم(ع)، انگشتر سـلیمان(ع) و... همه در پیش مـاست. همه دانش و علمی که نزد آنهـا بوده است، نزد مـا هم هست، همه زیبایی ها و خوبی هایی که آنان داشته اند، می توانی آن را نزد ما بیابی.

* * *

خوب است در اینجا برایت

از عصای موسی(ع) بگویم، وقتی که حکومت ما فرا برسد و ایام ظهور فرا برسد، آن روز تو می توانی عصای موسی(ع) را نزد مهدی(ع) بیابی.

آن روز، مهدی(ع) به یارانش دستور می دهد تا از مکّه به سوی مدینه حرکت کنند، در میانه راه لشکر او تشنه می شوند، او عصای موسی را در دست دارد، حتما در قرآن خوانده ای که خدا به موسی می گوید که عصای خود را بر سنگ بزن و از دل سنگ آب گوارا جاری می شود. آن روز هم عصای موسی در دست مهدی(ع) است، او عصای خود را به سنگی بزرگ می زند و آب گوارا جاری می شود، آبی که از آن سنگ می جوشد هم تشنگی را برطرف می کند و هم نیاز انسان را به غذا!۲۱

می دانم دوست داری از پیراهن ابراهیم(ع) هم برایت بگویم.

هنگامی که نمرود می خواست ابراهیم(ع) را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. به خاطرِ همین لباس، ابراهیم(ع) در آتش نسوخت.۲۲

این لباس نسل به نسل گشت، روزی هم از آن یوسف گشت و برای همین به آن پیراهن یوسف هم می گویند، این پیراهن به پیامبر اسلام به ارث رسید و اکنون نزد ما می باشد.۲۳

روزی هم که مهدی(ع) ظهور کند، آن پیراهن را به تن خواهد نمود، آری!خدا با همان پیراهنی که ابراهیم(ع) را یاری کرد، مهدی(ع) را هم یاری خواهد نمود.۲۴

* * *

خداوند صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و...، همه این صفات زیبای خدا را می توانی در ما بیابی، ما محل ظهور این صفات خدایی در

این دنیا هستیم، قـدرت خدا بی اندازه است، علم او هم همین طور بی اندازه است، همه صـفات و خوبی های خدا حد و اندازه نـدارد، امّـا تو می توانی آن مقـدار از صـفات خـدا را (که می شود در این دنیـا جلوه کنـد)، در وجود مـا بیابی، ما محل ظهور صفات خـدا هستیم، ما از خودمان هیچ نداریم، هر چه داریم، خدا به ما داده است، ما همچون آیینه ای هستیم که تو می توانی صفات و زیبایی های خـدا را در وجود ما بیابی. هیـچ موجودی به انـدازه ما این همه زیبایی را در خود جای نـداده است، برای همین اگر تو به دنبال علم خدا هستی، به علم ما نگاه کن، اگر می خواهی قدرت خدا را ببینی، قدرت ما را نگاه کن.

ما «حجّت خدا» هستیم، خوب است در اینجا معنای این کلمه را بیشتر توضیح داده شود:

حتما برای تو پیش آمـده است که تلاش کرده ای برای شخصـی که سـخن تو را قبول ندارد، دلیلی بیاوری، آن دلیل تو، همان حجت توست. وقتی تو برای ثابت کردن سخن خود، دلیل می آوری، در زبان عربی، به این دلیل تو، «حجت» می گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خـدا به مردم می گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شـما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سـخنان آنان گوش فرا ندادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که ما را «حجت خدا» می گویند، یعنی ما دلیل و برهان خدا هستیم، خدا راه سـعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت ما را قبول کنند

و از ما پیروی کنند، هر کس از ما اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با ما دشـمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.۲۵

راز دل با که بگویم، ای خدا

هر کس می خواهد از خدای خود شـناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و راه ما را بپیماید. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، امّا با ما بیگانه باشی، بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا را فقط و فقط می توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خـداست بایـد نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برایت گفتم که حتّی فرشـتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جسـتجوی برکت هستیـد، آن را نزد مـا می یـابی که خـدا مـا را جایگـاه برکت خود قرار داده است، حتما می دانی که برکت چیست؟ برکت همان خوبی و خیری است که ماندگار و باقی است. بعضـی از نعمت های خدا هستند که دوام ندارند و اثر آن هم باقی نمی ماند، این ها نعمت هسـتند، امّا برکت ندارند، تو باید به دنبال خوبی ها و نعمت هایی باشی که دوام دارند و اثر آن باقی می ماند.

وقتی به سوی ما رو می کنی، برکت خدا را می یابی، به هر کس برکتی رسـیده است، از وجود ما بوده است، هر کس که بهره ای از برکت برده است، باید بداند که اصل آن برکت از ما بوده است.

خلاصه آن که اگر در جستجوی برکت هستی، به سوی ما بیا که خدا همه برکت ها را نزد ما قرار داده است.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که

حکمت خـدایی نزد ماست، هر کس که می خواهـد به حکمت خـدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

* * *

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب های ما جایگاه اسـرار خداست، در سرتاسـر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به جز قلب های ما یافت نمی شود، خداوند اسرار خود را در قلب های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

به خـدا قسم، نزد مـا اسـراری است که هیـچ فرشـته و هیـچ پیامبری طاقت و توان تحمّل آن را نـدارد. آری! ما حافظان رازهای خداونـد هستیم، خـدا ما را به اسـراری آگاه ساخته است که هیـچ کس غیر از ما از آن اطّلاع نـدارد، زیرا کسـی غیر از ما تاب تحمّل این اسرار را ندارد.

اکنون می خواهم برایت خـاطره ای را از میثم تمّـار بگویم، حتما نام او را شـنیده ای. همان کسـی که از یاران باوفای حضـرت علی(ع) بود و به جرم محبّت به آن حضرت بر سر دار رفت.

شبی از شب ها میثم همراه حضرت علی(ع) بود، آنها از شهر کوفه بیرون رفتند، ساعتی گذشت و آنها از شهر دور شده بودند، در این هنگام، علی(ع) به میثم گفت همین جا بایست، سپس با چوبی که در دست داشت دور میثم را یک خطی کشید، آنگاه علی(ع) به میثم گفت: تو در همین جا بمان و از این دایره ای که دورت کشیده ام، عبور مکن، من بعد از مدّتی به سوی تو باز خواهم گشت.

میثم نگاه کرد، دید که علی(ع) در دل تاریکی فرو رفت، لحظاتی گذشت، میثم نگران شد، نکند خطری مولای مرا

تهدید کند؟ او با خود چنین فکر می کرد:

چرا در این تاریکی شب، مولای خود را تنها گذاشته ام؟ نکند دشمنان به مولای من حمله کنند و او را به شهادت برسانند؟ اگر اتّفاقی برای آقای من روی بدهد، من چه عذری نزد خدا خواهم داشت؟ باید هر طور شده است به دنبال مولای خود بروم، باید او را یاری کنم، باید بروم.

سرانجام میثم از محدوده ای که علی(ع) برای او قرار داده بود، خارج شد، او در تاریکی جلو رفت، در جستجوی مولای خود سراسیمه می رفت، تا این که در زیر نور ضعیف ماه، کنار چاهی مولای خود را یافت که او سر به چاه نموده و با چاه سخن می گفت. حضرت علی(ع) متوجّه شد کسی به آن اطراف آمده است، سر خود را از چاه بیرون آورد و گفت:

کیستی؟

من هستم. میثم.

ای میثم! مگر به تو نگفتم که به دنبالم نیایی!

مولای من! ترسیدم که دشمنان به شما حمله کنند، دلم آرام نگرفت، دست خودم نبود، چه کنم؟

میثم! آیا از سخنان من چیزی شنیدی؟

نه، آقای من!

در سینه من حرف ها و اسراری است که گاه سینه ام را تنگ می کند، برای همین من آن اسرار را برای چاه می گویم...۲۶

آری! میثم آن شب فهمید که مولای او اسراری در سینه دارد که هیچ کس شایستگی شنیدن آن را ندارد.

* * *

ما به همه علوم و حقایق قرآن آگاهی داریم، ما برترین و بهترین مفسّران قرآن هستیم، ما جانشینان پیامبر می باشیم و از نسل او هستیم. ما فرزندان پیامبر هستیم. (مقصود امام حسن(ع) تا حضرت مهدی(ع) می باشد، امّا حضرت علی(ع)، پسر عمو

و داماد پیامبر است).

بعضـی ها می گویند که پیامبر هیچ نسلی از طرف پسران خود نداشته است، همه پسران پیامبر در کودکی از دنیا رفته اند، هیچ کس نبایـد خود را فرزنـدِ پیامبر معرّفی کند، فاطمه(س) دختر پیامبر است، امّا چون فرزندان فاطمه(س)، نسـلشان از طرف مادر به پیامبر می رسد، برای همین فرزندان فاطمه(س)، نباید خود را فرزندان پیامبر بنامند.

این سخن کسانی است که می خواهند خوبی ها و فضائل ما را انکار کنند. امّا به حکم قرآن، ما فرزندان پیامبر هستیم.

حتمـا دوست داری بـدانی که از کـدام آیه قرآن این نکته اسـتفاده می شود، خوب است به تاریـخ مراجعه کنی و حکـایت ابن یَعمُر را بخوانی.

* * *

روز عیـد قربان است، همه مردم برای خوانـدن نماز عیـد جمع شـده انـد، همه منتظر هسـتند تا حاکم عراق بیایـد و آنها نماز را پشت سـر او بخواننـد، بعـد از لحظاتی همه از جا بلنـد می شوند، حجّاج می آید و نماز را آغاز می کند، آری! او امروز حاکم عراق است.

بعـد از نماز دوسـتان او گرد او جمع می شوند، او در حالی که لبخند می زند می گوید: امروز روز عید قربان است، باید امروز مردی از اهل عراق را قربانی کنم و خون او را بر روی زمین بریزم!

حجـاج، حـاکم خونریزی است که با شـیعیان دشـمنی دارد، او خون شـیعیان زیادی را ریخته است، هیـچ کس نمی دانـد امروز قرعه به نام چه کسی افتاده است.

سکوت همه جا را فرا می گیرد، حجاج دستور می دهد تا ابن یَعمُر را بیاورند. آنجا را نگاه کن، آن پیرمرد را که با دست های بسته می آورند، همان ابن یَعمُر است که حجاج می خواهد خون او را در این روز عید بریزد.

خدایا! مگر گناه

او چیست؟ چرا حجاج می خواهد او را به قتل برساند؟

حجاج دستور می دهد تا جلاد مخصوص او بیاید، همه چیز آماده می شود. اکنون حجاج رو به ابن یَعمُر می کند و می گوید:

تو همان کسی هستی که می گویی رهبر مردم عراق هستی؟

من دانشمندی از دانشمندان این کشور هستم.

شنیده ام که تو حسن و حسین را به عنوان فرزندان پیامبر معرّفی کرده ای.

آری! من آنها را فرزندان پیامبر می دانم و این عقیده ای است که قرآن آن را تأیید می کند.

چه حرف هایی می زنی؟ کدام آیه قرآن به این معنی دلالت دارد؟

به من مهلت بده تا برایت بگویم.

اگر جواب درستی بدهی به تو ده هزار سکّه نقره جایزه خواهم داد، امّا اگر نتوانی جواب بدهی، امروز خون تو را خواهم ریخت.

ای حجاج! بگو بدانم آیا این آیه قرآن را خواندی: (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...).۲۷

آری.

بگو بدانم منظور از این آیه چیست؟

خدا در این آیه می گوید که داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

ای حجاج! آیا می شود آیه بعد آن را برایم بخوانی؟

(وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى...).

معنای این جمله که خواندی چه می شود؟

معلوم است. خدا می گوید که زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

ای حجاج! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

چه حرف ها می زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می رسد، پس معلوم می شود قرآن، عیسی را که فرزند دخترِ ابراهیم است، فرزند ابراهیم می داند، البتّه مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم

می شود. اکنون می خواهم بپرسم، چطور می شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، امّا حسن و حسین، فرزندان پیامبر نباشند؟ آیا فاصله مریم به ابراهیم بیشتر است یا فاصله فاطمه به پیامبر؟ مریم با چندین واسطه به ابراهیم می رسد و خدا فرزند مریم را فرزند ابراهیم معرّفی می کند، امّا فاطمه، دختر پیامبر است و بین او و پیامبر هیچ واسطه ای نیست، آیا باز هم می گویی که حسن و حسین فرزندان پیامبر نیستند؟

حجاج دیگر هیچ نمی تواند بگوید، او در مقابل همه اطرافیان خود سرافکنده شده است، او نمی تواند هیچ جوابی به ابن یَعمُر بدهد، چاره نیست، حجاج دستور می دهد تا ابن یَعمُر را آزاد کنند و ده هزار سکّه نقره بیاورند و به او بدهند تا زود از جلو چشم او دور شود.

وقتی ابن یَعمُر می رود، حجاج دستور می دهد تا شتری را قربانی کنند، و سپس به اطرافیان خود می گوید تا سفره را پهن کنند تا مهمانان غذا بخورند، ولی هیچ کس دیگر او را خندان نمی بیند، او از جواب دندان شکن ابن یَعمُر خشمناک است.۲۸

عهدنامه ای بر روی دست

ما کسانی هستیم که مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم و همه را به سوی خدا می خوانیم، ما پرچمدار توحید و خداپرستی هستیم و دوست داریم که همه بندگیِ خدای یگانه بنمایند و هرگز به شرک و کفر آلوده نشوند.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به

شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خـدا ثابت قدم هستیم و در انجام دسـتوراتی که خدا به ما داده است لحظه ای تردید نمی کنیم، او به ما دسـتور داده است که در بلاهـا صبر کنیم، در همه حـال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما هم همه تلاش می کنیم تا دین خـدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبّت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبّت خداست و در همه جهان هستی، هیچ کس خدا را به اندازه ما دوست نـدارد، زیرا معرفت و شـناخت مـا به خـدا از همه بیشـتر است و این معرفت کامـل است که بـاعث می شـود مـا خـدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبّت خدا گردیم.

آری! آن کس که شـیرینی محبّت خـدا را چشـیده باشد، هرگز به سوی غیر او نمی رود و کسـی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی جوید.

ما برای دیگران امر و نهی خـدا را بیان می کنیم، به آنان می گوییم که خـدا چه چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشـم می آید.

ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرامی داشته است و ما جز سخن خدای خود چیزی نمی گوییم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می پذیریم و هرگز مخالفت فرمان او نمی کنیم.

* * *

اکنون می خواهم برای تو خاطره ای نقل کنم تا تو بدانی که ما چگونه در مقابل دستورات خدا تسلیم هستیم:

آخرین روزهـای زنـدگی پیامبر است و او در بستر بیماری است، حضـرت علی(ع)کنار پیامبر نشسـته است ، اشک در چشـمان علی حلقه زده است، در این هنگام، جبرئیل نازل می شود ، او برای مأموریّت ویژه ای آمده است :

«ای محمّد ! دستور بده تا همه از نزد تو بروند و فقط علی(ع) بماند» .

پیامبر از همه می خواهد تا از اتاق خارج شوند، اکنون جبرئیل رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای محمّد ! خدایت سلام می رساند و می گوید : این عهد نامه باید به دست وصیّ و جانشین تو برسد» .

جبرئیل نامه را به پیامبر می دهد و پیامبر آن را به حضرت علی(ع) می دهد و از او می خواهد تا آن را به دقّت بخواند .**۲۹**

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به حضرت علی(ع) می کند و می گوید :

ای علی ، آیا از این عهد نامه که خدا برایت فرستاده آگاه شدی ؟ آیا به من قول می دهی که به آن عمل کنی .

آری ، پدر و مادرم به فدای شما باد ، من قول می دهم به آن عمل کنم.

علی جان ، در این عهـد نامه آمـده است که تو باید بر همه سـختی ها و بلاها صبر کنی ، علی جان! بعد از من ، مردم جمع می شوند حقّ تو را غصب می کنند و به ناموس تو بی حرمتی می کنند ، تو باید در مقابل همه این ها صبر کنی !

چشم! من در مقابل همه این سختی ها و بلاها صبر می کنم .۳۰

چه کسی باور می کند که مسلمانان برای آتش زدن خانه حضرت علی(ع) جمع شوند و درِ خانه او را آتش بزنند و ریسمان بر گردن او بیاندازند و او را به سوی مسجد بکشانند و جلو چشم او ناموسش را با تازیانه بزنند ؟

اکنون علی(ع) به سجده رفته است و در سجده با خدای خویش سخن می گوید : «من قبول کردم

و به آن راضی هستم» .۳۱

علی(ع) در مقابل همه این بلاها صبر خواهد نمود، چون خدا او را به صبر فرمان داده است، آری در آن روزهای سخت، فقط صبر علی(ع)می تواند اسلام را حفظ کند. اگر صبر علی(ع) نباشد دشمنان اسلام ، اصل و اساس اسلام را نابود خواهند کرد. علی(ع) تا دیروز در همه جنگ ها با شمشیر خود اسلام را زنده می کرد ، فردا باید با صبر خود اسلام را زنده نگه دارد .

* * *

ما رهبرانی هستیم که شما را به سوی خدا می خوانیم، ما آماده ایم تا شما را به خدا برسانیم، ما راه رسیدن به خدا هستیم، اگر در جستجوی هدایت هستید، از ما پیروی کنید.

خدا ما را به عنوان آقا و مولای بندگان خود انتخاب نموده است، ما دین خدا را از تحریف ها و کج روی ها حفظ می کنیم، ما از دوستان و شیعیان خود حمایت می کنیم، در موقع سختی ها آنها را تنها نمی گذاریم، ما به یاری آنها می آییم.

اکنون این حکایت را بشنو تا بدانی که ما هرگز دوستان خود را رها نمی کنیم:

یک روز امام صادق(ع) به یکی از یاران خود رو کرد و گفت:

آیا می دانی که شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می بیند.

مولای من! شیعه شما چه کسانی را می بیند؟

شیعه ما، در لحظه آخر، پیامبر و علی(ع) را می بیند.

آیا پیامبر و علی(ع) با مؤمن سخنی هم می گویند؟

آری! پیامبر و علی(ع)، نزد مؤمن حاضر می شوند، رسول خدا می آید و کنار مؤمن می نشیند و علی(ع) در پایین پای مؤمن، می نشیند. آن وقت پیامبر به بالین مؤمن می آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن

برده و به او می گوید: ای دوست خدا ! تو را بشارت باد که من پیامبر هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم !

مولای من! آیا علی(ع) هم سخنی می گوید؟

بعد از آن پیامبر از کنار مؤمن برمی خیزد و علی(ع) کنار مؤمن می نشیند و به او می گوید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور! من علی هستم، همان کسی که تو همواره مرا دوست می داشتی ! من آمده ام تا تو را یاری کنم.۳۲

آری! موقع جان دادن که سخت ترین لحظه هاست، ما به یاری دوستان خود می آییم و آنها را تنها نمی گذاریم.۳۳

ندای پیروزی از فراز گلدسته ها

خداوند در قرآن از مسلمانان خواسته است تا اگر سؤلی دارند و به دنبال پاسخ آن می گردند، سؤل خود را از «اهل ذکر» بپرسند:

(فَسْئلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ).۳۴

بدانید ما همان «اهل ذکر» هستیم که خدا در قرآن از ما اینگونه یاد کرده است.

شاید دوست داشته باشی، بدانی که چرا خداوند ما را «اهل ذکر» نامیده است؟ خوب است بدانی که یکی از نام های پیامبر، «ذکر» است، تو می دانی که «ذکر» به معنای یاد کردن است، چون مأموریّت پیامبر در این دنیا این بود که یاد خدا را برای مردم زنده کند، خدا او را به این نام نامیده است، یکی از نام های پیامبر، «ذکر» است، اکنون دیگر می دانی چرا به ما «اهل ذکر» می گویند، چون ما اهل و خاندان پیامبر هستیم، «اهل ذکر» یعنی «اهل پیامبر»، فقط ما هستیم که از نسل پیامبر هستیم و فرزندان آن حضرت حساب می شویم.

* * *

(یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ).۳۵

ای کسانی

که ایمان آورده اید، از خدا و پیامبر او اطاعت کنید، از کسانی که ولیّ امر شما هستند، پیروی کنید.

بـدان که منظور از «ولیّ امر»، ما هستیم، ما صاحبان امر ولایت و رهبری این جامعه هستیم، ما صاحبان مقام ولایت هستیم. خـدا ما را رهبر و پیشوای این مردم قرار داده است و اطاعت از ما را بر همه واجب نموده است.

ما را بهتر بشـناس، ما «بقیه اللّه» هستیم. می دانم دوست داری در مورد این کلمه بیشتر بـدانی. حتما در قرآن این آیه را خوانده ای:

(بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ).

اگر شما اهل ایمان هستید بقیّهُ اللّه برایتان بهتر است.۳۶

خدا پیامبران زیادی برای هدایت بشـر فرسـتاد. آنها برای سـعادت بشـر زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. خداوند آخرین پیامبر خود را هم فرستاد تا دین اسلام را که کامل ترین دین است برای مردم بیان کند. اکنون که پیـامبران، همه از این دنیا رفته انـد و مهمان خـدا شـده انـد، این ما هستیم که تنها یادگار آنها هستیم، آری! ما بازمانـده خـدا و ذخیره او در روی زمین هستیم، حتما دیده ای بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیّه کرده و آن را در جایی مطمئن قرار می دهند. آن وسایل، ذخیره های آنها هسـتند. خدا هم برای خود ذخیره ای دارد. اکنون تو دیگر معنای «بقیه اللّه» را می دانی، ما ذخیره های خدا در روی زمین هستیم، ما یادگار همه پیامبران هستیم.

سرانجام روزی فرا می رسـد که مهدی(ع) ظهور می کند و او حکومت عدل الهی را در همه جهان برپا خواهد نمود. او ذخیره خداست، زمانی که ظهور او فرا برسد، او به کنار کعبه می آید، آن روز فرشتگان

دسته دسته برای یاری او خواهند آمد.۳۷

جبرئیل با کمال ادب نزد او خواهد رفت و چنین خواهد گفت: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است».۳۸

مهدی(ع) به کنار درِ کعبه رفته و به خانه توحید تکیه خواهد زد و این آیه را خواهند خواند:

(بَقِيَّهُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ).

اگر شما اهل ایمان هستید بقیّهُ اللّه برایتان بهتر است.۳۹

آن روز صدای مهدی(ع) در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیهُ اللّه و حجّت خدا هستم».۴۰

* * *

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده است و ما را به همه آنها برتری داده است.

ما «حزب اللّه» هستیم، ما حزب خدا می باشیم و هر کس پیرو ما می باشد از حزب خداست.۴۱

ما و شیعیان ما همواره پیروز هستیم، زیرا خداوند این وعده را داده است:

(فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُونَ).۴۲

این وعده خداست و تو می دانی که وعده خدا هرگز تخلف ندارد، درست است که به ظاهر، حسین(ع) در کربلا مظلومانه شهید شد و همه یارانش به شهادت رسیدند، امّا او پیروز آن میدان بود. وقتی که امام سجاد(ع) از سفر شام به مدینه بازگشت برای مردم مدینه سخنانی را بیان کرد، او رو به مردم کرد و چنین گفت: «من خدا را به خاطر سختی های بزرگ و مصیبت های دردناک و بلاهای سخت شکر و سپاس می گویم».۴۳

همه مردم مدینه تعجّب کردند، آنها با خود گفتند: به راستی، امام سجاد چه می گوید؟ او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده است، او به سفر اسارت رفته است، او آب دهان انداختن اهل شام به صورت خواهرانش را دیده است؛ امّا چگونه

است که باز خدا را شکر می کند؟

اما تاریخ می داند که چرا امام سجاد در آن لحظه شکر خدا نمود، آن کاروان از شام برگشته بود و به اسلام زندگی دوباره داده بود. آن کاروان به کربلاـ رفت و خون های زیادی در راه دین داد و به شام رفت و دین پیامبر را از مرگ حتمی نجات داد.

آیا نباید خدا را شکر کرد که اسلام نجات پیدا کرد؟ دینی که پیامبر برای آن، خونِ دل زیادی خورده بود بار دیگر زنده شد. خون حسین تا روز قیامت درخت اسلام را آبیاری می کند.

این همان پیروزی است که خدا وعده داده بود، امام حسین(ع) به هدف خود رسید. یزید به خاطر کینه ای که از پیامبر و خاندان او داشت می خواست اسلام را ریشه کن کند، او به عنوان خلیفه مسلمانان، می خواست ضربات هولناکی را به اسلام بزند. این امام حسین(ع) بود که با قیام خود اسلام را نجات داد. آری! تا زمانی که صدای اذان از گلدسته ها بلند است، امام حسین(ع)پیروز است.

آری! حزب خدا همیشه پیروز است.۴۴

این راه خدایی است

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب های ما جایگاه اسرار خدا می باشد، ما حجت خدا بر بندگانش هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می گویی: اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِیمَ

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود خواهند نمود.

لازم است به این نکته اشاره کنم که در زبان عربی، واژه «طریق» و «صراط»، هر دو به معنای «راه» است. وقتی

ما بخواهیم از راهی سخن بگوییم که اصلی و وسیع است، از واژه «صراط» استفاده می کنیم؛ امّا وقتی بخواهیم به مسیری اشاره کنیم که پیمودن آن با سختی همراه است واژه «طریق» را به کار می بریم.۴۵

راهی را که ما شما را به سوی آن فرا می خوانیم، راهی وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهام و مشکلی نیست، شما به راحتی می توانید با پیمودن این راه به سعادت و رستگاری برسید.

ما نور خدا در آسمان ها و زمین هستیم، ما مایه هدایت اهل آسمان ها و زمین هستیم، ما فرشتگان و اهل زمین را به سوی زیبایی ها رهنمون می کنیم، اگر هدایت ما نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

وقتی که شبی تاریک، در بیابان راه را گم کنی، به دنبال نوری می گردی تا بتوانی نجات پیدا کنی، در آن تاریکی این نور است که می تواند تو را راهنمایی و هدایت کند، وقتی نوری را از دور دست ها می بینی، به سوی آن می روی، زیرا می دانی در آنجا کسی هست که می تواند به تو کمک کند.

خداوند هم ما را مایه هدایت همه قرار داده است، همه نیاز به هدایت ما دارند.

* * *

ما رهبرانی هستیم که خدا ما را هدایت نموده است و ما را مأمور کرده است تا دیگران را هدایت کنیم، لطف خداوند همواره با ما بوده است و ما در سایه مهربانی او هستیم، خداوند، خود هدایتگر ماست و ما هم هدایتگر مردم هستیم.

ما از همه لغزش ها و زشتی ها و پلیدی ها به دور هستیم، خدا به ما مقام عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم

به ذهن خود راه نمی دهیم.

نمی دانم تو از عصمت چقدر می دانی، بعضی ها به اشتباه خیال می کنند که ما قدرت انجام گناه را نداریم و برای همین است که معصوم هستیم، یعنی آنها خیال می کنند معصوم کسی است که نمی تواند گناه بکند، این سخن اشتباه است، اگر ما نتوانیم گناه بکنیم و قدرت انجام گناه را نداشته باشیم، این که فضیلت نیست، فضیلت این است که کسی بتواند گناه بکند، امّا گناه نکند. ما قدرت داریم و می توانیم گناه بکنیم، امّا هرگز و هرگز فکر گناه کردن هم به ذهن ما نمی رسد، خدا به لطف خود، مقام عصمت را به ما داده است.۴۶

می دانم تصوّر این معنا برای شما سخت است، خوب است به کتب نویسندگان شیعه مراجعه کنید و ببینید که آنها چگونه این نکته را برای شما شرح داده اند.

* * *

در اینجا شرح ماجرایی که برای یکی از نویسندگان پیش آمده بیان می شود:

یک روز یکی از جوانان نزد من آمد و گفت:

حاج آقا! من یک سؤالی دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.

آن سؤال چیست؟

ما معتقد هستیم که اهل بیت(ع) معصوم هستند، آخر چگونه می شود اهل بیت(ع) هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است انسان به این مقام برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای یک لحظه هوس یک گناه می کند. اهل بیت(ع) هر چقدر مقام بالایی داشته باشند، به هر حال انسان هستند و ممکن است به ذهن و قلب آنها فکر گناه بیاید.

عزیزم! آیا من می توانم یک سؤال از شما بپرسم؟ آیا ناراحت نمی شوید؟

بفرمایید.

شما چند سال دارید؟

من بیست

سال دارم.

آیا در این مدّت، هرگز به ذهنتان رسیده است که وقتی به دستشویی می روید، مقداری از آنچه از شما دفع شده است را بخورید؟

حاج آقا! این چه سؤالی است که شما می پرسید؟

آنچه از شما دفع شده است در نظر شما آن قدر پست و متعفّن است که شما هرگز چنین فکری هم نمی کنید. بگویید بدانم آیا شما قدرت بر انجام چنین کاری دارید؟ آیا کسی این قدرت را از شما گرفته است؟

نه. من قدرت بر این کار را دارم، امّا هرگز و هرگز چنین فکری تا به حال به ذهنم خطور نکرده است. من نمی دانم منظور شما از این حرف ها چیست؟

عزیزم! صبر کن، معلوم می شود، پس معلوم شد که تو نسبت به انجام آن کاری که گفتم، قدرت داری، امّا هرگز فکر انجام آن را هم نمی کنی، چه رسد که بخواهی آن کار را انجام دهی.

بله. همین طور است.

خوب. آیا خداوند می تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت(ع) بدهد که زشتی گناه نزد آنها از همه چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟

آری.

اهل بیت(ع) قدرت بر انجام گناه دارند، امّا گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصوّر کنی، زشت تر است، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی کنند.

حاج آقا! خدا به شما خیر بدهد، من با این مثال شما، خیلی چیزها را فهمیدم، راست گفته اند که گاهی یک مثال بهتر از یک کتاب می تواند در فهمیدن یک مطلب به دیگران کمک کند.

عصمت آنها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آنها آن چنان از خدا پر شده

است که اصلاً غیر خـدا در آنجا، راه پیدا نمی کند، قلب آنها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبّت خدا پر شده است و دیگر جای خالی نیست برای فکر غیر خدایی، تا چه رسد به خطور نافرمانی خدا.

حاج آقا! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت(ع) داده است؟ علّت این کار چه بوده است؟

می دانی که خداونـد اطـاعت از اهل بیت(ع) را بر همه واجب نموده است و به آنها ولایت داده است، همه مردم بایـد از فرمان آنها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا نمی دهند.

یعنی کسی که عصمت ندارد نمی تواند ولایت داشته باشد؟

دقّت کن، خـدا اوّل به اهل بیت، مقام عصـمت را داد، بعـدا از مردم خواست تا از آنها اطاعت کننـد، اگر آنها معصوم نبودنـد، خدا هرگز اطاعت آنها را بر ما واجب نمی کرد، اگر آنها معصوم نبودند، هرگز بر ما ولایت نداشتند، آخر چگونه ممکن است خدا به ما بگوید گوش به فرمان کسی باشید در حالی که ممکن است او اشتباه کند؟

حاج آقا! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنّت باطل است.

کدام سخن؟

آنها می گویند که ابوبکر و عمر و عثمان، «ولی امر» مسلمانان بودند و آنها بر مردم ولایت داشتند.

کسی می تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی(ع) است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی دهد

که خدا از آن ناراضی باشد، هم چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما مقام عصمت عنایت نمود».۴۷

کمتر از یک چشم به هم زدن

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرّب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک تر از همه هستیم، ما حتّی از فرشتگان به خدا نزدیکتر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی کنیم.

آیا این آیه را خوانده ای؟

(يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ كُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ).

ای اهل ایمان، پرهیزکاری کنید و با راستگویان همراه باشید.۴۸

ما همان راستگویانی هستیم که خدا در قرآن دستور داده تا مردم همراه ما باشند.۴۹

خداوند ما را از میان همه مخلوقات خود برگزید و ما را مقامی بس بزرگ داد.

ما همواره اطاعت خدا می کنیم و هرگز از فرمان او سرپیچی نمی کنیم، ما دستورات خدا را اجرا می کنیم و چیزی را انجام می دهیم که خدا اراده نموده است، ما از خود اراده ای نداریم، هر چه خدا برای ما بخواهد ما همان را انجام می دهیم، ما تسلیم فرمان خدای خویش هستیم.

ما کسانی هستیم که با لطف خدای خویش به سعادت و رستگاری رسیدیم، آری! وقتی ما این گونه تسلیم فرمان خدا بودیم خدا هم ما را به رستگاری بزرگی رساند، هیچ کس نمی داند که خدا ما را به چه فوز و رستگاری رساند و خدا می دانست که ما شایستگی بالاترین و والاترین مقام ها را داریم، حتما این آیه قرآن را خواندی:

(عَلِمُ الْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا) (إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى...).

خدا به غیب،

علم و آگاهی دارد، او علم غیب می داند، و این علم غیب خویش را فقط به کسانی می آموزد که برگزیده او باشند.۵۰

ما همان کسانی هستیم که خدا ما را برگزید و علم غیب را به ما یاد داد.

شاید بخواهی بدانی که این علم غیب چیست و کسی که آن را بداند چه کارهایی می تواند انجام بدهد. پس باید برای تو قصّه سلیمان(ع) و جانشین او را بگویم، قرآن در سوره «نمل» به این جریان اشاره دارد:

روزی سلیمان(ع) بر تخت خود نشسته بود، امّا از هدهد (پرنده ای که آن را شانه به سر می گویند) خبری نبود، سلیمان(ع) سراغ او را گرفت، بعد از مدّتی هدهد آمد و به او خبر داد که در کشور «سبا» مردم همه خورشید را پرستش می کنند، ملکه آنجا نامش بلقیس است، او هم خورشید را می پرستد. هدهد به او خبر داد که آن ملکه، تختی باشکوه دارد که بر روی آن جلوس می کند.

اینجا بود که سلیمان(ع) تصمیم گرفت تا زمینه هدایت ملکه و مردم آن کشور را فراهم سازد، ابتدا نامه ای به ملکه نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان(ع) به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می تواند تخت ملکه سبا را برایم حاضر کند؟

بین فلسطین (که سلیمان(ع) در آنجا حکومت می کرد) و بین کشور سبا (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله است، اکنون سلیمان(ع) می خواهد کسی آن تخت ملکه سبا را برای او حاضر کند.

آصف بن برخیا به سلیمان(ع) گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می کنم.

و این گونه بود که

سلیمان(ع) نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است.

همه از کاری که آصف بن برخیا کرد، تعجّب کردند، آخر او چگونه توانست این کار را بنماید. قرآن از راز قدرت آصف بن برخیا برای ما سخن می گوید، قرآن می گوید: «او قسمتی از علم کتاب را داشت»، علم کتاب همان علم غیبی است که خدا به بعضی از بندگان خوب خود می دهد.

اکنون می خواهم نکته ای را برایت بگویم، آصف بن برخیا فقط قسمتی از آن علم نزد او بود و قادر به انجام چنان کار بزرگی شد که همه را به تعجّب واداشت، خدا به او قسمتی از آن علم را عنایت کرده است، امّا خدا به ما همه آن علم را داده است، همه علم کتاب نزد ماست.۵۱

قرآن را برای شما نوشتم

خداوند در میان همه آفریده هایش ما را انتخاب نمود و ما را از اسرار خود آگاه ساخت.

خدا ما را برای قدرت خویش گزینش نمود، خدا قدرت خود را به ما داد، او کلید همه کارها، رمز همه رازها، توان انجام همه کارها به ما داده است.

قدرتی که خدا به ما داده است، بالاتر از تصوّر انسان است، این قدرت، قدرتی است خدایی.۵۲

در جنگ خیبر پیامبر، علی(ع) را برای فتح قلعه خیبر فرستاد، علی(ع) به سوی درب قلعه می رود، این کار بسیار خطرناک بود، زیرا یهودیان از بالای برج ها می توانستند او را هدف قرار بدهند، علی(ع) خودش را به کنار درب قلعه رساند، بر روی آن، سوراخ کوچکی به اندازه دست انسان وجود داشت که از آن برای دیدن بیرون قلعه استفاده می شد. علی(ع) دست در این حلقه کرد

با صدای «اللّه اکبر»، درب قلعه را از جا کند.۵۳

همه تعجّب کردنـد، آن در را چهل نفر هم نمی تواسـتند از جای بلنـد کنند، پس چگونه علی(ع) توانست این کار را به تنهایی انجام دهد؟۵۴

این معجزه خـدایی بود، این کـار کار خـدایی بود، کار بشـر نبود، گویا دست خـدا در آستین علی(ع) جلوه کرده بود. علی(ع) درب قلعه را به گوشه ای پرتاب کرد.۵۵

* * *

خـدا همه خوبی ها را در ما قرار داده بود. خدا به این انتخاب خود راضـی و خشـنود است. خدا خودش ما را هدایت نمود و ما را بـا این هـدایت، عزیز نمود، او اسم اعظم خود را به مـا یـاد داد، معجزات و کرامـات بیشـماری برای مـا قرار داد، او ما را نور خودش در زمین و آسـمان قرار داد، هر کس که در جستجوی روشنایی و هدایت خداست، باید از نور ما بهره بگیرد، آری! ما نور خدا هستیم.

خدا ما را با «روح القدس» یاری نمود، و تو چه می دانی که «روح القدس» چیست؟ او یکی از آفریده های خداست که از همه فرشتگان (و حتّی از جبرئیل) مقامی بالاتر دارد.۵۶

خـدا ما را خلیفه و جانشـین خود در زمین انتخاب نمود، ما «حجّت خـدا» بر بنـدگانش هستیم، ما دین خـدا را یاری می کنیم و حافظ اسرار خدا هستیم، ما خزانه دار علم خدا می باشیم، خدا حکمت خویش را نزد ما به امانت گذاشته است، قلب ما جایگاه نگهداری حکمت خداست.

مـا مفسّـِر آیات قرآن هستیم، خـدا ما را به عنوان مفسـران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از

تفسیر ما بهره ببرند، امّا افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرا ندادند.

آیا از ماجرای قرآن علی(ع) خبر داری؟ روز پنـج شـنبه ، اوّل ماه ربیع الأوّل سال یازدهم هجری بود، مردم مدینه برای خواندن نماز در مسـجد جمع شده بودند، آنها ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نموده و منتظر بودند تا او وارد مسجد شود و آنها پشت سر او نماز بخوانند.

همه نگاه ها به سوی در مسـجد خیره شـد، این علی(ع) بود که وارد مسـجد می شـد ، همه مردم تعجّب کردند ، علی(ع) قسـم خورده بود تا قرآن را ننویسـد از خانه خود خارج نشود ، گویا آن روز علی(ع) کار نوشـتن قرآن را تمام کرده بود، او قرآن را درون پارچه ای پیچیده و به مسجد آورده بود.

علی(ع) با صـدای بلنـد مردم را خطاب قرار داد و گفت: «ای مردم ، من در این مدّت مشـغول نوشـتن قرآن بودم ، نگاه کنید ، این قرآنی است که من نوشـته ام ، من به تفسـیر همه آیه های قرآن آگاه هسـتم چرا که از پیامبر در مورد همه آنها سؤال کرده ام» .۵۷

آری! اگر مردم به دنبـال فهم قرآن بودنـد، بایـد از علی(ع) تفسـیر قرآن را می آموختنـد، زیرا او از همان ابتـدای نزول قرآن با پیامبر بود و هر گاه آیه ای نازل می شد، تفسیر و تأویل آن را از پیامبر می پرسید.

بعد از لحظاتی، عُمَر از جا بلند شد و گفت: «ما نیاز به قرآن تو نداریم» .۵۸

وقتی که عُمَر این سـخن را گفت علی(ع) قرآن خود را به خـانه خود برد، مگر پیـامبر بارهـا نگفته بود: «من شـهر علم هسـتم و علی(ع) دروازه آن است

، هر کس خواهان علم است آن را از علی(ع) بیاموزد »؟ پس چرا آن روز مردم با علی(ع) آن گونه برخورد کردند؟

* * *

خدا ما را ستون های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوّت گرفته و عزّت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبّت ما اهل بیت(ع) است.

فکر می کنم برای روشن شدن این سخن، این حکایت را برایت بگویم:

مردم نیشابور منتظر آمدن امام رضا(ع) بودند. نیشابور، شهری است که مهد علم و دانش بود، علمای بزرگی در آنجا زندگی می کردند، همه آنها اهل حدیث بودند، آنها هم خبردار شده بودند که امام رضا(ع) به نیشابور می آید. همه آنها به استقبال آن حضرت آمدند، آنها دوست داشتند که از امام رضا(ع) حدیثی بشنوند.

مأمون دستور داده بود تا امام رضا(ع) مدّت زیادی در نیشابور نماند، او می دانست که اگر مردم فرصت پیدا کنند و با امام رضا(ع) آشنا شوند، خطری بزرگ حکومت را تهدید خواهد نمود.

خبر رسید که امام رضا(ع) از شهر نیشابور حرکت می کند، غوغایی در میان علمای شهر برپا شد. چند نفر از بزرگان آنها نزد امام آمدند، یکی از آنها چنین گفت: ای پسر رسول خدا! از میان ما می روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده ایم!

دیگری گفت: تو را به حقّ پدر بزرگوارت، قسم می دهیم که حدیثی برای ما بگویید تا ما از شما یادگار داشته باشیم.

امام لبخندی زد، همه خوشحال شدند،

قلم های خود را در دست گرفتند تا سخن امام را بنویسند. امام رو به آنان کرد و گفت: «من این حدیث را از پدرم، امام کاظم شنیـده ام. او هم از امـام صـادق از امـام باقر از امام سـجاد از امام حسـین از امام علی از پیامبر شـنیده است. پیامبر هم از جبرئیل شنیـده است. جبرئیل هم از خداوند شـنیده است که خدا فرموده است: لا اللّه اله اللّه، دژِ محکم من است، هر کس وارد این دژ من بشود از عذاب من در امان است».

سخن امام به پایان رسـیده بود و دیگر موقع حرکت بود. همه با امام خـداحافظی کردنـد. هنوز امام چنـد قدم دور نشده بود که بار دیگر چنین گفت: «بِشُروطِها وَ أَنا مِنْ شُروطِها».

آیا می دانی منظور امام رضا از این سخن چه بود؟

منظور امـام رضـا این بود که فقـط گفتن «لاـ اله الا اللّه» کفایت نمی کنـد، بایـد به همه شـرایط آن نیز عمل نمود. یکی از مهم ترین شـرایط توحیـد، اعتقـاد به ولاـیت ما می باشـد، توحیـد بـدون ولایت ما نمی توانـد کسـی را از عـذاب روز قیامت نجات بدهد.۵۹

با خبر از حال همه هستم

خـدا مـا را شاهـد و ناظر بر آفریـده های خود قرار داد، ما به اذن خـدا از آنچه در جهان هستی می گـذرد، با خبر هستیم، ما از اعمـال و کردار مردم اطّلاـع داریم و خـدا این علم و آگـاهی را به مـا داده است، ما هر چه داریم از خـدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

خدا در قرآن می فرماید:

(وَ قُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ و وَ الْمُؤْمِنُونَ...).

بگو هر آنچه می خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و مؤنان، عمل شما را

می بینند.۶۰

به راستی که منظور از «مونان» در آیه ما هستیم، ما بر آنچه بندگان خدا انجام می دهند، آگاه هستیم، اعمال و کردار شما هر روز به ما عرضه می شود و ما از آن باخبر می گردیم.۶۱

شنیدن حکایت زیر خالی از لطف نیست:

ابراهیم یکی از یاران امام صادق(ع) بود، یکی از شب ها که او به خانه امام صادق(ع) رفته بود، سخن به درازا کشید، او از بس مجذوب سخنان امام شده بود، گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و حتما مادرش نگران شده است.

ابراهیم با امام(ع) خداحافظی کرد و با سرعت خود را به خانه رساند. وقتی او به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران یافت، مادر به او گفت: پسرم! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأوران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند، امّا ابراهیم با عصبانیت بر سر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد.

فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق(ع) حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام(ع) شد، سلام کرد. امام جواب سلام او را داد، سپس رو به او کرد و گفت: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجّب کرد، جریان تندی من با مادرم را هیچ کس نمی دانست، ولی امام صادق(ع) از آن باخبر بود، ابراهیم از امام خود خیلی خجالت کشید. امام به سخنان خود چنین ادامه داد: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن

نگویی و او را ناراحت نکنی.۶۲

* * *

ما وسیله هدایت بندگان خدا هستیم، نورِ ما در تاریکی ها باعث نجات بندگان خدا می شود، وقتی که فتنه ها و سیاهی ها هجوم می آورند، مردم می توانند با استفاده از نور ما به سوی سعادت و رستگاری رهنمون شوند.

ما راهنمای دیگران به سوی راه مستقیم هستیم، ما مردم را به دین خدا دعوت می کنیم و آنها را به رستگاری می رسانیم، هر کس که پیرو ما باشد، راه نجات را یافته است و سرانجام او بهشت جاودان خواهد بود.

خدا ما را از هر لغزشی حفظ نموده است و از سرگردانی و حیرت نجات داده است، ما را از زشتی ها پاک نموده است و پلیدی ها را از ما دور نموده است.

حتما این آیه قرآن را خوانده ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا : خدا اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید ».۶۳

آری! ما همان خاندانی هستیم که خدا ما را از حیرت ها، گمراهی ها و زشتی ها پاک نموده است.

ما در مقابل این همه زیبایی هایی که خدا به ما داده است، تلاش کردیم تا در مقابل او خشوع و خضوع داشته باشیم، ما همواره خدا را به بزرگی یاد نمودیم، ما زبان به حمد و ثنای خدا گشودیم و هیچ گاه از سپاس او غافل نشدیم، همیشه به یاد خدا بودیم و به عهد و میثاق او وفا نمودیم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امّت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت های سودمند و پسندیده مردم را بهراه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم

و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی ها و بلا صبر نمودیم.

آیا می خواهی ببینی که صبر ما چگونه بود؟

لحظه ای به کربلا فکر کن، عصر عاشورا که فرا رسید، امام حسین(ع) دیگر هیچ یار و یاوری نداشت، او به سوی میدان رفت و باران تیر و سنگ و نیزه به سوی او آمد، او تک و تنها در میدان ایستاده بود، او بر روی اسب، شمشیر به دست، گاه نگاهی به خیمه ها می کند، گاه نگاهی به مردم کوفه. تیرها بر بدن او اصابت می کرد، تمام بدن او از تیر پر شده بود.۶۴

سنگی آمد و به پیشانی او برخورد کرد، خون از پیشانی او جاری شد.۶۵

او لحظه ای صبر کرد، ناگهان تیری زهر آلود به سینه او برخورد کرد.۶۶

صدای امام در دشت کربلا پیچید: من به رضای خدا راضی هستم.۶۷

این حسین(ع) کیست که در میان این همه سختی ها، این گونه با خدای خویش سخن می گفت؟

تیر به سختی در سینه او فرو رفته بود، او تیر را از کمر بیرون آورد، خون می جوشد، او خون ها را جمع کرد و به سوی آسمان ریخت و گفت: «بار خدایا! همه این بلاها در راه تو چیزی نیست».۶۸

امام بار دیگر خون در دست خود گرفت، این بار آن خون را به سر و صورت خود مالید و گفت: «می خواهم جدّم رسول خدا مرا در این حالت ببیند».۶۹

خونی که از بدن امام رفته بود، باعث ضعف او شد، دشمن فرصت را غنیمت شمرد، و از هر

طرف با شمشیرها آمدند و باران شمشیرها شروع شد. هفتاد و دو ضربه شمشیر بر بدن امام نشست.۷۰ بعد از لحظاتی، امام با صورت به روی زمین آمد، او با لب تشنه با خدای خویش سخن می گفت: «در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».۷۱

سلام بر خشنودی خدا

ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنّت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم.

ما با انجام آنچه خدا از ما می خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم.

ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدّر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها وسختی ها بر ما هجوم می آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می خواستیم، خدا آنها را نابود می کرد، امّا می دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم.۷۲

وقتی فرشتگان دیدند که ما چگونه تسلیم قضای خدای خود شده ایم، تعجّب نمودند، همه فرشتگان هم از صبر ما تعجّب نمودند.۷۳

ما همه پیامبران خدا را

که قبل از ما آمده بودند، به عنوان پیامبر قبول داریم، ما ادامه دهنده راه آنها هستیم.

با این مقام هایی که خدا به ما داده است، هر کس از ما روی بگرداند و با ما دشمنی کند، از دین خدا بیرون رفته است، هر کس که همراه ما باشد، سرانجام به ما خواهد پیوست و در بهشت خدا همراه ما خواهد بود، هر کس که در حق ما کوتاهی کند و مقام والا و بالای ما را قبول نکند، بداند که به سوی نابودی پیش می رود.

شاید بگویی که کوتاهی در حق ما چیست؟

بدان که عدّه ای از مردم با ما دشمن هستند و بغض و کینه ما را به دل دارند، آنها که از دین خدا به دور هستند و هرگز رحمت خدا را به روی خود نخواهند دید، گروه دیگر، ما را فقط به عنوان فرزندان پیامبر قبول دارند، آنها به ما فقط به این دلیل احترام می گذارند، آنها ولایت ما و مقام هایی را که خدا به ما داده است، قبول ندارند. آنها در واقع، در حقّ ما کوتاهی می کنند، آنها هم به سوی نابودی به پیش می روند، فردای قیامت که ما پناه شیعیان خود باشیم و آنها را شفاعت کرده و از آب کوثر سیرابشان سازیم، آنها هیچ پناهی نخواهند داشت، آن روز آنها خواهند فهمید که چگونه خود را به نابودی کشانده اند.

حق و حقیقت همیشه با ما بوده است، هر کجا ما برویم، حق و حقیقت هم همان جاست. اگر شما در جستجوی حقیقت باشید و به شرق دنیا بروید، یا به غرب دنیا بروید، هرگز حقیقت را نخواهید یافت، حقیقت را

خداوند فقط همراه ما قرار داده است، ما محور حق و حقیقت هستیم.

میراث همه پیامبران نزد ماست و ما وارث همه آنها هستیم، بازگشت خلق خدا در روز قیامت به سوی ماست و اعمال و کردار آنها بر ما عرضه می شود، و در قیامت از آنها در مورد محبّت و دوستی ما سؤال خواهد شد.

ما در روز قیامت از خداوند می خواهیم که از گناه شیعیان ما درگذرد، ما شفاعت شیعیان واقعی خود را خواهیم نمود و خداوند هم سخن ما را پذیرا خواهد شد.۷۴

سخن ما حق را از باطل جدا می کند، همه معجزات و نشانه هایی که نزد پیامبران وجود داشته است، نزد ما هم وجود دارد.

خداوند در مورد ولایت ما سفارش بسیار زیادی نموده است، اسلام بر پایه پنج ستون بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت ما، امّا خداوند اهمیّتی را که به ولایت ما داده است به هیچ کدام از نماز و روزه و حج و زکات نداده است.

این سخن پیامبر است که یک روز رو به علی(ع) کرد و فرمود: ای علی! اگر کسی به اندازه نوح(ع) زنده بماند و در تمام عمر خود عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد، و به اندازه کوه بزرگی زکات بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت تو را قبول نداشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد.۷۵

آری! ولایت ما نزد خدا از همه چیز مهم تر است.

* * *

خدا امر خودش را (که همان برپایی حکومت الهی است) به شما واگذار نموده است،

شما ولیّ خدا هستید و هر کس ولایت مرا داشته باشد، در واقع ولایت خدا را قبول دارد، هر کس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

هر کس محبّت ما را به دل داشته باشد، محبّت خدا را در دل دارد، هر کس بغض و کینه ما را داشته باشد، بغض خدا را دارد. هر کس به ما پناه بیاورد، به خدا پناهنده شده است.

آری! خشنودی ما، خشنودی خداست، خشم ما، خشم خداست، فکر می کنم باید این مطلب را بیشتر توضیح بدهم:

فرعون ادّعای خدایی می کرد، و مردم مصر هم سخن او را قبول کرده بودند و او را عبادت می کردند، فرعون بی گناهان زیادی را به قتل رساند، تا این که سرانجام یک شب موسی(ع) به دستور خدا قوم بنی اسرائیل را به سوی فلسطین حرکت داد. آن شب موسی(ع) و یارانش از رود نیل عبور کردند و وقتی فرعون و یارانش به دنبال آنها وارد رود نیل شدند، عذاب خدا فرا رسید و همه غرق شدند.

خداوند در قرآن چنین می گوید: «فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ : وقتی فرعون و قوم او مرا به خشم درآورند، من از آنان انتقام گرفتم و آنها را غرق کردم».۷۶

اما تو می دانی که خدا هرگز مانند ما انسان ها به خشم نمی آید، اگر خدا به خشم بیاید، در او حالتی ایجاد شده است، اگر او عصبانی شود در او تغییری ایجاد می شود. خوب فکر کن! آیا ممکن است در خدا تغییری پیش بیاید؟

هرگز! خدا هرگز دچار دگرگونی نمی شود، زیرا او جسم نیست که تغییری در او صورت گیرد. خدای یگانه از این خشم و غضب، بالاتر و

والاتر است.

اکنون حق داری بپرسی که پس چرا در این آیه، قرآن، از خشم خدا سخن به میان آمده است؟

جواب سؤال تو این است: خدا هرگز مانند ما انسان ها خوشحال و یا عصبانی نمی شود، امّا او برای خود دوستانی انتخاب کرده است، پیامبران، دوستان خدا هستند، خداوند خوشحالیِ دوستان خود را، خوشحالی خود قرار داد و خشم آنها را خشم خود معرّفی کرد.۷۷

آری! آن شب که فرعون با لشکر خود به دنبال موسی(ع) حرکت کرد تا او و یارانش را دستگیر کند، موسی(ع) از این حرکت فرعون به خشم آمد، خدا این خشم موسی(ع) را همانند خشم خودش قرار داد، زیرا خدا به موسی(ع)که نماینده او در روی زمین بود، خیلی علاقه داشت.

بدان که خدا ما را خیلی دوست دارد، اگر تو کاری کردی که ما خشنود شدیم، بدان که در واقع خدا را خشنود نموده ای، اگر ما را دوست بداری، در واقع خدا را دوست داشته ای.۷۸

به عرش من نگاه کنید

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادتی بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطوفت هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، امّا مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آنها این امانت خدایی را پاس نداشتند.

ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادّعا می کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آنها باید آزمایش بشوند که آیا در این

سخن خود راستگو هستند، اگر آنها ولایت ما را قبول کردند، معلوم می شود که راستگو هستند، امّا اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سر باز زدند، روشن می شود که از دین واقعی به دور هستند.

ما در روز قیامت، مقام شفاعت داریم، ما آن روز دوستان و شیعیان خود را شفاعت خواهیم نمود، خدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می دهد. بگذار برایت از روز قیامت سخن بگویم: روزی که همه کوه ها متلاشی می شوند، زمین و زمان به هم می ریزد، آسمان شکافته می شود، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و غوغایی به پا می شود، آن روز، ترس و اضطراب همه جا را فرا می گیرد. همه مردم در صحرای قیامت جمع می شوند، تشنگی بر همه غلبه می کند.

صدایی از عرش خدا به گوش می رسد، یکی از فرشتگان از طرف خداوند با صدای بلند فریاد می زند: پیامبر مهربانی ها؛ محمّد(ص) کجاست؟

پیامبر جلو می رود و خود را به حوض کوثر می رساند، بعد از آن، این صدا در همه صحرای محشر می پیچد: امیر المؤمنین، علی مرتضی(ع) کجاست؟ حضرت علی(ع) نیز به سوی حوض کوثر می رود و کنار پیامبر قرار می گیرد.

تشنگی بر همه غلبه کرده است، همه به سمت حوض کوثر هجوم می برند، امّا همه نمی توانند از این آب بنوشند، این آب گوارا مخصوص بندگان خوب خدا است و برای همین فرشتگانی مأور هستند تا نگذارند گنهکاران به کنار این آب بیایند.

گروهی از شیعیان برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می آیند، امّا فرشتگان آنها را بر می گردانند. آنها شیعیانی هستند که گناهکارند.

پیامبر این صحنه را می بیند، اشک در چشمان او حلقه می زند، پیامبر اشک می ریزد و می گوید: «بار خدایا!

شیعیان علی را می بینم که نمی تواننـد به کنار حوض کوثر بیاینـد». آری! پیامبر در اینجا برای شـیعیان شـفاعت می کنـد، او از خدا می خواهد تا گناه آنان را ببخشد.

خداوند فرشـته ای را می فرسـتد تا این پیام را به پیامبر برساند: «ای محمّد! من به خاطر تو اجازه می دهم تا شـیعیانِ علی که در دنیا مرتکب گناه شده اند از آب کوثر بنوشند».

پیامبر خوشـحال می شود، چرا که خداوند اجازه داده است. فرمان الهی صادر می شود که هرکس شیعه علی است می تواند از آب کوثر بنوشد!

شیعیـان گروه گروه به سوی حوض کوثر می آینـد و از دسـتان پیـامبر و حضـرت علی(ع) سـیراب می شونـد. بعـد از لحظاتی، شیعیان همراه با آنان راهی بهشت زیبای خدا می شوند.۷۹

* * *

هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می کند، شـرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می خواهی از همه بلاها و سختی های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است.

ما مردم را به سوی خـدا فرا می خوانیم و به سوی او راهنمایی می کنیم، ما به خدا ایمان داشـته و تسـلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما بپسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرمـان هـای خـدا را عمـل می کنیم، گوش به فرمـان او هسـتیم، مـا مردم را فقـط به سوی خـدا می بریم، هر گـاه حکم و دسـتوری می دهیم، این حکم و دسـتور، از خود مـا نیست، ما آن را از خـدای خویش گرفته ایم، ما از خود هیـچ نـداریم، همه وجود ما، از آنِ خدا است.

هر کس ولایت ما را داشته باشد، سعادتمند می شود،

خوشبختی دو جهان در گرو ولای ماست، اگر می خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما بیا. فقط در سایه محبّت و ولایت ما می توانی برای همیشه رستگار شوی.

هر کس از ما پیروی کند، بهشت جایگاه اوست و هر کس با ما دشمنی کند، بداند که آتش دوزخ سزای اوست و هر کس به جنگ ما آید، به خدای یگانه شرک ورزیده است، هر کس بداند حق با ماست، امّا حق ما را انکار کند، جایگاهش دوزخ خواهد بود.

* * *

خدا این زیبایی ها و خوبی ها را به همه ما داده است، اوّلین نفر ما با آخرین نفر که حضرت مهدی(ع) باشد، در این مقام ها هیچ فرقی ندارند. باید بدانی که حقیقت ما، یکی است، حقیقت ما با هم فرقی ندارد.

فکر می کنم با یک مثال بهتر بتوانی این مطلب را درک کنی، آیا نور خورشید را وقتی از شیشه های رنگی عبور می کند، دیده ای؟ اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خوشید هم سبز می شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می شود، امّا همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، امّا تو آن نور را وقتی از شیشه های رنگی عبور می کند به رنگ های مختلف می بینی. همین طور، حقیقت ما هم یکی است، نور ما یکسان است.

نمی دانم آیا می دانی خدا چه زمانی ما را آفرید؟ آیا می دانی وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نورِ ما را آفرید؟

آری! نورِ ما اوّلین آفریده خداست. آن روزی که خدا نورِ ما را آفرید،

هنوز زمین و آسمان ها آفریده نشده بودند، ما بودیم و غیر از ما هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، حمد و ستایش خدا را می گفتیم.

ما بودیم و خدای خود، هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، خداوند عرش خود را آفرید، آن وقت نور ما را در عرش خود قرار داد.۸۰

خوب دقّت کن که اکنون سخن از خلقت نورِ ما می باشد، سخن در مورد خلقت جسم ما نیست، جسم ما که در این دنیایِ خاکی آفریده شد، هزاران سال بعد، زمین آفریده شد، و بعد از سال های سال، خدا جسم ما را آفرید. اکنون سخن در مورد آفرینش نورِ ماست، نوری که جسم نبود، نور خدایی بود.

آن نور، در واقع، روح ما بود و تو می دانی که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خداوند روح ما را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید.

خلاصه آن که نورِ ما سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، نور ما در آنجا عبادت خدا را می نمود، بعد از آن خدا اراده نمود و نور ما (که همان روحِ ماست) به جسم ما منتقل شد، خدا بر بندگانش منت نهاد و ما را به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به دست ما هدایت شوند و به کمال برسند، برای همین ما را به این دنیا آورد، ما را از ملکوت خود به این دنیا آورد، ما را از بزمِ مخصوص خود به این ظلمتکده منتقل نمود تا ما دست همه را بگیریم و به سوی خدا رهنمون شویم، ما آمده ایم تا

راه خدا را نشان بدهیم، آمده ایم تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنیم، آمده ایم دستگیری کنیم و همه را به سعادت و رستگاری برسانیم، آمـده ایم تا خـداجویان در اینجا بی یار و یاور نباشـند و راه را گم نکنند، ما آمده ایم تا همه را به سوی خدا ببریم.

* * *

خداوند به بندگان خود دستور داد تا بر ما درود و صلوات بفرستند که این کار باعث می شود تا رحمت خدا را به سوی خود جـذب کننـد، حتما شـنیده ای که بهترین راه برای رسیدن به رحمت خدا، همانا صلوات فرستادن بر محمّد و آل محمّد(ص) است.

خداوند ولایت ما را باعث پاکیزگی اخلاق و پاکی قلب و جان بندگان خود قرار داده است، ولایت ما می تواند کفّاره گناهان بشود و گناهان را از پرونـده اعمال شـیعیان ما پاک نمایـد، آری! شـیعیان واقعی ما به خاطر همین ولایت ما، قلب هایی پاک و اخلاق و کردار زیبا دارند. شـیعیان ما همواره به خوبی ها و مقام والای ما ایمان داشته اند، آنها محبّت ما را با هیچ چیز دیگری عوض نمی کنند.۸۱

همـه مردم بایـد بداننـد کـه خـدا مقـامی بس بزرگ بـه مـا داده اسـت، جایگـاه مـا از جایگـاه همـه پیـامبران به غیر از جایگـاه محمّد(ص)، بالاتر است، هیچ کس نمی تواند به مقام ما برسد.

این مقـامی است که خـدا به مـا عنـایت کرده است و به همه بنـدگان خود هم خبر داده است که ما چه جایگاهی نزد او داریم، آری! خـدا مقـام ما را بر دیگران پنهان نکرد، بلکه زیبایی ها و خوبی های ما را به همه خبر داده است، این پیام خـدا برای همه بود: ای فرشتگان من! ای پیامبران

من! ای بندگان من! با همه شما هستم، بدانید که من محمّد و آل محمّد را برتری دادم، مقام آنها از همه و همه بالاتر و والاتر است.

این پیام خدا را همه شنیدند، همه فهمیدند که ما نزد خدا جایگاهی مخصوص داریم و خدا هیچ کس را به اندازه ما دوست ندارد.

این جایگاهی است که خدا فقط به ما عنایت کرده است و خداوند هیچ کس به غیر از ما را این گونه بزرگی و عظمت نداده است، خدا ما را به بزمِ مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به جایگاه ما را بنماید که این یک آرزوی دست نیافتنی است. خدا آن جایگاه را فقط برای ما در نظر گرفته است و بس.

وقتی آدم(ع) و حوا در بهشت زندگی می کردند، یک روز خداوند پرده از مقابل چشم آنها برداشت. آنها عرش خدا را دیدند، آنها آن روز نورهای ما را دیدند که در عرش خدا بود، نام های ما را آنجا یافتند، آنها از خدا سؤال کردند که اینان کیستند که این گونه نزد تو مقام دارند.

خداوند در پاسخ این سؤال به آنان چنین گفت: آن نورهایی که شما در عرش من می بینید، نور بهترین بندگان من می باشد. بدانید که اگر آنها نبودند، من شما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والاست.۸۲

فصل سوم

می دانستم که مهربان هستید

خسته بودم، پریشان بودم و شما برای من سخن گفتید و چه زیبا هم سخن گفتید.

من از شما دور افتاده بودم

و شما برایم سخن گفتید و سخنان شما مرا شفا داد. احساس می کنم که دلم روشن شده است، شاد و خوشحالم، آن غم بزرگ از دلم بیرون رفته است.

می دانستم که دوستان خود را دوست دارید، خواسته مرا پذیرفتید، از خوتان برایم حرف زدید، و چقدر حرف های شما به دلم نشست.

شما بودید که مرا با وادی معرفت آشنا کردید، اکنون من شما را بهتر می شناسم.

آری! بی جهت نبود که این دل شیفته شما شده بود، دل من از این زیبایی های شما خبری داشت و این گونه شیدای شما شده بود. من نمی دانم خدا را چگونه شکر کنم. اگر تا روز قیامت هم سر به سجده ببرم، نمی توانم شکر نعمت آشنایی با شما را به جا آورم، چه سعادتی بالاتر از این می توانم پیدا کنم.

تا اینجا شما برایم سخن گفتید، اکنون می خواهم من با شما سخن بگویم، راز دل بگویم، آیا به من اجازه می دهید؟

* * *

فدای شما بشوم! خدا را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم، هر چه را که شما اعتقاد دارید من به آن معتقد هستم، ، آنچه را که شما قبول ندارید من هم آن را قبول ندارم، هر چه را که از آن بیزار هستید، من نیز از آن بیزارم. من دوستان شما را دوست دارم، با دشمنان شما، دشمن هستم.

آری! من رنگ و بوی شما را دارم، من در فکر و اندیشه و احساس و کردار فقط پیرو شما هستم. خوب می دانم که اگر شما را دوست داشته باشم و از دشمنان شما بیزار باشم، شیعه واقعی شما نیستم.

اگر بخواهم جزء پیروان راستین شما باشم، باید هم محبّت

شما را داشته باشم و هم با دشمنان شما، دشمن باشم، آن کسی که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزار نیست، به دروغ ادّعای محبّت شما را می کند، شما این محبّت را از او نمی خرید. دشمنان شما در حقّ شما ظلم زیادی نمودند، خانه مادرتان فاطمه(س) را آتش زدند، محسن او را کشتند، حال چگونه می شود که محبّت آنان در قلب من باشد، هرگز! من از همه کسانی که در حقّ شما ظلم کردند، بیزار هستم.

من گوش به فرمان شما هستم، کلام و سخن شما را قبول می کنم، به مقامی که خدا به شما داده است، اعتقاد دارم و همه فضائل و زیبایی های شما را قبول دارم.

* * *

من منتظر هستم تا حکومت شما تشکیل شود، من در انتظار آن روزی هستم که مهدی(ع) شما ظهور کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار سازد. می دانم که سرانجام آن روز فرا خواهد رسید. من منتظر آن روز هستم.

می دانم که شما خبر داده اید که روزگار غیبت مهدی(ع) بسیار طولانی خواهد شد، کسانی که در آن زمان در انتظار ظهور او باشند، بهترین مردم همه زمان ها هستند.۸۳

بی صبرانه منتظر آمدن مهدی(ع) هستم تا او بیاید و با دست مهربانی مرا نوازش کند و جان تشنه مرا با مهر و عطوفت سیراب نماید. من خدا را سپاس می گویم که برای شنیدن صدای مهدی(ع) بیقرار شده ام و چشم به راه آمدنش هستم، سوگند یاد می کنم تا جان در تن دارم در راه او قدم برمی داریم.

من به «رجعت» هم اعتقاد دارم، باور دارم که شما قبل از این که قیامت بر پا شود، همه شما به

دنیا باز می گردید و در این دنیا حکومت می کنید.

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره شما می باشد، آری! خدا شما را (قبل از برپا شدن قیامت) زنده خواهید نمود تا بر این دنیا حکومت کنید، من می دانم که اگر به رجعت شما باور نداشته باشم، شیعه واقعی شما نیستم.۸۴

خوب است این آیه قرآن را اینجا یاد آور شوم:

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...).۸۵

خدا در قرآن، داستان عُزَیر را برای ما بیان می کند، عُزَیر، یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود. او روزی گذرش به شهر افتاد که ویران شده بود و استخوان های زیادی از مردگان زیادی در آنجا افتاده بود.

او مدّتی به آن استخوان ها و جمجمه ها نگاه کرد، سؤالی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، خدا چگونه این مردگان را زنده خواهد نمود؟

در این هنگام خدا به عزرائیل دستور داد تا جان او را بگیرد، مرگ عُزَیر فرا رسید.

صد سال گذشت. خدا بعد از صد سال، دوباره او را زنده کرد، او به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر خود رسید دید همه چیز تغییر کرده است، آری!صد سال گذشته بود، همسر او از دنیا رفته بود و...

آری! رجعت، همان زنده شدن بعد از مرگ است و قرآن از رجعت و زنده شدن دوباره عُزَیر سخن گفته است.

خداوند به هر کاری تواناست، او وعده داده است که بهترین دوستان خود را در روزی دوباره به این دنیا باز خواهد گرداند، این وعده خداست و خدا به وعده های خود عمل می کند.

* * *

هنگام سختی ها و بلاها به شما پناه می آورم، به

زیارت حرم های شما می شتابم، زائر شما می شوم، با دنیایی از عشق به زیارت شما می آیم و در سایه مهربانی شما، پناه می گیرم. می دانم که زیارت حرم شما نزد خدا پاداشی بس بزرگ دارد و خدا ثواب یک میلیون حج برای من می نویسد.۸۶

هر وقت که می خواهم دعایی بکنم و حاجتی را از خدا بخواهم، شما را واسطه نزد خدا قرار می دهم، وقتی می خواهم با خدای خود سخن بگویم، خدا را به حقّ شما قسم می دهم.

من به همه شما (از اوّلین نفر تا آخرین نفر شما) اعتقاد دارم، من به مهدی(ع)که از دیده ها پنهان است، اعتقاد دارم، من تسلیم شما هستم و در مقابل شما و فضائل شما، هرگز چون و چرایی ندارم و پیروی کامل از شما می کنم، هر چه شما بگویید قبول می کنم.

من آماده ام و منتظرم تا روزگار حکومت شما فرا برسد و من شما را یاری کنم، روزی که خدا دین خودش را به وسیله شما زنده خواهد نمود، من آن روز به یاری شما خواهم آمد.

* * *

من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را قبول کرده ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آنها می کنند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از مطیع رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنّم می برند، پیروی نمی کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنّم در پی ندارد.

من از دشمنان شما بیزار هستم، من از تمام کسانی که در حق شما ظلم و ستم کردند، بیزار هستم.

خدا در قرآن می گوید:

(... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّلِمِينَ).

آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.۸۷

خدا ستمکاران را لعنت کرده است، من هم ستمکاران را لعنت می کنم چرا که از قرآن پیروی می کنم.

در جهان هستی، هیچ کس بالاتر از شما نیست، ظلم به شما، بزرگترین ظلم هاست، ستمکارانی که به شما ظلم نمودند، لعنت خدا را برای خود خریده اند.

من شنیده ام که وقتی پیامبر از دنیا رفت، در شهر مدینه، حوادث جانسوزی روی داد، فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود، که گروهی به سوی خانه مولایم علی(ع) حمله ور شدند. رهبر آن گروه شخصی به نام عُمَر بود.

عُمَر به سوی خانه علی(ع) به راه افتاد، وقتی نزدیک خانه علی(ع) رسید، فاطمه(س) آنان را دید، او سریع درِ خانه را بست. عُمَر جلو آمد، درِ خانه را زد و گفت: «ای علی ! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن ، به خدا قسم ، اگر این کار را نکنی، خونِ تو را می ریزیم و خانه ات را به آتش می کشیم» .۸۸

فاطمه(س) به او گفت: «ای عُمَر! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی ؟». عمر پاسخ داد: «به خدا قسم ، این کار را می کنم ، زیرا این کار برای حفظ اسلام بهتر است».۸۹

سپس عُمَر فریاد زد: «ای مردم! بروید هیزم بیاورید» .۹۰

لحظه ای نگذشت که هیزم زیادی در اطراف خانه جمع شد و خود عُمَر هیزم ها را آتش زد و فریاد زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید» .۹۱

آتش شعله کشید، درِ خانه نیم سوخته می شود. عُمَر می دانست که فاطمه(س) پشت در ایستاده

است، او جلو آمد و لگد محکمی به در زد .۹۲

صدای ناله ای به فضا برخاست: «بابا ! یا رسول اللّه ! ببین با دخترت چه می کنند ».۹۳

هنوز صدای آن ناله مظلومانه او به گوش می رسد...

چگونه شد که این نامردان جرأت کردند خانه وحی را آتش زده و با فاطمه(س) این گونه رفتار کنند؟ مگر فاطمه(س) پاره تن پیامبر نبود؟۹۴

خانه فاطمه(س)، خانه وحی و محل نزول فرشتگان بود، جبرئیل بدون اجازه وارد آن خانه نمی شد. آنجا جایی بود که فرشتگان آرزو می کردند به آن قدم نهند ...

* * *

از خدا می خواهم که مرا بر راه شما پابرجا بدارد، از او می خواهم تا زنده هستم و نفسم می کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین شما ثابت قدم بمانم و هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید.

از خدا می خواهم که توفیق اطاعت از شما را به من عنایت کند و در روز قیامت شفاعت شما را نصیبم گرداند.

بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان واقعی این خاندان قرار بده.

به من کمک کن تا سخنان و کلام آنان را نشر بدهم و راه آنان را بروم و در روز قیامت هم مرا با آنان محشور نما، آن روزی که هر گروهی را با امام و رهبر خودشان محشور می کنی، مرا با این خاندان محشور نما.

خدایا! مرا از کسانی قراربده که در روزگار «رجعت» به دنیا باز گردم، من دوست دارم وقتی این خاندان بار دیگر به این دنیا باز می گردند، من هم زنده بشوم و روزگار عزّت و بزرگی آنان را ببینم.

خدایا! بر من منت بگذار و آن روز مرا زنده کن تا با دیدار عزیزان تو، چشمم

روشن شود که روزگار رجعت چقدر باشکوه خواهد بود.۹۵

گنج پربهایی که من دارم

من فدای شما بشوم! همه هستی من فدای شما باد، هر کس بخواهد به سوی خدا برود، باید نزد شما بیاید و از شما درس توحید بیاموزد. شما آموزگار توحید و خداشناسی هستید، همه فرشتگان و همه انسان ها برای توحید باید از شما درس خداشناسی بیاموزند.

هر کس می خواهد سوی خدا برود، باید به شما توجّه کند، هر کس راه غیر شما را برود، هرگز به مقصد نمی رسد.

هر کس با خدا کار دارد و حاجت مهمّی دارد، باید شما را نزد خدا واسطه قرار بدهد تا خدا سخن او را بشنود.

شما بندگان خدا هستید، مخلوق خدا هستید و راه شناخت خدا فقط شما هستید. شما تجلی صفات خدا می باشید، با شناخت شما می توان به شناخت خدا راه یافت.

خوب می دانم که خدا جسم نیست و صورت و چهره ای ندارد، امّا او شما را به عنوان چهره خود (وجه اللّه) معرّفی کرده است. یعنی هر کس دین خدا و معرفت و شناخت او را می خواهد، باید نزد شما بیاید، فقط شما هستید که می توانید معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنید.۹۶

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می روم، با کمال احترام روبروی چهره آن شخص می ایستم و سلام می کنم، من هیچ وقت نمی روم به چهره او پشت کنم و سلام بنمایم.

آری! خدا شما را چهره خود معرّفی کرده است، خدا می خواهد به ما بگوید که اگر با من کاری دارید باید ولایت این خاندان را قبول داشته باشند و به آنها عشق بورزید.

وقتی در مقابل شما می ایستم، می دانم که به خدا خیلی نزدیک هستم، شما بندگان خوب

خدا هستید و خدا شما را به عنوان راه ارتباطی ما با خودش انتخاب کرده است. من وقتی کنار شما هستم، می توانم به راحتی با خدا ارتباط برقرار کنم.

* * *

ای بزرگان! ای عزیزان! ای کسانی که شما مولا و آقای من هستید، ساعتی است که ترانه عشق شما را می سرایم و سرود مهر شما را می خوانم.

به راستی آیا می دانم که چه جایگاه و منزلتی دارم، زیرا شما آقای من هستید، شما مولای من هستید، چه چیز از این بهتر؟ چه افتخاری از این بزرگتر؟

من چه گنج پربهایی دارم و به آن توجّه ندارم و آن را قدر نمی دانم!

برای شرافت من همین بس که شیعه شمایم و همه مرا از شما می دانند.

من نمی توانم زیبایی های شما را شمارش کنم، چه کنم؟ ناتوانم، نه تنها من بلکه هیچ کس نمی تواند همه زیبایی های شما را بیان کند.

هر چه قدر هم که مدح شما را بنمایم و از خوبی های شما بگویم، بیشتر به ناتوانی خود پی می برم، من نمی توانم، عقل من عاجز از درک بزرگی شماست. من در بیان فضائل شما راه به جایی نمی برم.

من کجا و وصف شما کجا؟

شما نور خوبان این دنیا هستید، شما هدایت گر همه فرشتگان و آفریده های خدا هستید.

ابراهیم(ع) که لقب «دوست خدا» از آن اوست، شیعه شماست، شنیده ام که یک روز ابراهیم(ع) به عرش خدا نگاه نمود و نورِ شما را در آنجا دید، از خدا سؤال کرد که این نورهایی که در عرش توست، چیستند؟

و آن روز خدا برای او شما را معرّفی کرد، نور محمّد، نور علی(ع)، نور فاطمه(س)، نور حسن(ع)، نور حسین(ع)... تا نور مهدی(ع).

ابراهیم(ع) به نورهای

چهارده گانه شما نگاه می کرد. آن روز ابراهیم(ع) دعا کرد که خدا مرا از شیعیان این نورهای مقدّس قرار بده.۹۷

* * *

خدا بود و هیچ آفریده ای با او نبود، بعد خدا اراده کرد تا جهان هستی را بیافریند، اوّلین آفریده خدا شما بودید. آری! خدا خلقت آفرینش را با شما آغاز نمود، خدا همه خوبی ها، همه زیبایی ها، همه کمالات را با شما آغاز نمود. شما سبب خلقت این جهان هستی هستید، اگر شما نبودید، خدا زمین و آسمان ها و فرشتگان و جهان هستی را خلق نمی کرد.۹۸

شما واسطه فیض خدا هستید، وقتی خدا می خواهد به بندگان خود خیر و رحمتی بدهد، ابتدا آن را به وجود شما نازل می کند و بعد به واسطه شما آن خیر به دیگران می رسد.

شما همه کاره این جهان هستی هستید، در همه زمان ها و مکان ها، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به شما برمی گردد، خدا شما را محور جهان هستی قرار داده است، حرف اوّل و حرف آخر را شما می زنید، از اوّل هستی شما بوده اید و تا آخر هم شما خواهید بود. هر کس که با خدا کار دارد باید به درِ خانه شما بیاید، به اذن خدا، شما همیشه و همواره، همه کاره جهان هستی می باشید.

به واسطه شما خدا رحمت خود را بر بندگانش نازل می کند و بلاها را از آنان دور می کند، شما ستون جهان هستی هستید، اگر شما نباشید، زمین و زمان در هم می پیچد.

آری! اگر برای یک لحظه، «حجت خدا» نباشد، جهان نابود خواهد شد، وقتی که خدا بخواهد روز قیامت را برپا کند، کافی است که حجت خود را از میان بردارد، آن

وقت همه هستی در هم پیچیده خواهد شد.

غم و غصّه ها هم به واسطه شما برطرف می شود، این شما هستید که از بندگان خدا دستگیری می کنید و حاجت آنها را به اذن خدا روا می کنید و دل های آنها را شاد می نمایید.

همه علوم پیامبران نزد شماست، همه کتاب های آسمانی هم نزد شماست.

شما فرزندان آخرین پیامبر خدا هستید، همان که جبرئیل به او نازل شد و قرآن را به او وحی نمود، (معلوم است که منظور من، امام حسن(ع) تا حضرت مهدی(ع) می باشد، امّا حضرت علی(ع)، پسر عمو و داماد پیامبر است).

* * *

خدا به شما مقامی داده است که به هیچ کس دیگر (غیر از پیامبر اسلام)، آن مقام را نداده است، آن مقام مخصوصی است که خدا فقط برای شما در نظر گرفته است.

آیا من می توانم بفهمم که خدا به شما چه داده است؟ هرگز!

فضائل شما، گفتنی نیست، بیان کردنی نیست، شمردنی نیست، دیدنی نیست، شنیدنی نیست!

همه بزرگان جهان هستی در مقابل شما، کوچک هستند و تواضع و فروتنی دارند، آری! هر بزرگی را که می بینم، وقتی او را با شما مقایسه می کنم، او را کوچک می یابم. همه باید از شما اطاعت کنند، بزرگ و کوچک، خدا اطاعت از شما را بر همه واجب کرده است.

قلب های بندگان خدا به نور شما روشن می شود، شما روشنی دل های همه هستید.

هر کس که سعادتمند شد، به واسطه این بود که ولایت شما را قبول کرده بود و محبّت شما را به دل داشت. محورِ سعادت و رستگاری، همان ولایت شماست.

هر کس به بهشت وارد می شود، به خاطر محبّت و ولایت شماست، رضای شما، رضای خداست، اگر کسی بتواند

شما را راضی و خشنود سازد، خدا را راضی ساخته است.

کسی که بفهمد حق با شماست، بداند که خدا ولایت شما را بر او واجب کرده است، امّا اگر از قبول ولایت شما سرباز زند، جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود.

آری! کسانی که با شما دشمنی کنند و کینه و بغض شما را به دل بگیرند، کسانی که بدانند که ولایت شما بر حق است، امّا از قبول آن سرباز زنند، آتش دوزخ در انتظار آنهاست.

آری! کسانی که با شما دشمنی می کنند و با این که می دانند حق با شماست، اما آن را انکار می کنند، آنان به آتش گرفتار خواهند شد، امّا حساب کسانی که از شما هیچ نمی دانند و جاهل هستند و اصلاً حق به آنها نرسیده است، جداست.

خلاصه آن که غضب و خشم خدا برای کسانی است که حق به آنها رسیده است و می دانند که حق با شماست، امّا باز هم انکار می کنند. آنان که با شما دشمنی می کنند و با شما سر جنگ دارند، باید خود را برای خشم و غضب خدا آماده کنند.

* * *

من فدای شما بشوم! همه هستی من فدای شما باد، نمی دانم احساسم را نسبت به شما چگونه بیان کنم! این همه عشق و محبّت را چگونه به تصویر بکشم. قلب من آکنده از محبّت شماست!

کسانی که از مقام شما بی خبرند، وقتی محبّت مرا به شما می بینند، تعجّب می کنند، آخر آنها فقط اسم شما را می شنوند، یا قبر شما را می بینند.

آری! اسم شما همانند نام های دیگران است، جسم و جانتان هم مثل دیگران، قبرهای شما هم مانند قبرهای دیگر.

اما نام شما کجا و نام دیگران

کجا؟ نام های شما بر عرش خدا نوشته شده است و زینت بهشت جاودان است!

جسم، روح و قبر شما مثل بقیّه مردم است، امّا حقیقت چیز دیگری است:

«میان ماه من تا ماه گردون/ تفاوت از زمین تا آسمان است».

به راستی که نام های شما چقدر زیبا و دلنشین است، هر چه می گویم علی، حسن، حسین... کامم شیرین می شود، دلم می خواهد پیوسته نام شما را بر زبان آورم و نام شما را بشنوم.

چقدر شما مهربان و کریم هستید!!

چقدر شما بزرگ و با عظمت است!

چقدر شما وفادار و راستگو هستید!!

شما به شیعیان خود وعده هایی داده اید و می دانم که به آن وعده ها عمل خواهید نمود، شما هرگز پیمان خود را فراموش نمی کنید.

* * *

اکنون، نگاهی به گذشته های دور می کنم، می خواهم نمونه ای از وفاداری شما را در ذهن خود مرور کنم:

سیّد حِمیَری، شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به شما داشت و همواره فضائل شما را با شعر بیان می کرد. او در زمان امام صادق(ع) زندگی می کرد و با اشعار پر محتوا همه را به یاد ولایت شما می انداخت.۹۹

روزهای آخر عمر او بود و در بستر بیماری بود، همه از شفای او ناامید شده اند. دوستان او دور او جمع شدند، چند نفر از ناصبی ها هم به آنجا آمدند، (ناصبی به کسی می گویند که بغض و کینه اهل بیت(ع) را به دل داشتند).

در صورت سیّد حِمیَری، نقطه سیاهی پدیدار شد و آرام آرام، این سیاهی به پیش رفت تا این که همه صورت سید سیاه شد.

همه تعجّب کردند، چرا صورت او سیاه شد؟ ناصبی ها خیلی خوشحال شدند، آنها گفتند: دیدید که سیّد حِمیَری رویش

سیاه شد؟ چرا مولایش او را کمک نمی کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بردارد، امّا گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می بیند .

همه دوستان سید ناراحت شدند، چرا صورت سید در این لحظه های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداختند و از ناصبی ها خجالت کشیدند، آنها نمی دانستند چه کنند.

بعد از مدّتی، در صورت سیاه سیّد حِمیَری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر شد و آرام آرام تمام صورت سید را گرفت. صورت سید، روشن و نورانی شد و لبخند بر لب های او نشست، او آخرین شعر خود را چنین می سراید: «کَذِبَ الزاعِمُونَ أنَّ علیّاً/ لَنْ یُنْجی مُحِبَّهُ مِنْ هَناتٍ...: اشتباه می کنند کسانی که می گویند حضرت علی(ع)، دوست خود را در سختی ها تنها می گذارد، امروز خداوند به خاطر مولایم علی(ع)، از گناهانم چشم پوشی کرد ».

آن روز، همه شیعیان شما شاد شدند و دشمنان شما شرمنده شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری! شما هرگز دوستان خود را تنها نمی گذارید، شما در سخت ترین شرایط از آنان دستگیری می کنید.

و بعد از لحظاتی، سیّد حِمیَری جان به جان آفرین تسلیم کرد و در بهشت مهمان شما شد.۱۰۰

من جز زیبایی ندیدم

سخن شما نور است، زیباست، سخن شما باعث هدایت می شود، هر کس به سخنان شما گوش فرا بدهد و به آن عمل کند، به حقیقت و رستگاری می رسد.

شما همواره ما را به تقوی و پرهیز از گناه سفارش نموده اید، شما دوست دارید که شیعیان شما از همه زشتی ها و گناهان دوری کنند و هرگز نافرمانی خدا را نکنند.

شما کسانی هستید که به نیکی کردن، عادت کرده اید، شما بزرگوار و کریم هستید، آری! عادت و روش

و خوی شما، احسان و نیکی کردن به دیگران است.

سخاوت شما زبانزد همه است، شما هرگز کسی را که به سوی شما بیاید، ناامید نمی کنید.

شنیده ام که روزی در میدان جنگ، حضرت علی(ع) با کافران مشغول کارزار بود، در آن میان، مرد عربی که بت پرست بود، نگاهش به شمشیر علی(ع) افتاد، آن را بسیار قیمتی یافت. دلش می خواست که آن شمشیر از آن او باشد، او فریاد برآورد: «ای علی! شمشیر خود را به من بده»!

علی(ع) در یک چشم به هم زدن شمشیر خود را به سوی او افکند تا او آن را بردارد.

آن مرد نمی توانست باور کند، رو به علی(ع) کرد و گفت: «آیا در این میدان جنگ، شمشیر خودت را به من می دهی؟».

علی(ع) در جوابش چنین گفت: تو از من خواهشی نمودی و شخصی که کریم است هرگز کسی را که از او خواهشی داشته ناامید نمی کند، من حتّی در این میدان جنگ هم کسی را ناامید نمی کنم.

مرد عرب به فکر فرو رفت، همه دیدند که او از جنگ دست کشید، از اسب خود پیاده شد و به سوی علی(ع) آمد و به دست او مسلمان شد.

* * *

شما راستگو بوده و هرگز با مردم تندخویی نمی کنید، شما با مدارا با دیگران برخورد می کنید، سخن شما حق و حقیقت است و نظر شما با حلم و عقل و درایت همراه است.

در هر کجا خیر و خوبی ذکر شود، شما اصل و فرع آن خوبی هستید، هر کس به سوی خوبی ها برود، در واقع به سوی شما آمده است.

همه خوبی ها با شما آغاز شده است، زیرا شما اوّلین آفریده خدا هستید، خدا همه

خوبی ها را اوّل به شما داد. شما اصل همه خوبی ها هستید.

شما فرع خوبی ها هستید، زیرا شما همه خوبی ها را از خدای خود دارید، خدا اصل است و شما فرع.

خیرها و زیبایی ها نزد شماست، شما جایگاه همه زیبایی ها و خوبی ها می باشید.

آری! هر کس به دنبال خوبی ها باشد، سرانجام به شما می رسد، هر کس گلی از گلستان خوبی ها بچیند، باید بداند آن گل از بوستان شماست.

* * *

من فدای شما بشوم! من چگونه بتوانم مدح و ثنای شما را بنمایم؟ چگونه خوبی ها و زیبایی های شما را بشمارم؟

شما برگزیدگان خدایید و در این دنیا با بلاها و سختی های زیادی روبرو شدید، دشمنان می خواستند نور شما را خاموش کنند، هجوم به خانه علی(ع)، آتش زدن آن خانه، حادثه عاشورا و...

شما در همه این امتحان های بزرگ خدا سرافراز بیرون آمدید و با صبر خود صحنه های زیبایی را آفریدید.

من از خود شما یاد گرفتم که همه این بلاها را می توان زیبا دید، هیچ چیز نازیبا نیست. شهادت در راه خدا زیباست، اسارت زیباست. تشنگی هم زیباست، زندان هم زیباست، زیرا همه این ها برای حفظ دین خدا بوده است، شما پیروز این میدان هستید، شما بودید که دین خدا را از خطر نابودی نجات دادید، نام و یاد خدا را در قلب ها زنده نگهداشتید.

آری! می توان در اوج قلّه بلا ـ ایستاد و زیبایی را به تماشا نشست، کاری که زینب(س)، دختر علی(ع) انجام داد؛ شهر کوفه، روز دوازدهم محرم، وقتی که ابن زیاد همه اسیران کربلا را در مجلس خود نشانده بود، او نگاهی به زینب(س) کرد و گفت: «دیدی که چگونه برادرت کشته شد. دیدی که چگونه پسرت و همه عزیزانت کشته شدند».

همه منتظر بودند تا صدای گریه و شیون زینب داغدار را بشنوند. زینب(س) در روز عاشورا داغ عزیزان زیادی را دیده است.

ناگهان زینب(س) لب به سخن گشود: «ما رأیتُ إلاّ جمیلاً»؛ «من در کربلا جز زیبایی ندیدم».۱۰۱

تاریخ هنوز مات و مبهوت این جمله زینب(س) است. آخر این زینب(س) کیست؟

او معمّای بزرگ تاریخ است که در اوج قلّه بلا ایستاد و جز زیبایی ندید.

* * *

خوب می دانم خدا مرا به خاطر شما دوست دارد.

خدا مرا به خاطر شما عزیز کرد و نعمت ایمان واقعی را به من عطا نمود و مرا از عذاب نجات داد و از گرداب های غم رهایی بخشید!

من فدای شما بشوم، در سایه محبّت شما بود که من دین راستین را شناختم.

به خاطر این که من شما را دوست داشتم و ولایت شما را قبول نمودم، خدا هر مشکل زندگی ام را برطرف نمود، ولایت و محبّت شما باعث شد تا زندگی من زیبا شود.

با ولایت شما توحید و خداپرستی، کامل می شود، بدون ولایت شما، هیچ کس نمی تواند به مقام توحید دست پیدا کند.

در سایه ولایت شما، همه اختلاف های جامعه اسلامی برطرف می شود، اگر همه کنار شما جمع بشوند و شما را به رهبری قبول کنند، دیگر از اختلاف ها هیچ خبری نخواهد بود.

شرط قبولی اعمال بندگان، همانا ولایت شما می باشد، اگر کسی ولایت شما را قبول نداشته باشد، خدا هیچ عبادتی را از او قبول نمی کند.

محبّت شما بر همه واجب است، همه باید شما را دوست داشته باشند، این مزد رسالت پیامبر است، پیامبر در مقابل این همه سختی هایی که برای مردم کشید، هیچ مزدی به جز محبّت شما طلب نکرد، او

از مردم خواست تا شما را دوست داشته باشند.

خدا به شما مقامی بس بزرگ عنایت کرده است که هر کس آن مقام را ببیند به حمد و ثنای شما رو می آورد، مقامی که فقط از آن شماست و هیچ فرشته ای و هیچ پیامبری به غیر از حضرت محمّد(ص)، به آنجا راه ندارد.

آری! این مقام را خدا به شما عنایت کرده است، شما مخلوق خدا و بنده او هستید، او شما را آفرید و آن مقام بزرگ را به شما کرم نمود.

شما نزد خدا آبرومند هستید و خدا شفاعت شما را قبول می کند، همه فرشتگان، همه پیامبران، همه دوستان خدا می دانند که هرگاه مشکل بزرگی برای آنها پیش بیاید باید شما را درِ خانه خدا واسطه قرار بدهند تا مشکل آنها حل بشود. تنها دست توانا و گره گشای شما می تواند مشکلات را حل کند.

شنیده ام که وقتی حضرت آدم(ع) از بهشت رانده شد، بسیار گریه نمود، اودست های خود را رو به آسمان گرفت و گفت: خدایا! تو را به حق محمّد و آل محمّد می خوانم که بخشش و رحمت خودت را بر من نازل کنی.۱۰۲

نوح(ع) پیامبر برای نجات کشتی خود از تلاطم دریاها و ابراهیم(ع) برای نجات از آتش نمرود و موسی(ع) هنگامی که می خواست عصای خود را به زمین افکند، خدا را به حق شما قسم دادند، آنها شما را واسطه و شفیع خود قرار دادند و خدا هم دعایشان را مستجاب نمود.۱۰۳

مرا به آرزویم برسان

خدایا! من به آنچه تو نازل نمودی، ایمان آوردم! من به پیامبری محمّد(ص) و قرآن و ولایت خاندان او ایمان آورده ام، پس مرا در گروه محمّد و آل محمّد(ص) قرار بده و با

آنان محشور کن.

خدایا! تو کاری کن که همواره قلب من به نور این ایمان روشن باشد، رحمت خود را بر من نازل کن که تو بسیار بخشنده و مهربانی.

تو وعده فرمودی که دعای بندگان خود را مستجاب نمایی، امیدوارم که این دعای مرا هم مستجاب کنی و رحمتت را بر من نازل کنی چرا که تو هرگز وعده خود را فراموش نمی کنی، آری! تو به همه وعده هایی که به بندگانت داده ای، عمل می کنی.

من گناهان زیادی دارم، من از گناهان خود می ترسم! من می دانم که رضایت شما باعث می شود تا خدا آن گناهان را ببخشد، اکنون شما را به خدا قسم می دهم تا از خدا بخواهید تا او گناهانم را ببخشد.

من شما را به آن خدایی قسم می دهم که شما را رازدار خود قرار داد، همان خدایی که سرپرستی جهان هستی را به شما واگذاشت و اطاعت از شما را اطاعت خود قرار داد.

من می دانم که خدا شفاعت شما را قبول می کند، پس در پیشگاه خدا شفاعت مرا بنمایید تا او از من راضی شود و گناهانم را ببخشد.

شما می دانید که من حرف بی جا نمی زنم، بیراه نیامده ام، من از دوستان شما هستم، من پیرو و شیعه شما هستم. گنهکار هستم امّا پیرو شما هستم، می دانم هر کس از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، و هر کس نافرمانی شما را بنماید، نافرمانی خدا را نموده است.

خطاکار هستم، امّا شما را دوست دارم، می دانم هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است و هر کس شما را دشمن بدارد با خدا دشمنی کرده است.

* * *

بار خدایا! اگر

من کسانی را بهتر از محمّد و آل محمّد(ص) می یافتم، بدون شک، آنان را شفیع و واسطه خود قرار می دادم. اکنون تو را قسم می دهم به حقّی که برای آنان قرار داده ای، معرفت و شناخت آنان را به من عنایت کنی و به خاطر آنان رحمت خودت را بر من نازل کنی که تو مهربانترینِ مهربانان هستی.

بار خدایا! بر محمّد و آل محمّد درود بفرست و سلام ویژه خودت را نثار آنان کن. من در رسیدن به این آرزوی خود که در اینجا ذکر نمودم به تو توکّل می کنم. تو می دانی که آرزوی من، عرفان و شناخت محمّد و آل محمّد است، مرا به این آرزویم برسان!

تو خدای یگانه من هستی و من فقط او را می پرستم و به تو توکّل می کنم.

بار خدایا! یاری تو مرا بس است، تو بهترین مددکار و یاری رساننده هستی، یاریم کن و مرا به آرزویم برسان!۱۰۴

متن زیارت جامعه

مناسب دیدم که در اینجا متن زیارت جامعه را برای شما ذکر کنم تا شما بتوانید از آن استفاده نمایید. دوست عزیزم! این زیارت را می توانی هر روز و در هر مکانی بخوانی.

مهم این است که دل تو پیش امامِ خودت باشد، آن وقت می توانی حتی در منزل خود نیز این زیارت نامه را بخوانی و از آن بهره ببری، خوشا به حال کسانی که هر روز این زیارت را می خوانند و با آن به اوج معنویت و آرامش می رسند.

وضو بگیر و اگر بتوانی غسل زیارت کنی، خیلی بهتر است، به سوی حرم برو، وقتی به در حرم رسیدی چنین بگو:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه ُوَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ

مُحَمَّداً صَلَّى اللّه ُعَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

وارد شو و چند قدم نزدیک شو، ۳۰ مرتبه «اَللّه ُاكْبَرُ» بگو، اکنون حرکت کن، نزدیک تر شو تو به مهمانی آسمان آمده ای، دوباره بأیست و ۳۰ مرتبه «اَللّه ُاكْبَرُ» بگو. نزدیک شو، تو به همه مهمانی مهربانی ها آمده ای، ۴۰ بار «اَللّه ُاكْبَرُ» بگو، تو اکنون ۱۰۰ بار «اللّه اکبر» گفته ای. حالا وقت آن است که عاشقانه چنین نجوا کنی، سلام کنی، سلام به همه خوبی ها، سلام به همه زیبایی ها...

اکنون چنین بگو:

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَمَوْضِعَ الرِّسالَهِ وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِكَهِ وَمَهْبِطَ الْوَحْىِ وَمَعْدِنَ الرَّحْمَهِ وَخُزّانَ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ وَاُصُولَ الْكَرَمِ وَقادَهَ الْأُمَمِ وَاَوْلِيآءَ النِّعَمِ وَعَناصِرَ الْأَبْرارِ وَدَعآئِمَ الْأَخْيارِ وَساسَهَ الْعِبادِ وَاَرْكانَ الْبِلادِ وَاَبْوابَ الْأيمانِ وَاُمَنآءَ الرَّحْمنِ وَسُلالَهَ النَّبِيّينَ وَصَفْوَهَ الْمُرْسَلينَ وَعِتْرَهَ خِيَرَهِ رَبِّ الْعالَمينَ وَرَحْمَهُ اللّه ِ وَبَرَكاتُهُ

اَلسَّلامُ عَلى اَئِمَّهِ الْهُدى وَمَصابيحِ الدُّجى وَاَعْلامِ التُّقى وَذَوِى النُّهى وَاُولِى الْحِجى وَكَهْفِ الْوَرى وَوَرَثَهِ الْأَنْبِيآءِ وَالْمَثَلِ الْأَعْلى وَالدَّعْوَهِ الْحُسْنى وَحُجَجِ اللّه ِ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا وَالْاْخِرَهِ وَالْأُولى وَرَحْمَهُ اللّه ِ وَبَرَكاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلى مَحآلِّ مَعْرِفَهِ اللّه ِ وَمَساكِنِ بَرَكَهِ اللّه ِ وَمَعادِنِ حِكْمَهِ اللّه ِ وَحَفَظَهِ سِرِّ اللّه ِ وَحَمَلَهِ كِتابِ اللّه ِ وَاَوْصِيآءِ نَبِيِّ اللّه ِ وَذُرِّيَّهِ رَسُولِ اللّه ِ صَلَّى اللّه ُعَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَهُ اللّه ِ وَبَرَكاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاهِ اِلَى اللّهِ وَالْأَدِلاّءِ عَلى مَرْضاتِ اللّهِ وَالْمُسْتَقِرّينَ فى اَمْرِ اللّه ِ وَالتّآمّينَ فى مَحَبَّهِ اللّه ِ وَالْمُخْلِصينَ فى تَوْحيدِ اللّه ِ وَالْمُظْهِرينَ لِاَمْرِ اللّه ِ وَنَهْيِهِ وَعِبادِهِ الْمُكْرَمينَ الَّذينَ لايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَرَحْمَهُ اللّه ِ وَبَرَكاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّهِ الدُّعاهِ وَالْقادَهِ الْهُداهِ وَالسّادَهِ الْوُلاهِ وَالذّادَهِ الْحُماهِ وَاَهْلِ الذِّكْرِ وَاُولِى الْأَمْرِ وَبَقِيَّهِ اللّه ِ وَخِيَرَتِهِ وَحِزْبِهِ وَعَيْبَهِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهانِهِ وَرَحْمَهُ اللّه ِ وَبَرَكاتُهُ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه ُوَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ كَما شَهِدَ اللّه ُلِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ

لَهُ مَلائِكَتُهُ وَاُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ.

وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضى اَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَدينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَاَشْهَدُ اَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطيعُونَ لِلّهِ الْقَوّامُونَ بِاَمْرِهِ الْعامِلُونَ بِاِرادَتِهِ الْفائِزُونَ بِكَرامَتِهِ اِصْطَفاكُمْ بِعِلْمِهِ وَارْتَضاكُمْ لِغَيْبِهِ وَاخْتارَكُمْ لِسِرِّهِ وَاجْتَبيكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَاَعَزَّكُمْ بِهُداهُ وَخَصَّكُمْ بِبُرْهانِهِ وَانْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ وَاَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَرَضِيَكُمْ خُلَفآءَ فى اَرْضِهِ وَحُجَجاً عَلى بَرِيَّتِهِ وَاَنْصاراً لِدينِهِ وَ حَفَظَةً لِسِرِّهِ وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعاً لِحِكْمَتِهِ وَتَراجِمَةً لِوَحْيِهِ وَاَرْكاناً لِتَوْحيدِهِ وَشُهَدآءَ عَلى خَلْقِهِ وَاَعْلاماً لِعِبادِهِ وَمَناراً فى بِلادِهِ وَاَدِلاّءَ عَلى صِراطِهِ.

عَصَمَكُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَاَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهيراً.

فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَاَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَاَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ وَوَكَّدْتُمْ ميثاقَهُ وَاَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طاعَتِهِ وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِى السِّرِّ وَالْعَلانِيَةِ وَدَعَوْتُمْ اِلى سَبيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَبَذَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ فى مَرْضاتِهِ وَصَبَرْتُمْ عَلى ما اَصابَكُمْ فى جَنْبِهِ.

وَاَقَمْتُمُ الصَّلوةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكاةَ وَاَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجاهَدْتُمْ فِى اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ حَتّى اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرآئِضَهُ وَاَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ شَرايِعَ اَحْكامِهِ وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ وَصِرْتُمْ فى ذلِكَ مِنْهُ اِلَى الرِّضا وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضآءَ وَصَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضى.

فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ وَاللاّزِمُ لَكُمْ لاحِقٌ وَالْمُقَصِّرُ فى حَقِّكُمْ زاهِقٌ وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفيكُمْ وَمِنْكُمْ وَاِلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ اَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ وَميراثُ النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ وَاِيابُ الْخَلْقِ اِلَيْكُمْ وَحِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَفَصْلُ الْخِطابِ عِنْدَكُمْ وَآياتُ اللّهِ لَدَيْكُمْ وَعَزآئِمُهُ فيكُمْ وَنُورُهُ وَبُرْهانُهُ عِنْدَكُمْ وَاَمْرُهُ اِلَيْكُمْ.

مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللّهَ وَمَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عادَ اللّهَ وَ مَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ وَمَنْ اَبْغَضَكُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ وَمَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللّهِ اَنْتُمُ الصِّراطُ الْأَقْوَمُ وَشُهَدآءُ دارِ الْفَناءِ وَشُفَعآءُ دارِ الْبَقاءِ وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَالْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَالْأَمانَةُ

الْمَحْفُوظَهُ وَالْبابُ الْمُبْتَلى بِهِ النّاسُ.

مَنْ اَتیکُمْ نَجی وَمَنْ لَمْ یَاْتِکُمْ هَلَکَ اِلَی اللّه ِ تَدْعُونَ وَعَلَیْهِ تَدُلُّونَ وَبِهِ تُؤْمِنُونَ وَلَهُ تُسَلِّمُونَ وَبِاَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَاِلی سَبیلِهِ تُرْشِدُونَ وَبِقَوْلِهِ تَحْکُمُونَ.

سَعِدَ مَنْ والاکُمْ وَهَلَکَ مَنْ عاداکُمْ وَخابَ مَنْ جَحَدَکُمْ وَضَلَّ مَنْ فارَقَکُمْ وَفازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکُمْ وَاَمِنَ مَنْ لَجَاَ اِلَیْکُمْ وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَکُمْ وَهُدِیَ مَنِ اعْتَصَمَ بِکُمْ مَنِ اتَّبَعَکُمْ فَالْجَنَّهُ مَاْویهُ وَمَنْ خالَفَکُمْ فَالنّارُ مَثْویهُ وَمَنْ جَحَدَکُمْ کافِرٌ وَمَنْ حارَبَکُمْ مُشْرِکٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَیْکُمْ فی اَسْفَلِ دَرَکٍ مِنَ الْجَحیمِ.

اَشْهَدُ اَنَّ هذا سابِقٌ لَکُمْ فیما مَضی وَجارٍ لَکُمْ فیما بَقِیَ وَاَنَّ اَرْواحَکُمْ وَنُورَکُمْ وَطینَتَکُمْ واحِدَهٌ طابَتْ وَطَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ خَلَقَکُمُ اللّه ُاَنْواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ حَتّی مَنَّ عَلَیْنا بِکُمْ فَجَعَلَکُمْ فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّه ُاَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ.

وَجَعَلَ صَلَواتَنا عَلَیْکُمْ وَما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلایَتِکُمْ طیباً لِخُلْقِنا وَطَهارَهً لِأَنْفُسِنا وَتَزْکِیَهً لَنا وَکَفّارَهً لِذُنُوبِنا فَکُنّا عِنْدَهُ مُسَلِّمینَ بِفَضْلِکُمْ وَمَعْرُوفینَ بِتَصْدیقِنا اِیّاکُمْ.

فَبَلَغَ اللّه ُبِکُمْ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُکَرَّمینَ وَاَعْلی مَنازِلِ الْمُقَرَّبینَ وَاَرْفَعَ دَرَجاتِ الْمُرْسَلینَ حَیْثُ لا یَلْحَقُهُ لاحِقٌ وَلا یَفُوقُهُ فائِقٌ وَلایَسْبِقُهُ سابِقٌ وَلا یَطْمَعُ فی اِدْراکِهِ طامِعٌ حَتّی لا یَبْقی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلا صِدّیقٌ وَلا شَهیدٌ وَلا عالِمٌ وَلا جاهِلٌ وَلا دَنِیٌّ وَلا فاضِلٌ وَلا مُؤْمِنٌ صالِحٌ وَلا فاجِرٌ طالِحٌ وَلاجَبّارٌ عَنیدٌ وَلاشَیْطانٌ مَریدٌ وَلا خَلْقٌ فیما بَیْنَ ذلِکَ شَهیدٌ اِلاّ عَرَّفَهُمْ جَلالَهَ اَمْرِکُمْ وَعِظَمَ خَطَرِکُمْ وَکِبَرَ شَاْنِکُمْ وَتَمامَ نُورِکُمْ وَصِدْقَ مَقاعِدِکُمْ وَثَباتَ مَقامِکُمْ وَشَرَفَ مَحَلِّکُمْ وَمَنْزِلَتِکُمْ عِنْدَهُ وَکَرامَتَکُمْ عَلَیْهِ وَخاصَّتَکُمْ لَدَیْهِ وَقُرْبَ مَنْزِلَتِکُمْ مِنْهُ.

بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی وَاَهْلی وَمالی وَاُسْرَتی اُشْهِدُ اللّه َوَاُشْهِدُکُمْ اَنّی مُؤْمِنٌ بِکُمْ وَبِما آمَنْتُمْ بِهِ کافِرٌ بَعَدُوِّکُمْ وَبِما کَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَاْنِکُمْ وَبِضَلالَهِ مَنْ خالَفَکُمْ مُوالٍ لَکُمْ وَلِأَوْلِیآئِکُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدآئِکُمْ وَمُعادٍ لَهُمْ

سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِما حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِما اَبْطَلْتُمْ مُطيعٌ لَكُمْ عارِفٌ بِحَقِّكُمْ مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِاِيابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِاَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ عامِلٌ بِاَمْرِكُمْ مُسْتَجيرٌ بِكُمْ زائِرٌ لَكُمْ لائِذٌ عائِذٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ بِكُمْ وَمُتَقَرِّبٌ بِكُمْ اِلَيْهِ وَمُقَدِّمُكُمْ اَمامَ طَلِبَتى وَحَوآئِجى وَاِرادَتى فى كُلِّ اَحْوالى وَاُمُورى مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلانِيَتِكُمْ وَشاهِدِكُمْ وَغآئِبِكُمْ وَاَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ وَمُفَوِّضٌ فى ذٰلِكَ كُلِّهِ اِلَيْكُمْ وَمُسَلِّمٌ فيهِ مَعَكُمْ وَقَلْبى لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَاْيى لَكُمْ تَبَعٌ وَنُصْرَتى لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتّى يُحْيِىَ اللّٰهُ تَعالى دينَهُ بِكُمْ وَيَرُدَّكُمْ فى اَيّامِهِ وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَيُمَكِّنَكُمْ فى اَرْضِهِ.

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لامَعَ غَيْرِكُمْ آمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِما تَوَلَّيْتُ بِهِ اَوَّلَكُمْ وَبَرِئْتُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ اَعْدآئِكُمْ وَمِنَ الْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالشَّياطينِ وَحِزْبِهِمُ الظّالِمينَ لَكُمْ وَالْجاحِدينَ لِحَقِّكُمْ وَالْمارِقينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ وَالْغاصِبينَ لِاِرْثِكُمْ وَالشّآكّينَ فيكُمْ وَالْمُنْحَرِفينَ عَنْكُمْ وَمِنْ كُلِّ وَليجَةٍ دُونَكُمْ وَكُلِّ مُطاعٍ سِواكُمْ وَمِنَ الْأَئِمَّهِ الَّذينَ يَدْعُونَ اِلَى النّارِ.

فَثَبَّتَنِىَ اللّٰهُ اَبَداً ما حَييتُ عَلى مُوالاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَدينِكُمْ وَوَفَّقَنى لِطاعَتِكُمْ وَرَزَقَنى شَفاعَتَكُمْ وَجَعَلَنى مِنْ خِيارِ مَواليكُمُ التّابِعينَ لِما دَعَوْتُمْ اِلَيْهِ وَ جَعَلَنى مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثارَكُمْ وَيَسْلُكُ سَبيلَكُمْ وَيَهْتَدى بِهُديكُمْ وَيُحْشَرُ فى زُمْرَتِكُمْ وَيَكِرُّ فى رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلَّكُ فى دَوْلَتِكُمْ وَ يُشَرَّفُ فى عافِيَتِكُمْ وَيُمَكَّنُ فى اَيّامِكُمْ وَتَقِرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ.

بِاَبى اَنْتُمْ وَاُمّى وَنَفْسى وَاَهْلى وَمالى مَنْ اَرادَ اللّٰهَ بَدَءَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوالِىَّ لا اُحْصى ثَنآئَكُمْ وَلا اَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَاَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيارِ وَهُداةُ الْأَبْرارِ وَحُجَجُ الْجَبّارِ.

بِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمآءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ اِلّا بِاِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ وَيَكْشِفُ الضُّرَّ وَعِنْدَكُمْ ما نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ

وَهَبَطَتْ بِهِ مَلائِكَتُهُ وَاِلى جَدِّكُمْ [و اگر این زیارت را خطاب به حضرت علی(ع) می خوانید به جای عبارت : «وَاِلى جَدِّكُمْ» بگویید: «وَاِلى اَخيكَ» سپس ادامه زیارت را این چنین بخوانید:]، بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمينُ.

آتاكُمُ اللّهُ ما لَمْ يُؤْتِ اَحَداً مِنَ الْعالَمينَ طَأْطَأَ كُلُّ شَريفٍ لِشَرَفِكُمْ وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطاعَتِكُمْ وَخَضَعَ كُلُّ جَبّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَذَلَّ كُلُّشَيْءٍ لَكُمْ وَاَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفازَ الْفائِزُونَ بِوِلايَتِكُمْ بِكُمْ يُسْلَكُ اِلَى الرِّضْوانِ وَعَلى مَنْ جَحَدَ وِلايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمنِ بِاَبى اَنْتُمْ وَاُمّى وَنَفسى وَاَهْلى وَمالى ذِكْرُكُمْ فِى الذّاكِرينَ وَاَسْمآؤُكُمْ فِى الْأَسْماءِ وَاَجْسادُكُمْ فِى الْأَجْسادِ وَاَرْواحُكُمْ فِى الْأَرْواحِ وَاَنْفُسُكُمْ فِى النُّفُوسِ وَآثارُكُمْ فِى الْأثارِ وَقُبُورُكُمْ فِى الْقُبُورِ فَما اَحْلى اَسْمآئَكُمْ وَاَكْرَمَ اَنْفُسَكُمْ وَاَعْظَمَ شَاْنَكُمْ وَاَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَاَوْفى عَهْدَكُمْ وَاَصْدَقَ وَعْدَكُمْ.

كَلامُكُمْ نُورٌ وَاَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَوَصِيَّتُكُمُ التَّقْوى وَفِعْلُكُمُ الْخَيْرُ وَعادَتُكُمُ الْأِحْسانُ وَسَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ وَشَاْنُكُمُ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَرَاْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ.

اِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ اَوَّلَهُ وَاَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَاْويهُ وَمُنْتَهاهُ بِاَبى اَنْتُمْ وَاُمّى وَنَفْسى كَيْفَ اَصِفُ حُسْنَ ثَنآئِكُمْ وَاُحْصى جَميلَ بَلائِكُمْ وَبِكُمْ اَخْرَجَنَا اللّهُ مِنَ الذُّلِّ وَفَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الْكُرُوبِ وَاَنْقَذَنا مِنْ شَفا جُرُفِ الْهَلَكاتِ وَمِنَ النّارِ.

بِاَبى اَنْتُمْ وَاُمّى وَنَفْسى بِمُوالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللّهُ مَعالِمَ دينِنا وَاَصْلَحَ ماكانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيانا وَبِمُوالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَبِمُوالاتِكُمْ تُقْبَلُ الطّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَلَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ وَالدَّرَجاتُ الرَّفيعَةُ وَالْمَقامُ الْمَحْمُودُ وَالْمَكانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْجاهُ الْعَظيمُ وَالشَّاْنُ الْكَبيرُ وَالشَّفاعَةُ الْمَقْبُولَةُ.

رَبَّنا آمَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّابُ سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً.

يا وَلِيَّ اللّهِ اِنَّ بَيْنى وَبَيْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوباً لا يَاْتى عَلَيْها اِلاّ

رِضـاكُمْ فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكَمْ عَلى سِـرِّهِ وَاسْتَرْعـاكُم اَمْرَ خَلْقِهِ وَقَرَنَ طاعَتَكَمْ بِطاعَتِهِ لَمَّا اسْـتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبى وَكُنْتُمْ شُـفَعآئى فَاِنّى لَكَمْ مُطيعٌ مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّه ـ وَمَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللّه ـ وَمَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّه ـ وَمَنْ اَبْغَضَكُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّه ـ

اَللّهُمَّ اِنّى لَوْ وَجَـدْتُ شُـفَعآءَ اَقْرَبَ اِلَيْـكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَاَهْـلِ بَيْتِهِ الْأَخْيـارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُـفَعآئى فَبِحَقِّهِمُ الَّذى اَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُدْخِلَنى فى جُمْلَهِ الْعارِفينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفى زُمْرَهِ الْمَرْحُومينَ بِشَفاعَتِهِمْ اِنَّكَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ وَصَلَّى اللّه ـ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرينَ وَسَلَّمَ تَسْليماً كَثيراً وَحَسْبُنَا اللّه ـ وَنِعْمَ الْوَكيلُ.

منابع تحقيق

۱ . الاحتجـاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمـد بن على الطبرسـى (ت ۶۲۰ ه)، تحقيق: إبراهيم البهادرى ومحمّـد هادى به، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۲ . الاختصاص ، المنسوب إلى أبى عبـد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيـخ المفيد (ت ۴۱۳ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۱۴ ه .

۳ . الإرشاد فى معرفه حجج اللّه على العباد ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه)، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۴ . اُسـد الغابه فى معرفه الصـحابه ، على بن أبى الكرم محمّـد الشـيبانى (ابن الأثير الجَزَرى) (ت ۶۳۰ ه) ، تحقيـق : على محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّه، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۵ ه .

۵ . الإصابه فى تمييز الصحابه ، أبو

الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلى محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۵ ه .

۶ . الأصفى فى تفسير القرآن، محمّد محسن الفيض الكاشانى (ت ۱۰۹۱ ه)، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلاميه، قمّ: مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعه الأُولى، ۱۳۷۶ ه.

۷ . الأصول الستّه عشر ، نخبه من الرواه ، قمّ : دار الشبسترى ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۵ ه .

۸ . إعلام الورى بأعلام الهدى ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ۵۴۸ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعه الأُولى ، ۱۳۹۹ ه .

۹ . أعيان الشيعه ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرائى (ت ۱۳۷۱ ه) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۳ ه .

۱۰ . الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يُعمل مرّه فى السنه ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى الحسنى المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، تحقيق: جواد القيّومى ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۱۱ . أمالى المفيد ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه) ، تحقيق: حسين اُستاد ولى وعلى أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۴ ه .

۱۲ . الأمالى، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : دار الثقافه ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ه

.

۱۳ . الأمالی ، محمّد بن علی بن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۷ ه .

۱۴ . إمتاع الأسماع فیما للنبی من الحفده والمتاع، تقی الدین أحمد بن محمّد المقریزی (ت ۸۴۵ ه)، تحقیق: محمّد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۰ ه .

۱۵ . الانساب الأشراف ، أحمد بن یحیی البلاذری (ت ۲۷۹ ه) ، تحقیق : سهیل زکّار وریاض زرکلی ، بیروت : دار الفکر ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۷ ه.

۱۶ . الأنوار الساطعه فی شرح الزیاره الجامعه، جواد بن عبّاس الکربلائی، (معاصر)، انتشارات اعلمی، تهران، الطبعه الاُولی.

۱۷ . أمالی الحافظ، أبو نعیم أحمد بن عبد اللّه الأصبهانی (ت ۴۳ ه)، تحقیق: ساعد عمر غازی، طنطا: دار الصحابه للنشر، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۰ه.

۱۸ . أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، عبد اللّه بن عمر بن محمّد الشیرازی البیضاوی (ت ۶۸۲ ه)،بیروت: دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۸ ه .

۱۹ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد بن محمّد تقی المجلسی (ت ۱۱۱۰ ه) ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۶ ه .

۲۰ . البدایه والنهایه ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (ت ۷۷۴ ه) ، تحقیق : مکتبه المعارف ، بیروت : مکتبه المعارف .

۲۱ . بشاره المصطفی لشیعه المرتضی ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علی الطبری (ت ۵۲۵ ه) ، النجف الأشرف : المطبعه الحیدریّه ، الطبعه الثانیه ، ۱۳۸۳ ه .

۲۲ .

بصائر الـدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصـفّار القمّى المعروف بابن فروخ (ت ۲۹۰ ه) ، قمّ : مكتبه آيه اللّه المرعشـى ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۰۴ ه .

۲۳ . بيت الأـحزان فى ذكر أحوالاـت سيّده نساء العالمين فاطمه الزهراء، الشيخ عبّاس القمّى (ت ۱۳۵۹ ه)، قـمّ: دار الحكمه، الطبعه الأُولى، ۱۴۱۲ ه .

۲۴ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّـد بن محمّـد مرتضـى الحسينى الزبيـدى (ت ۱۲۰۵ ه) ، تحقيـق : على الشـيرى ، ۱۴۱۴ ه ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۲۵ . تاريـخ الإسـلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّـد بن أحمـد الـذهبى (ت ۷۴۸ ه) ، تحقيـق : عمر عبـد السـلام تـدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الأُولى، ۱۴۰۹ ه .

۲۶ . تاريخ مدينه دمشق ، على بن الحسن بن عساكر الدمشـقى (ت ۵۷۱ ه) ، تحقيق : على شيرى ، ۱۴۱۵ ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۲۷ . التحقيق فى كلمـات القرآن العلاّـمه حسن المصـطفوى (معاصـر)، طهران: وزاره الثقـافه والإرشاد الإسـلاميه، الطبعه الأُولى، ۱۴۱۶ ه .

۲۸ . تذكره الحفّاظ ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۲۹ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصروى الدمشقى (ت ۷۷۴ ه) ، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهيم البنّا ، القاهره : دار الشعب .

۳۰ . تفسير الثعالبى (الجواهر الحسان فى تفسير القرآن)، عبد الرحمن بن محمّد الثعالبى المالكى (ت ۷۸۶

ه)، تحقيق: على محمّد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۸ ه .

۳۱ . تفسير الثعلبى ، الثعلبى، (ت ۴۲۷ ه)، تحقيق: أبو محمّد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعه الاُولى، ۱۴۲۲ ه .

۳۲ . تفسير العيّاشى، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعيّاشى (ت ۳۲۰ ه)، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، طهران : المكتبه العلميّه ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۸۰ ه .

۳۳ . تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبى (ت ۶۷۱ ه) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۵ ه .

۳۴ . تفسير القمّى، على بن إبراهيم القمّى، (ت ۳۲۹ ه)، تحقيق: السيّد طيّب الموسوى الجزائرى، قمّ : منشورات مكتبه الهدى، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۴ ه .

۳۵ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، أبو عبد اللّه محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت ۶۰۴ ه) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۳۶ . تفسير فرات الكوفى ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق ۴ ه) ، تحقيق : محمّد كاظم المحمودى ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۳۷ . تفسير نور الثقلين ، عبد علىّ بن جمعه العروسى الحويزى (ت ۱۱۱۲ ه) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، قمّ : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه .

۳۸ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه

القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : هاشم الحسینی الطهرانی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۹۸ ه .

۳۹ . تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه) ، تحقیق : السیّد حسن الموسوی ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۶۴ ش .

۴۰ . تهذیب التهذیب ، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ه) ، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۴۱ . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزّی (ت ۷۴۲ ه) ، تحقیق : الدکتور بشّار عوّاد معروف ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۰۶ ه .

۴۲ . ثواب الأعمال وعقاب الأعمال ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، طهران : مکتبه الصدوق .

۴۳ . جامع أحادیث الشیعه ، السیّد البروجردی (ت ۱۳۸۳ ه) ، قمّ : المطبعه العلمیه .

۴۴ . الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت ۹۱۱ ه) ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۱ ه .

۴۵ . جمال الاُسبوع بکمال العمل المشروع ، علی بن موسی الحلّی (ابن طاووس) (ت ۶۶۴ ه) ، تحقیق : جواد القیّومی ، قمّ : مؤسّسه الآفاق ، الطبعه الاُولی، ۱۳۷۱ ش .

. الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه، محمّد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ ه)، قمّ: مكتبه المفيد.

۴۷ . حليه الأبرار فى أحوال محمّد وآله الأطهار ، هاشم البحرانى ، تحقيق : غلام رضا مولانا البروجردى ، قمّ : مؤسّسه المعارف الإسلاميه ، ۱۴۱۳ ه .

۴۸ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۹ ه .

۴۹ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قمّ : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

۵۰ . الدرّ النظيم، جمال الدين يوسف بن حاتم بن فوز بن مهنّد الشامى المشغرى العاملى (ت ۶۶۴ ه)، قمّ: مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين بقمّ.

۵۱ . الدعوات ، أبو الحسين سعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۷ ه .

۵۲ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسى (ت ۱۲۷۰ ه) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۵۳ . روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن علىّ الفتّال النيسابورى (ت ۵۰۸ ه) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۶ ه .

۵۴ . سبل الهدى

والرشاد فی سیره خیر العباد، الإمام محمّد بن یوسف الصالحی الشامی (ت ۹۴۲ ه) ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۴ ه .

۵۵ . سعد السعود ، أبو القاسم علیّ بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، قم : مکتبه الرضی ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۶۳ ه . ش .

۵۶ . سنن الترمذی (الجامع الصحیح) ، أبو عیسی محمّد بن عیسی بن سوره الترمذی (ت ۲۷۹ ه) ، تحقیق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۰۳ ه .

۵۷ . سیر أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الذهبی (ت ۷۴۸ ه) ، تحقیق : شُعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه العاشره، ۱۴۱۴ ه .

۵۸ . السیره الحلبیّه ، علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی (ت ۱۱ ه) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

۵۹ . السیره النبویّه ، إسماعیل بن عمر البصروی الدمشقی (ابن کثیر) (ت ۷۴۷ ه) ، تحقیق : مصطفی عبد الواحد ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

۶۰ . شرح الأخبار فی فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنیفه القاضی النعمان بن محمّد المصری (ت ۳۶۳ ه) ، تحقیق : السیّد محمّد الحسینی الجلالی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۲ ه .

۶۱ . شرح نهج البلاغه ، عبد الحمید بن محمّد المعتزلی (ابن أبی الحدید) (ت ۶۵۶ ه) ، تحقیق

: محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعه الثانيه، ۱۳۸۷ ه .

۶۲ . الصافى فى تفسير القرآن (تفسير الصافى) ، محمّد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) (ت ۱۰۹۱ ه) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۵ ه.

۶۳ . الصحاح تاج اللغه وصحاح العربيّه ، أبو نصر إسماعيل بن حمّاد الجوهرى (ت ۳۹۸ ه) ، تحقيق : أحمد بن عبد الغفور عطّار ، بيروت : دار العلم للملايين ، الطبعه الرابعه ۱۴۱۰ ه .

۶۴ . صحيح ابن حبّان ، علىّ بن بلبان الفارسى المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹ ه) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۱۴ ه .

۶۵ . صحيح البخارى ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعيل البخارى (ت ۲۵۶ ه) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۰ ه .

۶۶ . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجّاج القشيرى النيسابورى (ت ۲۶۱ ه) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصحّحه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

۶۷ . الطبقات الكبرى (الطبقه الخامسه من الصحابه) ، محمّد بن سعد منيع الزهرى (ت ۲۳۰ ه) ، الطائف : مكتبه الصدّيق ، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۴ ه .

۶۸ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ۱۳۸۵ ه ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

۶۹ . عيون أخبار الرضا ، أبو

جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ۱۴۰۴ ه ، بيروت : مؤسسه الأعلمى للمطبوعات .

۷۰ . عيون المعجزات ، حسين بن عبد الوهّاب (ق ۵ ه) ، قمّ : منشورات الشريف الرضى ، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۴ ه.

۷۱ . غايه المرام وحجّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ۱۱۰۷ ه) ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسّسه التاريخ العربى ، ۱۴۲۲ ه .

۷۲ . الغدير فى الكتاب والسنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ۱۳۹۰ ه) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۸۷ ه .

۷۳ . الغيبه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : عباد اللّه الطهرانى ، وعلى أحمد ناصح ، قمّ : مؤسّسه المعارف الإسلاميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۱ ه .

۷۴ . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد اللّه بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۷۹ ه .

۷۵ . الفتوح، أبو محمّد أحمد بن أعثم الكوفى (ت ۳۱۴ ه)، تحقيق : على شيرى، بيروت : دار الأضواء ، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۱ ه .

۷۶ . الفصول المهمّه فى معرفه أحوال الأئمّه ، علىّ بن محمّد بن أحمد المالكى المكّى المعروف بابن صبّاغ (ت ۸۵۵ ه) ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى .

۷۷ . فضل الكوفه

ومساجدها ، محمّد بن جعفر المشهدی الحائری ، تحقیق: محمّد سعید الطریحی ، بیروت: دار المرتضی .

۷۸ . فلاح السائل ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی .

۷۹ . فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، محمّد عبد الرؤوف المناوی، تحقیق: أحمد عبد السلام، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۸۰ . الکافی ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن یعقوب بن إسحاق الکلینی الرازی (ت ۳۲۹ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الثانیه ، ۱۳۸۹ ه .

۸۱ . کامل الزیارات ، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه (ت ۳۶۷ ه) ، تحقیق : عبد الحسین الأمینی التبریزی ، النجف الأشرف : المطبعه المرتضویه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۵۶ ه .

۸۲ . کتاب سلیم بن قیس ، سلیم بن قیس الهلالی العامری (ت حوالی ۹۰ ه) ، تحقیق : محمّد باقر الأنصاری ، قمّ : نشر الهادی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۵ ه .

۸۳ . کتاب من لا یحضره الفقیه ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی .

۸۴ . کشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحادیث علی ألسنه الناس ، إسماعیل بن محمّد العجلونی الجرّاحی (ت ۱۱۶۲ ه) ، بیروت : دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه .

۸۵ . کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه ، علی بن عیسی الإربلی (ت ۶۸۷ ه) ،

تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، بيروت : دار الكتاب الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۱ ه .

۸۶ . كفايه الأثر فى النصّ على الأئمّه الاثنى عشر ، أبو القاسم على بن محمّد بن على الخزّاز القمّى (ق ۴ ه) ، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسينى الكوه كمرى ، طهران: نشر بيدار، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۱ ه .

۸۷ . كمال الدين وتمام النعمه ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۵ ه .

۸۸ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين على المتّقى بن حسام الدين الهندى (ت ۹۷۵ ه) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيّانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۷ ه .

۸۹ . كنز الفوائد ، أبو الفتح الشيخ محمّد بن علىّ بن عثمان الكراجكى الطرابلسى (ت ۴۴۹ ه) ، إعداد : عبد اللّه نعمه ، قمّ : دار الذخائر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۹۰ . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصرى (ت ۷۱۱ ه) ، بيروت : دار صادر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۹۱ . مثير الأحزان ومنير سبل الأشجان ، أبو إبراهيم محمّد بن جعفر الحلّى المعروف بابن نما (ت ۶۴۵ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى(عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) .

۹۲ . مجمع البحرين

، فخر الدين الطريحى (ت ۱۰۸۵ ه) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسينى ، طهران : مكتبه نشر الثقافه الإسلاميّه ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۸ ه .

۹۳ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ۵۴۸ ه .) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى والسيد فضل اللّه اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۸ ه .

۹۴ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ۸۰۷ ه) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ ه .

۹۵ . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى (ت۶۷۶ ه) ، بيروت : دار الفكر .

۹۶ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقى (ت ۲۸۰ ه) ، تحقيق : السيّد مهدى الرجائى، قمّ : المجمع العالمى لأهل البيت ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۹۷ . المحتضر، عزّ الدين أبو محمّد الحسن بن سليمان بن محمّد الحلّى (ق ۸ ه)، تحقيق: سيّد على أشرف، قمّ: المكتبه الحيدريه، ۱۴۲۴ ه .

۹۸ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّى (ق ۹ ه) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفى .

۹۹ . المزار ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى الحارثى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه) ، تحقيق : محمّد باقر الأبطحى ، قمّ : المؤتمر العالمى لألفيّه الشيخ المفيد ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۱۰۰ . مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ۱۳۲۰ ه) ،

تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠٨ ه .

١٠١ . المستدرك على الصحيحين ، أبو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه الحاكم النيسابورى (ت ۴٠۵ ه)، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الاُولى ، ١۴١١ ه .

١٠٢ . مسند أبى يعلى الموصلى ، أبو يعلى أحمد بن علىّ بن المثنّى التميمى الموصلى (ت ٣٠٧ ه) ، تحقيق : إرشاد الحقّ الأثرى ، جدّه : دار القبله ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠٨ ه .

١٠٣ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢۴١ ه) ، تحقيق : عبد اللّه محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١۴١۴ ه .

١٠۴ . المصنّف ، أبو بكر عبد الرزّاق بن همام الصنعانى (ت ٢١١ ه) ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى ، بيروت : المجلس العلمى .

١٠۵ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، ١٣٧٩ ه ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الاُولى، ١٣۶١ ه .

١٠۶ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (ت ٣۶٠ ه) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الثانيه ، ١۴٠۴ ه .

١٠٧ . معجم مقاييس اللغه ، أحمد بن فارس الرازى القزوينى ، قمّ : مكتبه الإعلام الإسلامى .

١٠٨ . مقتل الحسين عليه السلام ،

موفّق بن أحمد المكّی الخوارزمی (ت ۵۶۸ ه) ، تحقیق: محمّد السماوی ، قمّ : مکتبه المفید .

۱۰۹ . مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، میرزا محمّد الموسوی الإصفهانی، تحقیق: السیّد علی عاشور، بیروت: مؤسّسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۱ ه .

۱۱۰ . الملل والنحل ، أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم الشهرستانی (ت ۵۴۸ ه) ، بیروت : دار المعرفه ، ۱۴۰۶ ه .

۱۱۱ . مناقب آل أبی طالب (المناقب لابن شهر آشوب) ، محمّد بن علی المازندرانی (ابن شهرآشوب) (ت ۵۸۸ ه) ، قمّ : المطبعه العلمیّه .

۱۱۲ . مناقب آل أبی طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی (ت ۵۸۸ ه) ، قمّ : المطبعه العلمیه .

۱۱۳ . مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علیه السلام ، محمّد بن سلیمان الکوفی القاضی (ت ۳۰۰ ه) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودی ، قمّ : مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیّه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۲ ه .

۱۱۴ . المناقب (المناقب للخوارزمی) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البکری المکّی الحنفی الخوارزمی (۵۶۸ ه)، تحقیق : مالک المحمودی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۱۵ . موسوعه کلمات الإمام الحسین۷ ، معهد تحقیقات باقر العلوم ، قمّ : دارالمعروف ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۱۱۶ . نظم درر السمطین ، محمّد بن یوسف الزرندی (ت ۷۵۰ ه) ، إصفهان : مکتبه الإمام أمیر المؤمنین ، ۱۳۷۷ ش .

۱۱۷ . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن إدریس الحلّی (ت ۵۹۸ ه) ، تحقیق

: مؤسّسه الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه .

۱۱۸ . نور البراهین ، السیّد نعمه اللّه الموسوی الجزائری (ت ۱۱۱۲ ه) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۷ ه .

۱۱۹ . النور المبین فی قصص الأنبیاء والمرسلین، السیّد نعمه اللّه الجزائری (ت ۱۱۱۲ ه)، قمّ: منشورات الشریف الرضی.

۱۲۰ . النهایه فی غریب الحدیث والأثر ، أبو السعادات مبارک بن مبارک الجزری المعروف بابن الأثیر (ت ۶۰۶ ه) ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی ، قمّ : مؤسّسه إسماعیلیان ، الطبعه الرابعه ، ۱۳۶۷ ش .

۱۲۱ . نهج الإیمان ، علی بن یوسف بن جبر (ق ۷ ه) ، تحقیق : السیّد أحمد الحسینی ، مشهد : مجتمع الإمام الهادی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۸ ه .

۱۲۲ . وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۲۳ . الهجوم علی بیت فاطمه، عبد الزهراء مهدی، بیروت: دار الزهراء، ۱۹۹۹ م .

۱۲۴ . الهدایه الکبری، أبو عبد اللّه الحسین بن حمدان الخصیبی (ت ۳۳۴ ه)، بیروت: مؤسّسه البلاغ للطباعه والنشر، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۱ ه .

۱۲۵ . ینابیع الموده لذوی القربی ، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ ه) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۶ ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم

نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهـدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرسـتان آران و بیدگل اصـفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسـابقه جهـانی کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این

آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ – مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ – قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ – بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ – فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ – روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت – دفاع از حقیقت و ولایت

۶ – سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ – روی دست آسمان: عید غدیر

۸ – سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ – آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ – فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ – الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شـهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

۱ . «روی محمّـد بن إسـماعیل البرمکی قال: حـدّثنا موسـی بن عبـد اللّه النخعی قال: قلت لعلی بن محمّد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام: علّمنی یا بن رسول اللّه قولاً أقوله، بلیغاً کاملاً إذا زرت واحداً منکم، فقال: إذا صـرت إلی الباب فقف واشهد الشهادتین وأنت علی غسل، فإذا دخلت ورأیت القبر فقف وقل: اللّه أکبر، اللّه أکبر ثلاثین مرّه ، ثمّ امشِ قلیلاً وعلیک السکینه والوقار، وقارب بین خطاک، ثمّ قف وکبّر اللّه عزّ وجلّ ثلاثین مرّه، ثمّ ادنُ من القبر وکبّر اللّه أربعین مرّه تمـام مئه تکبیره، ثمّ قـل...»: عیون أخبـار الرضـا علیه السـلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضـره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۲ . «عن ابن محبوب، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السلام، قال: قال رجل عنـده: اللّه أکبر، فقال: اللّه أکبر من أیّ شـیء؟ فقال: من کلّ شـیء، فقال أبو عبـد اللّه علیه السـلام: حـدّدته، فقال الرجل: کیف أقول؟ فقـال: قـل: اللّه أکـبر من أن یوصف»: الکـافی ج ۱ ص ۱۱۷، التوحیـد للصدوق ص ۳۱۲، معـانی الأخبار ص ۱۱، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۹۱، مستدرک الوسائل ج

۵ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۶۶ و ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۴۳۲، فلاح السائل ص ۹۹؛ «عن جميع بن عمرو، قال: قال لی أبو عبد اللّه عليه السلام: أیّ شیء اللّه أكبر؟ فقلت: اللّه أكبر من كلّ شیء، فقال: وكان ثمّ شیء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: اللّه أكبر من أن يوصف»: المحاسن ج ۱ ص ۲۴۱، الكافی ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۳، معانی الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۴۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۹. ۳ . «فأتيت إلی باب دارها، وإذا أنا بالباب مغلق، فنظرت من شقوق الباب، وإذا بفاطمه الزهراء عليهاالسلام نائمه عند الرحی، ورأيت الرحی تدور وتطحن البرّ، وهی تدور من غير يدٍ تديرها، والمهد أيضاً إلی جانبها والحسين عليه السلام نائم فيه، والمهد يهتزّ ولم أرَ من يهزّه، ورأيت كفّاً تسبّح للّه قريباً من كفّ فاطمه الزهراء...؛ أمّا الطحّان فهو جبرئيل، وأمّا الذی يهزّ مهد الحسين فهو ميكائيل، وأمّا الملك المسبّح فهو إسرافيل»: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۹۸. ۴ . «قد روی لنا عن حبيب بن مظاهر الأسدی بيّض اللّه وجهه أنّه قال للحسين بن علیّ بن أبی طالب عليهماالسلام: أیّ شیء كنتم قبل أن يخلق اللّه عزّ وجلّ آدم عليه السلام؟ قال: كنّا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلّم الملائكه التسبيح والتهليل والتحميد»: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳، بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۱۱؛ «وبنا اهتدوا إلی معرفه اللّه وتسبيحه وتهليله وتمجيده»: علل الشرائع ج ۱

ص ۵، عيون أخبـار الرضا ج ٢ ص ٢٣٧، كمال الدين ص ٢۵۵، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣۴۶ و ج ٢۶ ص ٣٣۶. ۵ . «عن هشام الجواليقى قال: سألتُ أبا عبد اللّه عليه السلام عن قول اللّه عزّ وجلّ: سبحان اللّه، ما يعنى به؟ قال: تنزيهه»: الكافى ج ١ ص ١١٨، التوحيد للصدوق ص ٣١٢، بحار الأنوار ج ۴ ص ١۶٩ و ج ٩٠ ص ١٧٧؛ «سبحان اللّه هو تنزيهه، أى إبعاده عن السوء وتقديسه»: تاج العروس ج ١٩ ص ١٠۶، لسان العرب ج ١٣ ص ۵۴٨، النهايه فى غريب الحـديث ج ۵ ص ۴٣. ۶ . «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السلام، قال: قال رجل عنده: اللّه أكبر، فقال : اللّه أكبر من أىّ شىء؟! فقال: من كلّ شىء، فقال أبو عبـد اللّه عليه السـلام: حـدّدته، فقـال الرجـل: كيف أقول؟ فقـال: قـل: اللّه أكبر من أن يوصف»: الكافى ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٢، معـانى الأخبار ص ١١، وسائل الشـيعه ج ٧ ص ١٩١، مسـتدرك الوسائل ج ۵ ص ٣٢٧، بحـار الأنوار ج ٨١ ص ٣۶۶ و ج ٩٠ ص ٢١٨، جامع أحاديث الشـيعه ج ١۵ ص ۴٣٢، فلاح السائل ص ٩٩؛ «عن جميع بن عمرو، قـال: قال لى أبو عبد اللّه عليه السـلام: أىّ شـىء اللّه أكبر؟ فقلت: اللّه أكبر من كلّ شـىء، فقال: وكان ثمّ شىء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قـال: اللّه أكبر من أن يوصف»: المحـاسن ج ١ ص ٢۴١، الكافى ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٣، معانى الأخبار ص ١١، وسائل الشيعه ج ٧ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٩٠ ص

۲۱۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۴۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۹. ۷ . «ما من ملك يهبطه اللّه فى أمرٍ ما يهبطه إلّا بدأ بالإمـام فعرض ذلك عليه، وإنّ مختلف الملائكه من عنـد اللّه تبارك وتعالى إلى صاحب هـذا الأمر»: الكافى ج ۱ ص ۳۹۴. ۸ . «السـلام عليكم يـا أهـل بيت النبوّه، وموضع الرساله، ومختلف الملائكه...»: عيون أخبار الرضا عليه السـلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لاـ يحضـره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهـذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشـيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشـهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشـيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۹ . طه: ۳۸ ۳۹. ۱۰ . «سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام يقول: إنّ منّا لمن يعاين معاينه، وإنّ منّا لمن ينقر فى قلبه كيت وكيت»: بصائر الدرجات ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۲۷۰ و ج ۲۵ ص ۵۱ و ج ۲۶ ص ۱۹، ۵۴، ۸۷. ۱۱ . «جيؤونى بعلىّ بن أبى طـالب: الإرشاد ج ۱ ص ۱۲۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۵، كشف الغمّه ج ۱ ص ۲۱۳. ۱۲ . «فتفل فى عينيه، ففتحهما فى الوقت ما بها من علّه»: شرح الأخبار ج ۱ ص ۱۴۸، وراجع: الأمالى للمفيد ص ۵۷، الأمالى للطوسـى ص ۱۷۱. ۱۳ . «وانهزم اليهود وهم يقولون: قُتـل مرحب قُتـل مرحب»: الأمالى للطوسـى ص ۴، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۹. ۱۴ . «وفى حمـل أمير المؤنين عليه السـلام الباب يقول الشاعر:إنّ امرءاً حمل الرِّتاجَ بخيبر/ يوم اليهود بقدرهٍ لمؤاد/ حمل الرتاج رتاج باب قموصها...»: الإرشاد ج ۱ ص

۱۲۹، نهج الإیمان لابن جبر ص ۳۲۶، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۲۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۷ و ج ۴۱ ص ۲۸۱، الغدیر ج ۶ ص ۳۵۹، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۷۲. ۱۵ . «عن أبی رافع قال: لمّا دعا رسول اللّه صلی الله علیه و آله علیّاً علیه السلام یوم خیبر فتفل فی عینیه، قال له: إذا أنت فتحتها فقف بین الناس، فإنّ اللّه أمرنی بذلک. قال أبو رافع: فمضی علیّ علیه السلام وأنا معه، فلمّا أصبح افتتح خیبر، ووقف بین الناس، وأطال الوقوف، فقال الناس: إنّ علیّاً علیه السلام یناجی ربّه، فلمّا مکث ساعه أمر بانتهاب المدینه التی فتحها. قال أبو رافع: فأتیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقلت: إنّ علیّاً علیه السلام وقف بین الناس کما أمرته، قال قوم منهم: یقول إنّ اللّه ناجاه، فقال: نعم یا رافع، إنّ اللّه ناجاه یوم الطایف ویوم عقبه تبوک ویوم حنین»: بصائر الدرجات ص ۴۳۱، الاختصاص ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۱۵۴، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۴۰، غایه المرام ج ۵ ص ۲۴۷. ۱۶ . «عن الرضا، عن أبیه، عن جدّه عن جعفر بن محمّد علیهم السلام، فی قوله: «وَ اللَّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَآءُ»، قال: المختصّ بالرحمه نبیّ اللّه ووصیّه صلوات اللّه علیهما، إنّ اللّه خلق مئه رحمه، تسعه وتسعون رحمه عنده مذخوره لمحمّد صلی الله علیه و آلهوعلیّ علیه السلام وعترتهما، ورحمه واحده علی سائر الموجودین»: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۶۲. ۱۷ . «فلمّا أفاق ناوله الحسن علیه السلام قَعباً من لبن، فشرب منه قلیلًا، ثمّ نحّاه عن فیه وقال: احملوه إلی أسیرکم. ثمّ قال للحسن علیه السلام: بحقّی علیک یا بُنی إلاّ ما طیّبتم مطعمه ومشربه، وارفقوا به إلی حین

موتی، وتطعمه ممّا تأکل، وتسقیه ممّا تشرب وتکون أکرم منه. فعند ذلک حملوا إلیه اللبن وأخبروه بما قال أمیر المؤمنین علیه السلام فی حقّه، فأخذ اللعین وشربه»: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۸۹. ۱۸ . «کان شامیاً رآه راکباً، فجعل یلعنه والحسن لا یردّ، فلمّا فرغ أقبل الحسن علیه وضحک وقال: أیّها الشیخ، أظنّک غریباً، ولعلّک شبّهت، فلو استعتبتنا أعتبناک، ولو سألتنا أعطیناک، ولو استرشدتنا أرشدناک، ولو استحملتنا حملناک، وإن کنت جائعاً أشبعناک، وإن کنت عریاناً کسوناک، وإن کنت محتاجاً أغنیاک، وإن کنت طریداً آویناک، وإن کان لک حاجه قضیناها لک، فلو حرّکت رحلک إلینا وکن ضیفنا إلی وقت ارتحالک کان أعود علیک؛ لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عریضاً ومالاً کبیراً. فلمّا سمع الرجل کلامه بکی ثمّ قال: أشهد أنّک خلیفه اللّه فی أرضه، اللّه أعلم حیث یجعل رسالاته، وکنت أنت وأبوک أبغض خلق اللّه إلیَّ، والآن أنت أحبّ خلق اللّه إلیَّ. وحوّل رحله إلیه، وکان ضیفه إلی أن ارتحل، وصار معتقداً لمحبّتهم»: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۸۴، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۴۴. ۱۹ . «عن علی بن الحسین قال: مرّ موسی بن عمران علی نبیّنا وآله وعلیه السلام برجلٍ وهو رافع یده إلی السماء یدعو اللّه، فانطلق موسی فی حاجته فغاب سبعه أیّام ثمّ رجع إلیه وهو رافع یده إلی السماء، فقال: یا ربّ، هذا عبدک رافع یدیه إلیک یسألک حاجته ویسألک المغفره منذ سبعه أیّام لا تستجیب له. قال: فأوحی اللّه إلیه: یا موسی، لو دعانی حتّی تسقط یداه أو تنقطع یداه أو ینقطع لسانه، ما استجبت له حتّی یأتینی من الباب الذی أمرته»: المحاسن ج ۱ ص

۲۲۴، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۵۷، الجواهر السنیه ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۳ و ج ۱۳ ص ۳۵۵. ۲۰ . «السلام علیکم یا أهل بیت النبوّه وموضع الرساله، ومختلف الملائکه ومهبط الوحی، ومعدن الرحمه وخزّان العلم، ومنتهی الحلم وأصول الکرم، وقاده الأُمم وأولیاء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخیار، وساسه العباد وأرکان البلاد، وأبواب الإیمان وأُمناء الرحمان، وسلاله النبیّین وصفوه المرسلین، وعتره خیره ربّ العالمین، ورحمه اللّه وبرکاته...»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۲۱ . «تسیل کلّ عین فی جدولٍ إلی سبط، کانوا ستمئه ألف»: تفسیر البیضاوی ج ۱ ص ۳۲۹، مجمع البحرین ج ۱ ص ۴۶۲؛ «عن الإمام الباقر علیه السلام: ویحمل حجر موسی بن عمران وهو وقر بعیر ، فلا ینزل منزلاً إلاّ انبعث عین منه...»: بصائر الدرجات ص ۲۰۸، الکافی ج ۱ ص ۲۳۱، کمال الدین ص ۶۷۰، الغیبه للنعمانی ص ۲۴۴. ۲۲ . الإمام الصادق علیه السلام: «إنّ إبراهیم لمّا أُوقدت النار ، أتاه جبرئیل بثوبٍ من ثیاب الجنّه فألبسه إیّاه ، فلم یضرّه معه حرّ ولا برد»: بصائر الدرجات ص ۲۰۹، الکافی ج ۱ ص ۲۳۲. ۲۳ . الإمام الصادق علیه السلام: «وکلّ نبیّ ورث علماً أو غیره ، فقد انتهی إلی محمّدٍ وآله»: علل الشرائع ج ۱ ص ۵۳، کمال الدین ص ۱۴۲. ۲۴ . «إنّ القائم إذا خرج یکون علیه قمیص یوسف...»: کمال الدین ص ۱۴۳،

تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۴۶۴. ۲۵ . «السلام علی أئمّه الهدی ومصابیح الدجی، وأعلام التقی وذوی النهی، وأولی الحجی وکهف الوری، وورثه الأنبیاء، والمثل الأعلی والدعوه الحسنی، وحجج اللّه علی أهل الدنیا والآخره والأُولی، ورحمه اللّه وبرکاته»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۲۶ . «اصحر بی مولای أمیر المؤنین علیّ بن أبی طالب صلوات اللّه علیه لیله من اللیالی، فخرج من الکوفه، وانتهی إلی مسجد جعفی، فتوجّه إلی القبله وصلّی أربع رکعات، فلمّا سلّم وسبّح وبسط کفّیه، قال: إلهی، کیف أدعوک وقد عصیتک وکیف لا أدعوک وقد عرفتک!... وقام فخرج واتّبعته حتّی خرج إلی الصحراء...راجع: فضل الکوفه ومساجدها ص ۶۵، المزار لابن المشهدی ص ۱۵۳، المزار للشهید الأوّل ص ۲۷۵، بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۲۰۰ و ج ۹۷ ص ۴۵۲. ۲۷ . أنعام: ۸۴. ۲۸ . «السلام علی محالّ معرفه اللّه، ومساکن برکه اللّه، ومعادن حکمه اللّه، وحفظه سرّ اللّه، وحمله کتاب اللّه، وأوصیاء نبیّ اللّه، وذرّیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ورحمه اللّه وبرکاته»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

کنت بواسط، وکان یوم أضحی، فحضرت صلاه العید مع

الحجّاج، فخطب خطبه بليغه، فلمّا انصرف جاءنى رسوله، فأتيته، فوجدته جالساً مستوفزاً، فقال: يا شعبى، هذا يوم الأضحى، وقد أردت أن أضحّى فيه برجلٍ من أهل العراق، فأحببت أن تسمع قوله، فتعلم أنّى قد أصبت الرأى فيما أفعل به. فقلت: أيّها الأمير! أفترى أن تستنّ بسنّه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وتضحّى بما أمر أن يُضحّى به، وتفعل ما فعله، وتدع ما أردت أن تفعله به فى هذا اليوم العظيم إلى غيره؟! قال: يا شعبى، إن إذا سمعت ما يقول صوّبت رأيى فيه لكذبه على اللّه وعلى رسوله صلى الله عليه و آله وإدخاله الشبهه فى الإسلام، قلت: أفيرى الأمير أن يعفينى عن ذلك؟ قال: لا بدّ من ذلك... فقال يحيى للحجّاج: قول اللّه عزّ وجلّ: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَنَ»، مَن عنى بذلك؟ قال الحجّاج: إبراهيم، قال يحيى: فداود وسليمان من ذرّيته؟ قال: نعم، قال يحيى: ومن نصّ اللّه عزّ وجلّ عليه بعد هذا أنّه من ذرّيته؟ فقرأ الحجّاج: «وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَ هَرُونَ وَكَذَ لِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ». قال يحيى: ومن؟ فقرأ الحجّاج: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى». قال يحيى: ومن أين كان عيسى من ذرّيه إبراهيم ولا أب له من صلبه؟ قال: من قبل أُمّه، قال يحيى: فمن أقرب رحماً، مريم من إبراهيم، أم فاطمه من محمّد، أم الحسن والحسين منه، أم عيسى من إبراهيم...: شرح الأخبار ج ۳ ص ۹۲، كنز الفوائد ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۴۷، أعيان الشيعه ج ۱۰ ص ۳۰۳.

۲۹ . «قبضه وصيّه وضمانه على ما فيها ، على ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليهماالسلام ، وعلى ما ضمن وأدّى وصيّ عيسى بن مريم ، وعلى ما ضمن الأوصياء قبلهم على

أنّ محمّداً أفضل النبيّين ...» : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۲ . ۳۰ . «لكن حين نزل برسول اللّه صلى الله عليه و آله الأمر ، نزلت الوصيّه من عند اللّه كتاباً مسجّلاً ، نزل به جبرئيل مع أُمناء اللّه تبارك وتعالى من الملائكه ، فقال جبرئيل : يا محمّد ، مرّ بإخراج من عندك إلّا وصيّك ليقبضها منّا ، وتُشهدنا بدفعك إيّاها إليه ضامناً لها ، يعنى عليّاً عليه السلام. فأمر النبيّ صلى الله عليه و آله بإخراج من كان فى البيت ما خلا عليّاً، وفاطمه فيما بين الستر والباب ، فقال جبرئيل عليه السلام : يا محمّد ، ربّك يُقرئك السلام ويقول : هذا كتاب ما كنت عهدت إليك ، وشرطت عليك... : الكافى ج ۱ ص ۲۸۱ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۹ ، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۳۷۸. ۳۱ . «قد عهدتُ إليك ، أُحدث العهد لك بمحضر أمينَى ربّ العالمين : جبرئيل وميكائيل ، يا علىّ ، بحقّهما عليك إلّا أنفذت وصيّتى على ما فيها ، وعلى قبولك إيّاها بالصبر والورع على منهاجى وطريقى... وإذا حضرتك الوفاه فأوصِ وصيّتك إلى من بعدك على ما أوصيك...» : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۹. ۳۲ . «عن على بن عقبه، عن أبيه، قال: دخلنا على أبى عبد اللّه عليه السلام أنا والمعلّى بن خُنيس ، فقال: يا عقبه ، لا يقبل اللّه من العباد يوم القيامه إلّا هذا الذى أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلّا أن تبلغ نفسه هذا. وأومأ بيده إلى الوريد، قال: ثمّ اتّكأ وغمز إلىّ المعلّى أن سله ، فقلت: يا بن رسول اللّه ، إذا بلغت نفسه هذه

فأیّ شـیءٍ یری ؟ فردّ علیه بضعه عشر مرّه: أیّ شیءٍ یری ؟ فقال فی کلّها: یری. لا یزید علیها، ثمّ جلس فی آخرها فقال: یا عقبه ! قلت: لبّیک وسـعدیک، فقال: أبیت إلاّ أن تعلم ؟ فقلت : نعم یا بن رسول اللّه، إنّما دینی مع دمی ، فإذا ذهب دمی کان ذلک، وکیف بـک یـا بن رسول اللّه کلّ ساعه؟ وبکیت، فرقّ لی فقال: یراهما واللّه، قلت: بأبی أنت وأُمّی من هما ؟ فقال: ذاک رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وعلیّ علیه السـلام، یـا عقبه لن تموت نفس مؤمنه أبـداً حتّی تراهمـا. قلت: فإذا نظر إلیهما المؤمن، أیرجع إلی الـدنیا ؟ قـال: لا، بـل یمضـی أمـامه، فقلت له: یقولان شـیئاً جُعلت فـداک ؟ فقال: نعم، یـدخلان جمیعاً علی المؤمن فیجلس رسول اللّه صلی الله علیه و آله عند رأسه، وعلیّ علیه السلام عند رجلیه، فیکبّ علیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فیقول: یا ولیّ اللّه أبشـر ، أنـا رسول اللّه، إنّی خیر لـک ممّـا تترک من الـدنیا، ثمّ ینهض رسول اللّه فیقوم علیه علیّ صـلوات اللّه علیهمـا، حتّی یکبّ علیه فیقول: یا ولیّ اللّه أبشـر، أنا علیّ بن أبی طالب الـذی کنت تحبّنی، أمّا لأنفعک. ثمّ قال أبو عبـد اللّه علیه السـلام: أما إنّ هـذا فی کتـاب اللّه عزّ وجـلّ، «لَا تَبْـدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ ذَ لِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»: المحاسن ج ۱۷۱، بحـار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، ورواه الشیخ الکلینی فی الکافی ج ۳ ص ۱۲۹ باختلافٍ یسیر، وکذلک رواه العیّاشی فی تفسیره ج ۲ ص ۱۲ باختلافٍ یسیر.

قال العلاّمه المجلسی فی شـرح هـذا الخبر: «إنّما دینی مع دمی» : المراد بالـدم الحیاه ، أی أترک طلب الـدین ما دمت حیّاً، فإذا ذهب

دمى أى متّ كان ذلک أى ترک الطلب أو المعنى: إنّه إنّما يمكننى تحصيل الدين ما دمت حيّاً، فقوله: فإذا ذهب دمى استفهام إنكارى ، أى بعد الموت كيف يمكننى طلب الدين؟ وفى الكافى: إنّما دينى مع دينک، فإذا ذهب دينى كان ذلک، أى إنّ دينى إنّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينک ، فإذا ذهب دينى لعدم علمى بما تعتقده كان ذلک، أى الخسران والهلاک والعذاب الأبدى، أشار إليه مبهماً لتفخيمه.

وأمّا استشهاده عليه السلام با لآيه ، فالظاهر أنّه فسّر البُشرى فى الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسّر البشرى فى الآخره بذلک ؛ لأنّ تلک الحاله من مقدّمات النشأه الآخره، فالبشرى فى الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد فى أخبارٍ أُخر، أو بما بشّر اللّه فى كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸۶. ۳۳ . «السلام على الدعاه إلى اللّه، والأدلّاء على مرضات اللّه، والمستقرّين فى أمر اللّه، والتامّين فى محبّه اللّه، والمخلصين فى توحيد اللّه، والمظهرين لأمر اللّه ونهيه، وعباده المكرّمين، الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، ورحمه اللّه وبركاته، السلام على الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۳۴ . نحل: ۴۳. ۳۵ . نساء: ۵۹. ۳۶ . هود: ۸۶. ۳۷ . «إذا قام القائم نزلت ملائكه بدر...»: الغيبه للنعمانى ص

۲۵۲. ۳۸ . «فیقول له جبرئیل: یا سیّدی ، قولک مقبول ، وأمرک جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲. ۳۹ . هود: ۸۶. ۴۰ . «فـإذا خرج أسـند ظهره إلی الکعبه واجتمع إلیه ثلاثـمئه وثلاثـه عشـر... فـأوّل ما ینطق به هـذه الآیه: «بَقیَهُ اللّه ِ خَیْرٌ لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ» »: کمال الدین ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲. ۴۱ . «فنحن وشیعتنا حزب اللّه»: التوحید ص ۱۶۶، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۰، ج ۲۴ ص ۲۱۳. ۴۲ . مائده: ۵۶. ۴۳ . «الحمـد للّه ربّ العالمین ، الرحمن الرحیم ، مالک یوم الـدین ، بارئ الخلائق أجمعین ... أیّها القوم ، إنّ اللّه تعالی وله الحمـد ابتلانا بمصائب جلیله ، وثلمه فی الإسـلام عظیمه ، قُتل أبو عبد اللّه علیه السـلام وعترته ، وسُبی نساؤه وصبیته ...»: مثیر الأحزان ص ۱۱۲ . ۴۴ . «السلام علی الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحمـاه وأهـل الـذکر، وأُولی الأمر، وبقیّه اللّه وخیرته وحزبه، وعیبه علمه، وحجّته وصـراطه ونـوره، ورحمه اللّه وبرکـاته»: عیون أخبار الرضا علیه السـلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضـره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشـهدی ص ۵۲۳، بحـار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جـامع أحادیث الشـیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۴۵ . «الصِّراط والسِّراط والزِّراط: الطریق»: الصـحاح ج ۳ ص ۱۱۳۹ «صـرط» ، لسان العرب ج ۷ ص ۳۴۰ «صرط» ؛ «الصِّراط بالکسر الطریق»: تاج العروس ج ۱۰ ص ۳۲۰ «صرط»؛ «سَرَطَ: أصلٌ صحیحٌ واحد، یدلّ علی غیبه فی مرّ وذهاب»: معجم

مقـاییس اللغه ج ٣ ص ١٥٢ «سـرط»؛ «والسِّراط لغةً فی الصِّراط»: الصـحاح ج ٣ ص ١١٣١ «سـرط»؛ «إنّ الأصل الواحد فی هذه المادّه هو الطریق الواضـح الواسع مادّیاً أو معنویاً»: التحقیق فی کلمات القرآن ج ۶ ص ٢٢٨. ۴۶ . «أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شـریک له کما شـهد لنفسه وشـهدت له ملائکته وأُولوا العلم من خلقه، لا إله إلاّ هو العزیز الحکیم، وأشـهد أنّ محمّـداً عبده المنتجب ورسوله المرتضی، أرسله بالهدی ودین الحقّ لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون، وأشهد أنّکم الأئمّه الراشدون المهـدیون المعصومون»: عیون أخبـار الرضـا علیه السـلام ج ١ ص ٣٠۵، کتـاب مـن لاـ یحضـره الفقیه ج ٢ ص ۶٠٩، تهذیب الأحکـام ج ۶ ص ٩۵، وسائـل الشـیعه ج ١۴ ص ٣٠٩، المزار لاـبن المشـهدی ص ۵٢٣، بحـار الأـنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحادیث الشیعه ج ١٢ ص ٢٩٨. ۴٧ . «عن سـلیم بن قیس الهلالی قال: سـمعت أمیر المؤمنین علیّاً علیه السلام یقول: احذروا علی دینکم ثلاـثه: رجلاًـ قرأ القرآن حتّی إذا رأیت علیه بهجته اخترط سـیفه علی جـاره ورماه بالشـرک، فقلت: یا أمیر المؤمنین أیّهما أولی بالشـرک؟ قال: الرامی. ورجلًا اسـتخفّته الأحادیث کلّما أحدثت أُحدوثه کذب مدّها بأطول منها، ورجلًا آتاه اللّه عزّ وجلّ سلطانـاً فزعم أنّ طـاعته طاعه اللّه ومعصـیته معصـیه اللّه، وکـذب؛ لأنّه لا طاعه لمخلوقٍ فی معصـیه الخالق، لا ینبغی للمخلوق أن یکون حبّه لمعصـیه اللّه فلاـ طـاعه فی معصـیته ولاـ طـاعه لمن عصـی اللّه، إنّما الطاعه للّه ولرسوله ولولاه الأمر، وإنّما أمر اللّه عزّ وجلّ بطاعه الرسول؛ لأنّه معصوم مطهّر، لا یأمر بمعصیته، وإنّما أمر بطاعه أُولی الأمر؛ لأنّهم معصومون مطهّرون لا

یأمرون بمعصیته»: الخصال ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۳۸ و ج ۸۹ ص ۱۷۹، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۱۷۸ و ج ۱۵ ص ۱۵۸، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۶۴، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۵۰۱. ۴۸ . توبه، ۱۱۹. ۴۹ . «سألتُ أبا جعفرٍ علیه السلام عن قول اللّه عزّ وجلّ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّدِقِینَ»، قال: إیّانا عنی»: الکافی ج ۱ ص ۲۰۸، بصائر الدرجات ص ۵۱، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۱، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۴۹۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۸۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۸۰. ۵۰ . جن: ۲۶. ۵۱ . «وأشهد أنّکم الأئمّه الراشدون، المهدیون المعصومون، المکرّمون المقرّبون، المتّقون الصادقون المصطفون، المطیعون للّه، القوّامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بکرامته، اصطفاکم بعلمه، وارتضاکم لغیبه، واختارکم لسرّه»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

«عن سدیر قال: کنت أنا وأبو بصیر ویحیی البزّاز وداود بن کثیر فی مجلس أبی عبد اللّه علیه السلام، إذ خرج إلینا وهو مغضب، فلمّا أخذ مجلسه قال: یا عجباً لأقوامٍ یزعمون أنّا نعلم الغیب! ما یعلم الغیب إلاّ اللّه عزّ وجلّ، لقد هممتُ بضرب جاریتی فلانه، فهربت منّی فما علمت فی أیّ بیوتٍ الدار هی. قال سدیر: فلمّا أن قام من مجلسه وصار فی منزله، دخلت أنا وأبو بصیر ومیسر وقلنا له: جُعلنا

فداک، سمعناک وأنت تقول کذا وکذا فی أمر جاریتک، ونحن نعلم أنّک تعلم علماً کثیراً ولا ننسبک إلی علم الغیب، قال: فقال: یا سدیر: ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلی، قال: فهل وجدت فیما قرأت من کتاب اللّه عزّ وجلّ: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَبِ أَنَا ءَاتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ»؟ قال: قلت: جُعلت فداک قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل؟ وهل علمت ما کان عنده من علم الکتاب؟ قال: قلت: أخبرنی به؟ قال: قدر قطره من الماء فی البحر الأخضر، فما یکون ذلک من علم الکتاب؟! قال: قلت جُعلت فداک ما أقلّ هذا، فقال: یا سدیر، ما أکثر هذا، أن ینسبه اللّه عزّ وجلّ إلی العلم الذی أخبرک به یا سدیر، فهل وجدت فیما قرأت من کتاب اللّه عزّ وجلّ أیضا: «قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیدَاً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَبِ»؟ قال: قلت: قد قرأته جُعلت فداک، قال: أفمن عنده علم الکتاب کلّه أفهم، أم من عنده علم الکتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الکتاب کلّه، قال: فأومأ بیده إلی صدره وقال: علم الکتاب واللّه کلّه عندنا، علم الکتاب واللّه کلّه عندنا»: الکافی ج ۱ ص ۲۵۷، وراجع بصائر الدرجات ص ۲۳۳، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۱۹۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۵۲۳، غایه المرام ج ۴ ص ۵۷. ۵۲ . «اجتباکم بقدرته، بأنّهم لمّا کانوا مظهر قدرته کما دلّت علیه الأخبار، فحینئذٍ معنی الاجتباء بالقدره هو أنّهم مصدر آثارها... فلا یکون أحدٌ فی القدره وآثارها مثلهم، فیکون الباء حینئذٍ بمعنی اللاّم الغائی، أی: اجتباهم لغایه إظهار قدرته تعالی»: الأنوار الساطعه ج ۳ ص ۳۲۲. ۵۳

. «وكـان الحجر حجراً منقوراً فی صـخر، والبـاب من الحجر فی ذلـك الصـخر المنقور كأنّه حجر رحی فی وسـطه ثقب لطیف... وجعل یده الیسـری فی ذلك الثقب»: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۱۶۰، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۹، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۰۵؛ «قال أمیر المؤمنین علیه السـلام: أنا الهادی وأنا المهتدی... وأنا ید اللّه المبسوطه علی عباده»: التوحید ص ۱۶۵، معانی الأخبار ص ۱۷، الاختصاص ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۴ ص ۹ و ج ۲۴ ص ۱۹۹ و ج ۲۶ ص ۲۵۸، ینابیع المودّه ج ۳ ص ۴۰۱. ۵۴ . «عن جـابر: إنّ علیّاً حمـل البـاب یوم خیبر، وإنّه جُرّب بعـد ذلك فلم یحمله أربعون رجلًا»: مناقب الإمام أمیر المؤمنین لابن سـلیمان الكوفی ج ۲ ص ۵۶۲، فتـح الباری ج ۷ ص ۳۶۷، المصـنّف لابن أبی شیبه ج ۷ ص ۵۰۶، كنز العمّال ج ۱۳ ص ۱۳۶، كشف الخفاء ج ۱ ص ۳۶۵، البدایه والنهایه ج ۴ ص ۲۱۶، إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۰، السـیره النبویه لابن كثیر ج ۳ ص ۳۵۹، سبل الهدی والرشاد ج ۵ ص ۱۲۸؛ «فاجتمع علیه بعده سبعون رجلًا، فكان جهداً أن أعادوه مكانه»: السیره الحلبیه ج ۲ ص ۳۷؛ «ولقد تكلّف حمله أربعون رجلًا فما أطاقوه»: الدعوات للراوندی ص ۶۴، الأمالی للصدوق ص ۶۰۴، روضه الواعظین ص ۱۲۷، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۲۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۶ و ج ۴۱ ص ۲۸۰. ۵۵ . «واللّه ما قلعتُ باب خیبر ورمیت به خلف ظهری أربعین ذراعاً بقوّه جسدیه، ولا حركه غذائیه، لكنّی أُیّدت بقوّهٍ ملكوتیه، ونفسٌ بنور ربّها مضیئه، وأنا من

أحمـد كالضوء من الضوء، واللّه لو تظاهرت العرب على قتالى لمّا ولّيت»: الأمالى للصـدوق ص ۶۰۴، روضه الواعظين ص ١٢٧، عيون المعجزات لابن عبد الوهّاب ص ۶، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٧٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢۶، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢۵؛ «ثمّ ألقاه من يـده أى وراء ظهره ثمانين شبراً»: السيره الحلبيه ج ٢ ص ٧٣٧؛ «ثمّ رمى بالبـاب رمياً»: إعلام الورى ج ١ ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٢. ۵۶ . «عن أبى بصير قال: كنت مع أبى عبد اللّه عليه السـلام، فذكر شـيئاً من أمر الإمام إذا ولـد، قال: واسـتوجب زياده الروح فى ليله القـدر، فقلت: جُعلت فداك، أليس الروح جبرئيل؟ قال: جبرئيل من الملائكه، والروح خلق أعظم من الملائكه، أليس اللّه يقول: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ» »: بصائر الـدرجات ص ۴٨۴، مختصر بصائر الدرجات ص ۴، دلائل الإمامه للطبرى ص ٣٠۵، بحار الأنوار ج ٢۵ ص ۶۴. ۵٧ . «أيّها الناس، إنّى لم أزل منـذ قُبض رسول اللّه صـلى الله عليه و آله مشـغولاً بغسـله، ثمّ بـالقرآن، حتّى جمعته فى هـذا الثوب، فلم ينزل اللّه على نبيّه آيه من القرآن وقـد جمعتهـا كلّهـا فى هـذا الثوب، وليست منه آيه أقرأنيهـا رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وعلّمنى تأويلها...»: الاحتجاج ج ١ ص ١٠٧ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢۶۵ و ج ٨٩ ص ۴٠ ، غايه المرام ج ۵ ص ٣١۶ ، بيت الأحزان ص ١٠۶. ۵٨ . «فقال عمر : ما أغنانا بما معنا من القرآن عمّا تـدعونا إليه...»: نفس المصـادر السـابقه. ۵٩ . «واجتبـاكم بقـدرته، وأعزّكم بهـداه، وخصّـكم ببرهانه، وانتجبكم بنوره، وأيّـدكم بروحه، ورضيكم خلفاء فى أرضه،

وحججاً على بريّته، وأنصاراً لـدينه وحفظةً لسرّه، وخزنةً لعلمه، ومسـتودعاً لحكمته، وتراجمةً لوحيه، وأركاناً لتوحيـده، وشـهداءً على خلقه»: عيون أخبار الرضا عليه السـلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضـره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

«عن إسـحاق بن راهـويه، قـال: لمّـا وافى أبو الحسن الرضـا عليه السـلام بنيسـابور وأراد أن يخرج منهـا إلى المـأمون، اجتمع إليه أصـحاب الحـديث فقالوا له: يا بن رسول اللّه، ترحل عنّا ولا تحـدّثنا بحـديثٍ فنسـتفيده منك؟ وكان قد قعد فى العماريه، فأطلع رأسه وقال: سـمعتُ أبى موسى بن جعفرٍ يقول: سمعت أبى جعفر بن محمّدٍ يقول: سمعت أبى محمّد بن علىٍّ يقول: سمعت أبى علىّ بن الحسـين يقـول: سـمعت أبى الحسـين بن علىّ بن أبى طـالبٍ يقـول: سـمعت أبى أمير المؤمنين علىّ بن أبى طـالبٍ يقول: سمعت رسول اللّه صـلى الله عليه و آله يقول: سـمعت جبرئيـل يقول: سـمعت اللّه جـلّ جلالـه يقول: لا إله إلاّ اللّه حصـنى، فمن دخـل حصـنى أمن من عـذابى. قـال: فلمّـا مرّت الراحله نادانـا: بشـروطها وأنا من شـروطها»: التوحيـد للصـدوق ص ۲۵، الأمالى للصدوق ص ۳۰۶، ثواب الأعمال ص ۶، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۱۴۴، معانى الأخبار ص ۳۷۱، الجواهر السنيه ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۷، ج ۴۹ ص ۱۲۳، نور البراهين ج ۱ ص ۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۳۹، بشاره المصطفى ص ۴۱۳، وراجع روضه الواعظين ص ۴۲، مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۲۹۶، ينابيع المودّه ج ۳ ص ۱۲۳.

۶۰ . توبه: ۱۰۵. ۶۱ . «عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبی عبد اللّه عليه السلام، قوله: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكَمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمّه تُعرض عليهم أعمال العباد كلّ يوم إلى يوم القيامه»؛ بصائر الدرجات ص ۴۴۷، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۴۵، «عن بريد العجلی قال: كنت عند أبی عبد اللّه عليه السلام فسألته عن قوله تعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»، قال: إيّانا عنی»؛، «عن معلّی بن خُنيس، عن أبی عبد اللّه عليه السلام، فی قول اللّه تبارک وتعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»، قال: هو رسول اللّه صلى الله عليه و آله والأئمّه عليهم السلام تُعرض عليهم أعمال العباد كلّ خميس»؛ «عن الميثمی قال: سألتُ أبا عبد اللّه عليه السلام عن قول اللّه تعالى: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمّه»: بصائر الدرجات ص ۴۴۷، وراجع الكافی ج ۱ ص ۲۱۹، معانی الأخبار ص ۳۹۲، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۱، جمال الأُسبوع ص ۱۱۶، سعد السعود ص ۹۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۳۹۰، تفسير العيّاشی ج ۲ ص ۱۰۹، تفسير القمّی ج ۱ ص ۳۰۴، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۱۰۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۶۴، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۴۶، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۳ ص ۳۰۷. ۶۲ . «خرجتُ من عند أبی عبد اللّه عليه السلام ليلةً ممسياً ، فأتيت منزلی بالمدينه ، وكانت أُمّی معی، فوقع بينی وبينها كلام، فأغلظت لها، فلمّا أن كان من الغد صلّيت الغداه وأتيت أبا عبد اللّه عليه السلام ، فلمّا دخلت عليه فقال لی مبتدءاً: يا أبا مهزم ، مالک ولخالده أغلظت

فی کلامها البارحه؟ أما علمت أنّ بطنها منزلٌ قد سکنته، وأنّ حجرها مهدٌ قد غمزته، وثدیها وعاءٌ قد شربته؟ قال: قلت: بلی ، قال: فلا تغلظ لها»: بصائر الدرجات ص ۲۶۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۷۲۹. ۶۳ . احزاب: ۳۳. ۶۴ . «فلمّا رأی ذلک شمر بن ذی الجوشن ، استدعی الفرسان فصاروا فی ظهور الرجّاله ، وأمر الرماه أن یرموه ، فرشقوه بالسهام حتّی صار کالقنفذ» : الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۱ ، روضه الواعظین ص ۲۰۸، إعلام الوری ج ۱ ص ۴۶۸، ولیس فیه من «استدعی» إلی «الرجّاله» . ۶۵ . «فوقف وقد ضعف عن القتال ، أتاه حجر علی جبهته هشمها...»: مثیر الأحزان ص ۷۳ . ۶۶ . «فوقف یستریح وقد ضعف عن القتال... فأتاه سهمٌ محدّدٌ مسمومٌ له ثلاث شعب ، فوقع فی قلبه» : مقتل الحسین للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴ ، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۳ . ۶۷ . «فقال الحسین علیه السلام : بسم اللّه وباللّه وعلی ملّه رسول اللّه» : مقتل الحسین للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴ ؛ «فرماه ... وأبو أیّوب الغنوی بسهمٍ مسموم فی حلقه ، فقال علیه السلام : بسم اللّه ولا حول ولا قوّه إلّا باللّه ، وهذا قتیل فی رضی اللّه»: المناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۱۱ ، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۵ . ۶۸ . «فإذا امتلأت قال : اللّهمّ إنّ هذا فیک قلیل»: الدرّ النظیم ص ۵۵۱ . ۶۹ . «وقال : هکذا واللّه أکون حتّی ألقی جدّی محمّدا وأنا مخضوبٌ بدمی» : مقتل الحسین للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴ ،

بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۳ . ۷۰ . «وقد أصابته اثنتان وسبعون جراحه»: مثير الأحزان ص ۷۳ . ۷۱ . «... وأعلاماً لعباده، ومناراً فی بلاده، وأدلاّءً على صراطه، عصمكم اللّه من الزلل، وآمنكم من الفتن، وطهّركم من الدنس، وأذهب عنكم الرجس وطهّركم تطهيراً، فعظّمتم جلاله، وأكبرتم شأنه، ومجّدتم كرمه، وأدمنتم ذكره، ووكدتم ميثاقه، وأحكمتم عقد طاعته، ونصحتم له فی السرّ والعلانيه، ودعوتم إلى سبيله بالحكمه والموعظه الحسنه، وبذلتم أنفسكم فی مرضاته، وصبرتم على ما أصابكم فی جنبه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳؛ «وقال: صبراً على قضائک يا ربّ، لا إله سواک، يا غياث المستغيثين...»: موسوعه كلمات الإمام الحسين ص ۶۱۵. ۷۲ . «عن عبد الملك عن بشير النبّال، قال: كنت على الصفا وأبو عبد اللّه قائمٌ عليها، إذا انحدر وانحدرت فی أثره. قال: وأقبل أبو الدوانيق على جمازته ومعه جنده على خيلٍ وعلى إبل، فزحموا أبا عبد اللّه عليه السلام حتّى خفت عليه من خيلهم، فأقبلت أقيه بنفسی وأكون بينهم وبينه بيدی. قال: فقلت فی نفسی: يا ربّ، عبدک وخير خلقک فی أرضک وهؤاء شرّ من الكلاب قد كانوا يعتبونه. قال: فالتفت إلیَّ وقال: يا بشير! قلت: لبّيک، قال: ارفع طرفک لتنظر. قال: فإذا واللّه واقيه وافيه خ د من اللّه أعظم ممّا عسيت أن أصفه. قال: فقال: يا بشير، إنّا أُعطينا ما ترى، ولكنّا أُمرنا أن نصبر فصبرنا»: الأُصول الستّه عشر ص ۱۰۰، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۴۵۳. ۷۳ . «قد عجبت من

صبرک ملائكةُ السماوات»: المزار لابن المشهدی ص ۵۰۴، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۴۰. ۷۴ . «عن صفوان قال: سمعتُ أبا الحسن عليه السلام يقول: إنّ إلينا إيّاب هذا الخلق وعلينا حسابهم»: تفسير فرات الكوفى ص ۵۵۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۰۲ و ج ۲۴ ص ۲۷۲؛ «عن سماعه قال: كنت قاعداً مع أبى الحسن الأوّل عليه السلام والناس فى الطواف فى جوف الليل، فقال: يا سماعه، إلينا إيّاب هذا الخلق وعلينا حسابهم، فما كان لهم من ذنبٍ بينهم وبين اللّه عزّ وجلّ حتمنا على اللّه فى تركه لنا فأجابنا إلى ذلك، وما كان بينه وبين الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك، وعوّضهم اللّه عزّ وجلّ»: الكافى ج ۸ ص ۱۶۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۵۶۸. ۷۵ . «عن أبى حمزه، قال: قال لنا علىّ بن الحسين عليهماالسلام: أىّ البقاع أفضل؟ فقلت: اللّه ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إنّ أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح فى قومه، ألف سنةٍ إلّا خمسين عاماً يصوم النهار ويقوم الليل فى ذلك المكان، ولقى اللّه بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً»: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافى ج ۸ ص ۲۵۳، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالى للطوسى ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۱ ص ۴۲۶؛ «عن زيد بن على، عن أبيه، عن جدّه، عن النبىّ صلى الله عليه و آله، قال: يا علىّ، لو أنّ عبداً عبد اللّه مثل ما

دام نوح فى قومه، وكان له مثل جبل أَحد ذهباً فأنفقه فى سبيل اللّه، ومدّ عمره حتّى حجّ ألف عام على قدميه، ثمّ قُتل بين الصفا والمروه مظلوماً، ثمّ لم يوالك يا عليّ، لم يشمّ رائحه الجنّه ولم يدخلها»: المناقب للخوارزمى ص ۶۷، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴ و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲ و ج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفى ص ۱۵۳. ۷۶ . زخرف: ۵۵. ۷۷ . «كنت فى مجلس أبى جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جُعلت فداك، قول اللّه تبارك وتعالى: «وَ مَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوَى»، ما ذلك الغضب؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: هو العقاب يا عمرو، إنّه من زعم أن اللّه عزّ وجلّ زال من شىءٍ إلى شىء، فقد وصفه صفه مخلوق، إنّ اللّه عزّ وجلّ لا يستفزّه شىء ولا يغيّره»: الكافى ج ۱ ص ۱۱۰، التوحيد للصدوق ص ۱۶۸، معانى الأخبار ص ۱۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۸۶؛ «عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السلام فى قوله اللّه عزّ وجلّ: «فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا انتَقَمْنَا»، قال: إنّ اللّه تبارك وتعالى لا يأسف كأسفنا، ولكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون، فجعل رضاهم لنفسه رضىً، وسخطهم لنفسه سخطاً، وذلك لأنّه جعلهم الدعاه إليه والأدلّاء عليه، فلذلك صاروا كذلك، وليس أنّ ذلك يصل إلى اللّه كما يصل إلى خلقه، ولكنّ هذا معنى ما قال

من ذلـك، وقـد قـال أيضـاً: من أهـان لى وليّاً فقـد بارزنى بالمحاربه ودعانى إليها، وقال أيضا: «مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وقال أيضا: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»...: الكافى ج ۱ ص ۱۴۵، التوحيد للصدوق ۱۶۹، معانى الأخبار ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۶، التفسير الصافى ج ۴ ص ۳۹۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۶۰۸. ۷۸ . «وأقمتم الصلاه وآتيتم الزكاه، وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر، وجاهـدتم فى اللّه حقّ جهاده، حتّى أعلنتم دعوته، وبيّنتم فرائضه، وأقمتم حدوده، ونشـرتم شـرائع أحكامه، وسـننتم سـنّته، وصرتم فى ذلك منه إلى الرضا، وسلّمتم له القضاء، وصدّقتم من رسله من مضى، فالراغب عنكم مارق، واللاّزم لكم لاحق، والمقصّر فى حقّكم زاهق، والحقّ معكم وفيكم ومنكم وإليكم، وأنتم أهله ومعـدنه، وميراث النبوّه عنـدكم، وإيّاب الخلق إليكم، وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم، وآيات اللّه لديكم، وعزائمه فيكم، ونوره وبرهانه عندكم، وأمره إليكم، من والاكم فقـد والى اللّه، ومن عاداكم فقـد عادى اللّه، ومن أحبّكم فقد أحبّ اللّه، ومن أبغضـكم فقد أبغض اللّه، ومن اعتصم بكم فقـد اعتصم باللّه: عيون أخبار الرضا عليه السـلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضـره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكـام ج ۶ ص ۹۵، وسائـل الشـيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشـهدى ص ۵۲۳، بحـار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۷۹ . الإمام الباقر عليه السـلام: «إذا كان يوم القيامه، جمع اللّه الناس من صعيدٍ واحدٍ من الأوّلين والآخرين، عراهً حفاه، فيقفون على طريق المحشر، حتّى يعرقوا عرقاً شديـداً، وتشـتدّ أنفاسـهم، فيمكثون بـذلك مقدار خمسـين عاماً. قال: فقال أبو جعفر عليه السلام:

فثمّ قول اللّه تعالی: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً». قال: ثمّ ينادی منادٍ من تلقاء العرش: أين النبیّ الأمّی؟ قال: فيقول الناس: قد أسمعت فسمّ باسمه، قال: فينادی: أين نبیّ الرحمه محمّد بن عبد اللّه الأُمّی؟ قال: فيقدم رسول اللّه أمام الناس كلّهم حتّی ينتهی إلی الحوض، طوله ما بين أبله إلی صنعاء، فيقف عليه، ثمّ ينادی بصاحبكم، فيتقدّم أمام الناس فيقف معه، ثمّ يؤن للناس ويمرّون...: الأمالی للمفيد ص ۲۹۰، الأمالی للطوسی ص ۶۷، تفسير فرات الكوفی ص ۲۵۹، بشاره المصطفی ص ۲۰، كشف الغمّه ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۷. ۸۰. «عن جابر عن أبی جعفرٍ عليه السلام، قال: كان اللّه ولا شیء غيره، فأوّل ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلّةً خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار»: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ «أوّل ما خلق اللّه نور نبيّك يا جابر»: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الآلوسی ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودّه ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴؛ «عن مرازم عن أبی عبد اللّه عليه السلام، قال: قال اللّه تبارك وتعالی: يا محمّد، إنّی خلقتك وعليّاً نوراً، يعنی روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتی وأرضی وعرشی وبحری، فلم تزل تهلّلنی وتمجّدنی، ثمّ جمعتُ روحيكما فجعلتهما واحده، فكانت تمجّدنی وتقدّسنی وتهلّلنی، ثمّ قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعه: محمّدٌ واحد، وعليٌّ واحد، والحسن والحسين ثنتان، ثمّ خلق اللّه فاطمه من نورٍ ابتدأها روحاً بلا بدن، ثمّ مسحنا بيمينه فأفضی نوره فينا»: الكافی ج ۱

ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵؛ «عن محمّد بن سنان قال: کنت عند أبی جعفر الثانی علیه السلام، فأجریت اختلاف الشیعه، فقال: یا محمّـد، إنّ اللّه تبارک وتعالی لم یزل متفرّداً بوحـدانیته، ثم خلق محمّداً وعلیّاً وفاطمه، فمکثوا ألف دهر، ثمّ خلق جمیع الأشیاء...»: الکافی ج ۱ ص ۴۴۱، المحتضر للحلّی ص ۲۸۵، حلیه الأبرار ج ۱ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹؛ «عن المفضّل قال: قلت لأبی عبـد اللّه علیه السـلام: کیف کنتم حیث کنتم فی الأظلّه؟ فقال یا مفضّل، کنّا عنـد ربّنا لیس عنـده أحدٌ غیرنا، فی ظلّهٍ خضـراء، نسبّحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده، وما من ملک مقرّب ولا ذی روحٍ غیرنا، حتّی بدا له فی خلق الأشیاء، فخلق ما شاء کیف شـاء من الملائکه وغیرهم، ثمّ أنهی علم ذلک إلینا»: الکافی ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ و ج ۵۴ ص ۱۹۶؛ «عن أبی عبـد اللّه علیه السـلام، قـال: إنّ اللّه کـان إذ لا ـ کـان، فخلق الکـان والمکان، وخلق نور الأنوار الـذی نوّرت منه الأنوار، وأجری فیه من نوره الـذی نوّرت منه الأ ـنوار، وهو النور الـذی خلق منه محمّـداً وعلیّـاً، فلم یزالا ـ نورین أوّلین، إذ لا شـیء کون قبلهما، فلم یزالا یجریان طاهرین مطهّرین فی الأصـلاب الطاهره، حتّی افترقا فی أطهر طاهرین، فی عبـد اللّه وأبی طالب»: الکافی ج ۱ ص ۴۴۲، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، أعیان الشیعه ج ۳ ص ۴۹، مکیال المکارم ج ۱ ص ۳۶۸؛ «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: أوّل ما خلق اللّه نوری، ابتدعه من نوره واشـتقّه من جلال عظمته، فأقبل یطوف بالقدره حتّی وصل إلی جلال العظمه فی ثمانین ألف سنه،

ثمّ سجد للّه تعظیماً، ففتق منه نور علیّ علیه السلام، فکان نوری محیطاً بالعظمه، ونور علیّ محیطاً بالقدره، ثمّ خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفه، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوری»: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۲. ۸۱. در این فقره زیارت، اختلاف نسخه وجود دارد که ما نسخه «لخُلقنا» را به جای «لخَلقنا» انتخاب نمودیم. ۸۲. «أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمه الموصوله، والآیه المخزونه، والأمانه المحفوظه، والباب المبتلی به الناس، من أتاکم نجی، ومن لم یأتکم هلک، إلی اللّه تدعون، وعلیه تدلّون، وبه تؤمنون، وله تسلّمون، وبأمره تعملون، وإلی سبیله ترشدون، وبقوله تحکمون، سعد من والاکم، وهلک من عاداکم، وخاب من جحدکم، وضلّ من فارقکم، وفاز من تمسّک بکم، وأمن من لجأ إلیکم، وسلّم من صدّقکم، وهدی من اعتصم بکم. من اتّبعکم فالجنّه مأواه، ومن خالفکم فالنار مثواه ومن جحدکم کافر، ومن حاربکم مشرک، ومن ردّ علیکم فی أسفل درکٍ من الجحیم، أشهد أنّ هذا سابقٌ لکم فیما مضی، وجارٍ لکم فیما بقی، وأنّ أرواحکم ونورکم وطینتکم واحده، طابت وطهرت بعضها من بعض، خلقکم اللّه أنواراً فجعلکم بعرشه محدقین، حتّی منّ علینا بکم فجعلکم فی بیوتٍ أذن اللّه أن تُرفع ویُذکر فیها اسمه، وجعل صلواتنا علیکم، وما خصّنا به من ولایتکم طیّباً لخلقنا، وطهارهً لأنفسنا، وتزکیهً لنا، وکفّارهً لذنوبنا، فکنّا عنده مسلمین بفضلکم، ومعروفین بتصدیقنا إیّاکم، فبلغ اللّه بکم أشرف محلّ المکرمین، وأعلی منازل المقرّبین، وأرفع درجات المرسلین، حیث لا یلحقه لاحق، ولا یفوقه فائق، ولا یسبقه سابق، ولا یطمع فی إدراکه طامع، حتّی لا یبقی ملکٌ مقرّب، ولا نبیٌّ مرسل، ولا صدّیقٌ ولا

شهید، ولا عالمٌ ولا جاهل، ولا دنیٌّ ولا فاضل، ولا مؤمنٌ صالحٌ ولا فاجرٌ طالح، ولا جبّارٌ عنید، ولا شیطانٌ مرید، ولا خلقٌ فیما بین ذلک شهید، إلاّ عرّفهم جلاله أمرکم وعظّم خطرکم وکبّر شأنکم، وتمام نورکم، وصدق مقاعدکم، وثبات مقامکم، وشرف محلّکم ومنزلتکم عنده، وکرامتکم علیه، وخاصّتکم لدیه، وقرب منزلتکم منه، بأبی أنتم وأُمّی وأهلی ومالی وأُسرتی»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

«أسکن اللّه عزّ وجلّ آدم وزوجته الجنّه، قال لهما: «وَ كُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی شجره الحنطه، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّـٰلِمِينَ»، فنظر إلی منزله محمّد وعلیّ وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من بعدهم، فوجداها أشرف منازل أهل الجنّه، فقالا: یا ربّنا، لمن هذه المنزله؟ فقال اللّه جلّ جلاله: ارفعا رؤوسکما إلی ساق عرشی، فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمّد وعلیّ وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه بعدهم صلوات اللّه علیهم مکتوبه علی ساق العرش بنورٍ من نور الجبّار جلّ جلاله. فقالا: یا ربّنا، ما أکرم أهل هذه المنزله علیک، وما أحبّهم إلیک، وما أشرفهم لدیک... یا آدم ویا حوّا، لا تنظرا إلی أنواری وحججی بعین الحسد فأهبطکما عن جواری وأحلّ بکما هوانی...»: معانی الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایه المرام ج ۴ ص ۱۸۸. ۸۳. «عن علی بن الحسین علیهماالسلام: یا أبا خالد، إنّ أهل زمان غیبته القائلون

بإمـامته المنتظرون لظهوره، أفضـل أهـل كلّ زمان؛ لأنّ اللّه تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفه ما صارت به الغيبه عنـدهم بمنزله المشاهده، وجعلهم فى ذلک الزمان بمنزله المجاهدين بين يدى رسول اللّه صـلى الله عليه و آله بالسـيف، أُولئک المخلصون حقّاً، وشـيعتنا صدقاً، والدعاه إلى دين اللّه سـرّاً وجهراً. وقال عليه السلام: انتظار الفرج من أعظم الفرج»: كمال الدين ص ۳۲۰، الاحتجاج ج ۲ ص ۵۰، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۸۷ و ج ۵۲ ص ۱۲۲، إعلام الورى ج ۲ ص ۱۹۶، قصص الأنبياء ص ۳۶۴، مكيال المكارم ج ۲ ص ۱۲۹. ۸۴ . «قال الصادق عليه السـلام: ليس منّا من لم يؤمن برجعتنا»: الهـدايه للصدوق ص ۲۶۶، مستدرک الوسائل ۱۴ ص ۴۱۵، بحار إلأنوار ج ۵۳ ص ۱۳۶ و ج ۱۰۰ ص ۳۲۰. ۸۵ . بقره: ۲۵۹. ۸۶ . «من زار واحداً منّا كمن زار الحسـين»: ثواب الأعمال ص ۹۸، وسائل الشـيعه ج ۱۴ ص ۵۶۷، مسـتدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۸۵، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۱۱۸، جامع أحاديث الشـيعه ج ۱۲ ص ۲۶۸؛ «عن يحيى بن سـليمان المازنى، عن الإمام الكاظم عليه السـلام: من زار قبر ولـدى علىّ، كان له عند اللّه عزّ وجلّ كسبعين حجّهً مبروره، قلت: سبعين حجّه؟، قال: نعم وسبعين ألف حجّه، قلت: سبعين ألف حجّه؟ فقال: ربّ حجّه لاتُقبل، من زاره أو بات عنده ليله، كان كمن زار اللّه فى عرشه. قلت: كمن زار اللّه فى عرشه؟ قال: نعم إذا كان يـوم القيـامه كـان على عرش الرحمن أربعه من الأوّلين وأربعه من الآخرين، فأمّا الأربعه الـذين هم من الأوّلين فنوح وإبراهيم وموسى وعيسى، وأمّا الأربعه الآخرون فمحمّد وعلىّ والحسن والحسين، ثمّ يمدّ المطمار

فیقعد معنا من زار قبور الأئمّه، ألا إنّ أعلاها درجةً وأقربهم حبوةً زوّار قبر ولدی علیّ علیه السـلام»: الکافی ج ۴ ص ۵۸۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۹۱؛ «عن یونس بن ظبیان، عن أبی عبد اللّه علیه السلام، قال: من زار قبر الحسین علیه السلام یوم عرفه، کتب اللّه له ألف ألف حجّه مع القـائم، وألف ألف عمره مع رسول اللّه صـلی الله علیه و آله، وعتق ألف ألف نسـمه، وحملان ألف ألف فرس فی سبیل اللّه، وسمّاه اللّه عبدی الصدّیق آمن بوعدی، وقالت الملائکه : فلان صدّیق زکّاه اللّه من فوق عرشه، وسُمّی فی الأرض کَرُوبیاً»: کامل الزیارات ص ۳۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۸۸ . ۸۷ . هود: ۱۸. ۸۸ . اخرج یا علیّ إلی ما أجمع علیه المسـلمون، وإلاّ قتلناک: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۹۲ ، الهـدایه الکبری ص ۴۰۶ ، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸ ؛ إن لم تخرج یـابن أبی طـالب وتـدخل مع النـاس لأحرقنّ البیت بمن فیه: الهجوم علی بیت فاطمه ص ۱۱۵ ؛ واللّه لتخرجنّ إلی البیعه ولتبایعنّ خلیفه رسول اللّه، وإلاّ أضـرمت علیک النار...: کتاب سلیم بن قیس ص ۱۵۰ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹. ۸۹ . فجـاء عُمَر ومعه قبس ، فتلقّته فـاطمه علی البـاب ، فقـالت فاطمه : یابن الخطّاب ! أ تراک محرّقا علیّ بابی ؟ ! قال : نعم ! وذلک أقوی فیمـا جـاء به أبوک: أنساب الأشـراف ج ۲ ص ۲۶۸ ، بحـار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹ . ۹۰ . «وقلتُ لخالـد بن الولیـد: أنت ورجالک هلمّوا فی جمع الحطب...»: بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۹۳ ، بیت الأحزان ص ۱۲۰.

۹۱ . «فجاء عُمَر ومعه قبس ، فتلقّته فاطمه علیهاالسلام علی الباب ، فقالت فاطمه : یابن الخطّاب ! أتراک محرّقا علیَّ بابی ؟ ! قال : نعم ! »: أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹ ؛ «فقال عمر بن الخطّاب: أضرموا علیهم البیت ناراً...»: الأمالی للمفید ص ۴۹ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱ ؛ «وکان یصیح: أحرِقوا دارَها بمن فیها، وما کان فی الدار غیر علیّ والحسن والحسین»: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷. ۹۲ . «فضرب عُمَر الباب برجله فکسره، وکان مِن سَعَفٍ، ثمّ دخلوا فأخرجوا علیّاً علیه السلام ملبّیاً...»: تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۶۷ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷ . ۹۳ . «وهی تجهز بالبکاء تقول: یا أبتاه یا رسول اللّه ! ابنتک فاطمه تُضرب؟!...»: الهدایه الکبری ص ۴۰۷ ؛ «وقالت: یا أبتاه یا رسول اللّه! هکذا کان یُفعل بحبیبتک وابنتک؟!...»: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴ . ۹۴ . «فاطمهٌ بضعهٌ منّی، یؤذینی ما آذاها»: مسند أحمد ج ۴ ص ۵ ، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱ ، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۶۰ ، المستدرک ج ۳ ص ۱۵۹ ، أمالی الحافظ الإصفهانی ص ۴۷ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۲ ، تاریخ مدینه دمشق ج ۳ ص ۱۵۶ ، تهذیب الکمال ج ۳۵ ص ۲۵۰ ؛ «فاطمهٌ بضعهٌ منّی، یریبنی ما رابها، ویؤذینی ما آذاها»: المعجم الکبیر ج ۲۲ ص ۴۰۴ ، نظم درر السمطین ص ۱۷۶ ، کنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۰۷ ، وراجع: صحیح البخاری ج ۴ ص ۲۱۰ و ۲۱۲ و

۲۱۹ ، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۶۰ ، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵ ، فتح الباری ج ۷ ص ۶۳ ، مسند أبی یعلی ج ۱۳ ص ۱۳۴ ، صحیح ابن حبّان ج ۱۵ ص ۴۰۸ ، المعجم الکبیر ج ۲۰ ص ۲۰ ، الجامع الصغیر ج ۲ ص ۲۰۸ ، فیض القدیر ج ۳ ص ۲۰ و ج ۴ ص ۲۱۵ و ج ۶ ص ۲۴ ، کشف الخفاء ج ۲ ص ۸۶ ، الإصابه ج ۸ ص ۲۶۵ ، تهذیب التهذیب ج ۱۲ ص ۳۹۲ ، تاریخ الإسلام للذهبی ج ۳ ص ۴۴ ، البدایه والنهایه ج ۶ ص ۳۶۶ ، المجموع للنووی ج ۲۰ ص ۲۴۴ ، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۳۱۶ ، التفسیر الکبیر للرازی ج ۹ ص ۱۶۰ و ج ۲۰ ص ۱۸۰ و ج ۲۷ ص ۱۶۶ و ج ۳۰ ص ۱۲۶ و ج ۳۸ ص ۱۴۱ ، تفسیر القرطبی ج ۲۰ ص ۲۲۷ ، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۶۷ ، تفسیر الثعالبی ج ۵ ص ۳۱۶ ، تفسیر الآلوسی ج ۲۶ ص ۱۶۴ ، الطبقات الکبری لابن سعد ج ۸ ص ۲۶۲ ، أُسد الغابه ج ۴ ص ۳۶۶ ، تهذیب الکمال ج ۳۵ ص ۲۵۰ ، تذکره الحفّاظ ج ۴ ص ۱۲۶۶ ، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۹ و ج ۳ ص ۳۹۳ و ج ۱۹ ص ۴۸۸ ، إمتاع الأسماع ج ۱۰ ص ۲۷۳ و ۲۸۳ ، المناقب للخوارزمی ص ۳۵۳ ، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۵۲ و ۵۳ و ۵۸ و ۷۳ ، السیره الحلبیه ج ۳

ص ۴۸۸ ، الأمالی للصدوق ص ۱۶۵ ، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۶ ، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۲۵ ، الأمالی للطوسی ص ۲۴ ، النوادر للراوندی ص ۱۱۹ ، کفایه الأثر ص ۶۵ ، شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۰ ، تفسیر فرات الکوفی ص ۲۰ ، الإقبال بالأعمال ج ۳ ص ۱۶۴ ، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۳۱۱ ، بشاره المصطفی ص ۱۱۹ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۳۳۷و ج ۳۰ ص ۳۴۷ و ۳۵۳ و ج ۳۶ ص ۳۰۸ و ج ۳۷ ص ۶۷. ۹۵ . «بأبی أنتم وأُمّی وأهلی ومالی وأُسرتی، أُشهد اللّه وأُشهدکم أنّی مؤمنٌ بکم وبما آمنتم به، کافرٌ بعدوّکم وبما کفرتم به، مستبصرٌ بشأنکم وبضلاله من خالفکم، موالٍ لکم ولأولیائکم، مبغضٌ لأعدائکم ومعادٍ لهم، سلمٌ لمن سالمکم، وحربٌ لمن حاربکم، محقّقٌ لما حقّقتم، مبطلٌ لما أبطلتم، مطیعٌ لکم، عارفٌ بحقّکم، مقرٌّ بفضلکم، محتملٌ لعلمکم، محتجبٌ بذمّتکم معترفٌ بکم، ومؤمنٌ بإیابکم، مصدّقٌ برجعتکم، منتظرٌ لأمرکم، مرتقبٌ لدولتکم، آخذٌ بقولکم، عاملٌ بأمرکم، مستجیرٌ بکم، زائرٌ لکم، لائذٌ عائذٌ بقبورکم، مستشفعٌ إلی اللّه عزّ وجلّ بکم، ومتقرّبٌ بکم إلیه، ومقدّمکم أمام طلبتی وحوائجی وإرادتی فی کلّ أحوالی وأُموری، مؤمنٌ بسرّکم وعلانیتکم، وشاهدکم وغائبکم، وأوّلکم وآخرکم، ومفوّضٌ فی ذلک کلّه إلیکم ومسلّمٌ فیه معکم، وقلبی لکم سلم، ورأیی لکم تبع، ونصرتی لکم معدّه، حتّی یحیی اللّه دینه بکم ویردّکم فی أیّامه، ویظهرکم لعدله، ویمکّنکم فی أرضه، فمعکم معکم لا ـ مع عدوّکم، آمنت بکم، وتولّیت آخرکم بما تولّیت به أوّلکم، وبرئت إلی اللّه عزّ وجلّ من أعدائکم، ومن الجبت والطاغوت والشیاطین وحزبهم الظالمین لکم، والجاحدین لحقّکم،

المـارقين من ولاـيتكم، والغـاصبين لإرثكم، الشاكّين فيكم، المنحرفين عنكم، ومن كلّ وليجةٍ دونكم، وكلّ مطاعٍ سواكم، ومن الأئمّه الـذين يدعون إلى النار، فثبّتني اللّه أبداً ما حييت على موالاتكم ومحبّتكم ودينكم، ووفّقني لطاعتكم، ورزقني شـفاعتكم، وجعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتم إليه، وجعلني ممّن يقتصّ آثاركم، ويسـلك سبيلكم، ويهتدي بهداكم، ويُحشر في زمرتكـم، ويكرّ في رجعتكم، ويملـك في دولتكم، ويشـرف في عـافيتكم، ويمكن في أيّامكم، وتقرّ عينه غـداً برؤيتكم»: عيـون أخبار الرضا عليه السـلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضـره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشـهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۹۶ . «عن عبد السـلام بن صالح الهروي، قال: قلت لعليّ بن موسـى الرضا عليهماالسلام: يا بن رسول اللّه، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربّهم من منازلهم في الجنّه؟ فقال عليه السـلام: يا أبا الصـلت، إنّ اللّه تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمّـداً صـلى الله عليه و آله على جميع خلقه من النبيّين والملاـئكه، وجعـل طـاعته طـاعته، ومتـابعته متـابعته، وزيـارته في الـدنيا والآخره زيارته...: الأمالي للصدوق ص ۵۴۵، التوحيد للصدوق ص ۱۷۸، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۰۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۲۵، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۸۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۳۱، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۳۳، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۶۰. ۹۷ . «عن أبي بصـير يحيى بن أبي القاسم، قال: سأل جابر بن يزيـد الجعفي جعفر بن محمّد الصادق عليه السـلام عن تفسـير هذه الآيه: «وَ إِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَاَءِبْرَ

هِيمَ»، فقال عليه السلام: إنّ اللّه سبحانه لمّا خلق إبراهيم عليه السلام كشف له عن بصره، فنظر فرأى نوراً إلى جنب العرش، فقال: إلهى ما هـذا النور؟ فقيـل له: هـذا نور محمّـد صـلى الله عليه و آله صـفوتى من خلقى، ورأى نوراً إلى جنبه فقـال: إلهى ما هـذا النور؟ فقيل له: هـذا نور على بن أبى طالب عليه السـلام ناصـر دينى، ورأى إلى جنبيهما ثلاثه أنوار فقال: إلهى وما هذه الأنوار؟ فقيل: هذا نور فاطمه فطمت محبّيها من النار، ونور ولديها الحسن والحسـين عليهماالسـلام. ورأى تسـعه أنوار قد حفّوا بهم فقال: إلهى وما هـذه الأنوار التسـعه؟ قيل: يا إبراهيم هؤاء الأئمّه من ولد علىّ وفاطمه، فقال إبراهيم: إلهى بحقّ هؤاء الخمسه إلاّ عرّفتنى من التسـعه؟ قيل: يا إبراهيم، أوّلهم علىّ بن الحسـين، وابنه محمّـد، وابنه جعفر، وابنه موسـى، وابنه علىّ، وابنه محمّد، وابنه علىّ، وابنه الحسن، والحجّه القـائم ابنه. فقـال إبراهيم: إلهى وسيّدى أرى أنواراً قـد أحـدقوا بهم لا ـ يحصـى عـددهم إلاّ ـ أنت. قيل: يا إبراهيم، هؤاء شـيعتهم وشـيعه أمير المؤنين على بن أبى طالب عليه السـلام، فقال إبراهيم: وبما تُعرف شـيعته؟ قال: بصلاه إحدى وخمسـين، والجهر ببسم اللّه الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، والتختّم فى اليمين، فعند ذلك قال إبراهيم: اللّهمّ اجعلنى من شيعه أمير المؤنين. قـال إبراهيم: اللّهمّ اجعلنى من شـيعه أمير المؤنين. قال: فأخبر اللّه فى كتابه فقال: «وَ إِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَاءِبْرَ هِيمَ»: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٨ و ج ٣۶ ص ١۵٢، جامع أحاديث الشيعه ج ۵ ص ١٣٣، غايه المرام ج ١ ص ۴۴. ٩٨ . «ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام: فنحن أوّل خلق ابتدأه اللّه، وأوّل خلق عبد اللّه وسبّحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسبيحهم

وعبادتهم من الملائکه والآدمیین، فبنا عُرف اللّه، وبنا وُحِّد اللّه، وبنا عُبد اللّه، وبنا أکرم اللّه من أکرم من جمیع خلقه، وبنا أثاب اللّه من أثاب، وعاقب من عاقب»: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۰، غایه المرام ج ۱ ص ۴۲، «فکنّا أوّل من أقرّ بذلک، ثمّ قال لمحمّد صلی الله علیه و آله: وعزّتی وجلالی وعلوّ شأنی، لولاک ولولا علیّ وعترتکما الهادون المهدیون الراشدون ما خلقت الجنّه والنار، ولا المکان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائکه ولا خلقاً یعبدنی. یا محمّد، أنت خلیلی وحبیبی وصفیّی وخیرتی من خلقی، أحبّ الخلق إلیَّ وأوّل من ابتدأت إخراجه من خلقی، ثمّ من بعدک الصدّیق علیّ أمیر المؤمنین وصیّک، به أیّدتک ونصرتک، وجعلته العروه الوثقی ونور أولیائی ومنار الهدی، ثمّ هؤلاء الهداه المهتدون، من أجلکم ابتدأت خلق ما خلقت، وأنتم خیار خلقی فیما بینی وبین خلقی، خلقتکم من نور عظمتی واحتجبت بکم عمّن سواکم من خلقی...»: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۹، غایه المرام ج ۱ ص ۴۱. ۹۹ . «روی أنّ الصادقع لقیه فقال: سمّتک أُمّک سیّداً ووفّقت فی ذلک ، أنت سیّد الشعراء»: الغدیر ج ۲ ص ۲۴۰. ۱۰۰ . «بأبی أنتم وأُمّی ونفسی وأهلی ومالی، من أراد اللّه بدأ بکم، ومن وحّده قُبل عنکم، ومن قصده توجّه بکم، موالی لا أحصی ثناءکم ولا أبلغ من المدح کنهکم، ومن الوصف قدرکم، وأنتم نور الأخیار، وهداه الأبرار، وحجج الجبّار، بکم فتح اللّه وبکم یختم، وبکم ینزل الغیث، وبکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ بإذنه، وبکم ینفّس الهمّ ویکشف الضرّ، وعندکم ما نزلت به رسله، وهبطت به ملائکته، وإلی جدّکم بُعث الروح الأمین وإن کانت الزیاره لأمیر المؤمنین علیه السلام

فقـل: وإلى أخيـك بعث الروح الأـمين ، آتـاكم اللّه مـا لم يؤ أحـداً من العـالمين، طأطـأ كلّ شـريفٍ لشـرفكم، وبخع كلّ متكبّرٍ لطاعتكم، وخضع كلّ جبّارٍ لفضـلكم، وذلّ كلّ شـيءٍ لكم، وأشـرقت الأرض بنوركم، وفاز الفائزون بولايتكم، بكم يُسلك إلى الرضوان، وعلى من جحـد ولايتكم غضب الرحمان. بأبى أنتم وأُمّى ونفسـى وأهلى ومالى، ذكركم فى الـذاكرين، وأسـماؤم فى الأسـماء، وأجسـادكم فى الأجسـاد، وأرواحكم فى الأرواح، وأنفسـكم فى النفوس، وآثاركم فى الآثار، وقبوركم فى القبور، فما أحلى أسماءكم، وأكرم أنفسكم، وأعظم شأنكم، وأجلّ خطركم، وأوفى عهدكم»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضـره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ٩۵، وسائل الشيعه ج ١۴ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ۵٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ٢٩٨.

«حـدّث الحسـين بن عون قال: دخلت على السـيّد ابن محمّـد الحِميَرى عائـداً فى علّته التى مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنـده جماعه من جيرانه وكانوا عثمانيه، وكان السـيّد جميل الوجه، رحب الجبهه، عريض ما بين السالفين، فبـدت فى وجهه نكته سوداء مثل النقطه من المـداد، ثمّ لم تزل تزيد وتنمى حتّى طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلك من حضـره من الشـيعه، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم يلبث بذلك إلاّ قليلاً حتّى بدت فى ذلك المكان من وجهه لمعه بيضاء ...: المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأمالى للطوسى ص ۶٢٨، الفصول المهمّه ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمّه ج ٢ ص ۴٠. ١٠١ . «فقال ابن زياد : كيف رأيت صُنع اللّه بأخيكِ وأهل بيتك؟ فقالت : ما رأيت إلاّ

جميلًا، هؤلاء قومٌ كتب اللّه عليهم القتل ...»: مثير الأحزان، ص ۹۰، بحار الأنوار و ج ۴۵، ص ۱۱۵، الفتوح ج ۵، ص ۱۲۲ . ۱۰۲ . «فاسألا ـ ربّكما بحقّ الأسماء التى رأيتموها على ساق العرش حتّى يتوب عليكما، فقالا: اللّهمّ إنّا نسألك بحقّ الأكرمين عليك محمّـد وعلىّ وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه، إلّا تبت علينا ورحمتنا، فتاب اللّه عليهما إنّه هو التوّاب الرحيم»: معانى الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غايه المرام ج ۴ ص ۱۸۸. ۱۰۳ . «كلامكم نور، وأمركم رشد، ووصيّتكم التقوى، وفعلكم الخير، وعادتكم الإحسان، وسجيتكم الكرم، وشأنكم الحقّ والصدق والرفق، وقولكم حكم وحتم، ورأيكم علم وحلم وحزم، إن ذُكر الخير كنتم أوّله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهاه. بأبى أنتم وأُمّى ونفسى، كيف أصف حسن ثنائكم، وأحصى جميل بلائكم، وبكم أخرجنا اللّه من الذلّ وفرّج عنّا غمرات الكروب، وأنقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار، بأبى أنتم وأُمّى ونفسى، بموالاتكم علّمنا اللّه معالم ديننا، وأصلح ما كان فسد من دنيانا، وبموالاتكم تمّت الكلمه وعظمت النعمه وأتلفت الفرقه، وبموالاتكم تُقبل الطاعه المفترضه، ولكم المودّه الواجبه، والدرجات الرفيعه، والمقام المحمود، والمقام المعلوم عند اللّه عزّ وجلّ، والجاه العظيم، والشأن كبير، والشفاعه المقبوله»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

«عن معمر بن راشد، قال: سمعت أبا عبد اللّه الصادق عليه السلام يقول: أتى يهودى النبىَّ، فقام

بین یـدیه یحـدّ النظر إلیه، فقـال: یا یهودی، ما حاجتک؟ قال: أنت أفضل أم موسـی بن عمران النبیّ الـذی کلّمه اللّه وأنزل علیه التوراه والعصـا وفلق له البحر وأظلّه بالغمـام؟ فقال له النبیّ صـلی الله علیه و آله: إنّه یکره للعبـد أن یزکّی نفسه، ولکنّی أقول: إنّ آدم علیه السـلام لمّا أصاب الخطیئه کانت توبته أن قال: اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ محمّد وآل محمّد لما غفرت لی، فغفرها اللّه له، وإنّ نوحاً علیه السلام لمّا رکب فی السفینه وخاف الغرق، قال: اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ محمّدٍ وآل محمّد لما أنجیتنی من الغرق، فنجّاه اللّه منه، وإنّ إبراهیم علیه السـلام: لمّـا أُلقی فی النـار قـال: اللّهمّ إنّی أسألـک بحقّ محمّـدٍ وآل محمّـد لمـا أنجیتنی منها، فجعلها اللّه علیه برداً وسـلاماً، وإنّ موسی علیه السلام لمّا ألقی عصاه وأوجس فی نفسه خیفه قال: اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ محمّد وآل محمّـد لمـا أمنتنی منهـا، فقال اللّه جلّ جلاله: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی»، یا یهودی، إنّ موسـی لو أدرکنی ثمّ لم یؤمن بی وبنبوّتی، مـا نفعه إیمـانه شـیئاً، ولاـ نفعته النبوّه، یـا یهودی، ومن ذرّیتی المهـدی، إذا خرج نزل عیسـی بن مریم لنصـرته، فقـدّمه وصلّی خلفه»: الأمالی للصدوق ص ۲۸۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۵۵، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۰۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۲۵۱. ۱۰۴ . «ربّنا آمنا بما أنزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهـدین، ربّنا لا تزغ قلوبنا بعـد إذ هـدیتنا وهب لنا من لدنک رحمه إنّک أنت الوهّاب، سبحان ربّنا إن کان وعد ربّنا لمفعولا، یا ولی اللّه إن بینی وبین اللّه عزّ وجلّ ذنوبا لا یأتی علیها إلاّ رضاکم، فبحق من ائتمنکم علی سرّه، واسترعاکم أمر خلقه، وقرن طاعتکم

بطاعته لما استوهبتم ذنوبی، وکنتم شفعائی فانی لکم مطیع، من أطاعکم فقد أطاع اللّه، ومن عصاکم فقد عصی اللّه، ومن أحبّکم فقد أحبّ اللّه، ومن أبغضکم فقد أبغض اللّه، اللّهمّ إنّی لو وجدت شفعاء أقرب إلیک من محمّد وأهل بیته الأخیار الأئمّه الأبرار لجعلتهم شفعائی، فبحقهم الذی أوجبت لهم علیک أسألک أن تدخلنی فی جمله العارفین بهم وبحقّهم وفی زمره المرحومین بشفاعتهم، إنّک أرحم الراحمین، وصلّی اللّه علی محمّد وآله وسلّم کثیراً وحسبنا اللّه ونعم الوکیل: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ------------

-------- --------------- -- ---

۱ --

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹